

درس اخلاق آية الله العظمى مكارم
شیرازی (دامت)

عليه السلام

۲

گفتار متعصو

۹



تدوین: سید محمد الهیاز

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

گفتار معصومین: درس اخلاق حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی / مکارم شیرازی: تدوین:
محمد عبدالله زاده. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۸.

ISBN: 978-964-533-109-0 (دوره)

۲۳۲ص.

ISBN: 978-964-533-040-6 (ج. ۱)

ISBN: 978-964-533-110-6 (ج. ۲)

کتابنامه: ص. [۲۰۵]-۲۰۷: همچنین به صورت زیرنویس.

۱. اخلاق اسلامی. ۲. احادیث اخلاقی. الف. عبدالله زاده، محمد، ۱۳۴۷ - . ب. انتشارات امام علی

بن ابی طالب علیه السلام. ج. عنوان: درس اخلاق حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی. د. عنوان

۲۹۷/۶۱

BP۲۴۷/۸/۸۷

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

گفتار معصومین علیه السلام / ج ۲

درس اخلاق حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

تدوین: سید محمد عبدالله زاده

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۲۳۲ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۰-۶



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۷۷۲۲۴۷۸ دورنگار: ۷۸۴۰۰۹۹

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۲۳۰۰ تومان



گفتار معصومین علیهم السلام

درس اخلاق حضرت آية الله العظمى مكارم شيرازى (مدّظله)

تدوين: سيد محمد عبدالله زاده

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

گفتار معصومین: درس اخلاق حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی / مکارم شیرازی؛ تدوین: محمد عبدالله زاده. - قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-040-6

۲۰۷ص.

کتابنامه: ص. [۲۰۵]-۲۰۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. اخلاق اسلامی. ۲. احادیث اخلاقی. الف. عبدالله زاده، محمد، ۱۳۴۷ - ب. مدرسه الامام علی

بن ابی طالب علیه السلام. ج. عنوان: درس اخلاق حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی. د. عنوان

۲۹۷/۶۱

BP۲۴۷/۸/م۷ ۷

ناشر برگزیده سال ۱۳۸۴

گفتار معصومین علیه السلام

درس اخلاق حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

تدوین: سید محمد عبدالله زاده

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۲۰۷ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۰-۰۶



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۱۷۰۰ تومان

الحج والعمرة

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۹	۱. تقوا (۱)
۱۳	۲. تقوا (۲)
۲۱	۳. مشکل‌گشایی
۲۳	۴. ارزش و ضدّ ارزش
۲۵	۵. فقر و غنا
۲۹	۶. بدترین امت
۳۱	۷. دو نشانه از آخر الزمان
۳۳	۸. دروغ و خیانت
۳۷	۹. زهد و آثار آن
۴۱	۱۰. راه نفوذ در دیگران
۴۵	۱۱. زبان (غیبت)
۵۵	۱۲. مقام حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
۵۷	۱۳. رضایت خدا یا خلق
۶۱	۱۴. نقد و نسیه و ایمان به غیب
۶۵	۱۵. استفاده از موقعیت «وحدت»
۷۱	۱۶. شکر نعمت
۷۹	۱۷. آثار گناه
۸۳	۱۸. نظافت و آراستگی
۹۱	۱۹. صلّه رَجِم

۲۰. تعادل در کسب دنیا. ۹۷
۲۱. مالک نفس شدن. ۹۹
۲۲. حکمت. ۱۰۱
۲۳. خوف از خدا و قناعت. ۱۰۳
۲۴. حیا. ۱۱۱
۲۵. قرآن، پیامبر و انفاق. ۱۱۳
۲۶. عفو و گذشت. ۱۲۹
۲۷. عفت. ۱۳۷
۲۸. یاد خدا بودن. ۱۴۳
۲۹. آزمایش الهی. ۱۵۱
۳۰. بهای بدن انسان. ۱۵۹
۳۱. گوشه گیری. ۱۶۳
۳۲. همنشینی. ۱۶۷
۳۳. مر و حیات قلب. ۱۷۱
۳۴. کار و بی کاری. ۱۷۷
۳۵. عطاء به اندازه ظرفیت. ۱۸۳
۳۶. دنیای مؤمن و کافر. ۱۸۵
۳۷. حسن عاقبت. ۱۸۹
۳۸. فضیلت علم و عالم. ۱۹۷
۳۹. نشانه مؤمن. ۲۰۱
۴۰. یاران امام زمان علیه السلام. ۲۰۳
- منابع. ۲۰۵

مقدمه:

مسائل اخلاقی در هر زمان از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، و در زمان ما اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده دارد، چرا که عوامل فساد و انحراف در این عصر بیشتر از هر زمان نمایان شده است.

با پیشرفت علوم و صنایع، ابزار فساد در دسترس همگان قرار گرفته، و شیوه‌های دسترسی به مسایل غیراخلاقی گسترش پیدا کرده است. لذا بحث درباره مسایل اخلاقی ضروری‌تر به نظر می‌رسد، و بر عالمان آگاه و دلسوز است که برای گسترش اخلاق دست به دست هم دهند و جامعه را با اخلاق زنده بدارند زیرا زندگی بدون اخلاق، پوچ و بی‌معناست. اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است. خوشبختانه در سالهای اخیر مباحث اخلاقی در حوزه زیاد شده است و اساتید حوزه مقداری از وقت خود را به این مهم اختصاص داده‌اند. از جمله این اساتید حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی - مدظله العالی - می‌باشد که روزهای چهارشنبه قبل از شروع درس خارج فقه، حدیث کوتاهی را با بیان ساده و جذاب شرح می‌دهند و بنده چون توفیق حضور در این جلسات را داشتم بر خود لازم دیدم این احادیث را جمع آوری کنم تا همه از کلمات نورانی ائمه علیهم‌السلام بهره‌مند شوند و این شاء الله از مصادیق این حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گیریم که می‌فرماید: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا

عالمًا؛ هرکه برای نفع امت من چهل حدیث را در حافظه خود داشته باشد، خداوند او را روز قیامت فقیهی دانشمند برانگیزد».^۱

نکته قابل ذکر این است که دسته بندی اولیه احادیث از معظّم له می باشد و شرح و بسط اضافی از بنده است و سعی شده است که توضیحات بیشتر از تألیفات حضرت استاد مانند تفسیر نمونه و اخلاق در قرآن باشد.

در پایان از بذل عنایت حضرت استاد صمیمانه تشکر و قدردانی نموده و توفیقات حضرتش را در تمام مراحل زندگی از خداوند متعال خواستارم.

سید محمد عبدالله زاده

۱۳۸۴/۶/۲۰

۱. خصال، ج ۲، باب الاربعین، حدیثهای ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹.



تقوا (۱)

قال رسول الله ﷺ: «خَصَلَةٌ مَنْ لَزِمَهَا أَطَاعَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ، وَرَبِيحَ الْفَوْزِ فِي الْجَنَّةِ قَبِيلَ: وَمَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: التَّقْوَى، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، ثُمَّ تَلَا: ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ...﴾»^۱.

رسول اکرم ﷺ می فرماید: «صفتی هست که اگر در کسی باشد، دنیا و آخرت مطیع او می شوند و از بهشت بهره مند می شود. عرض کردند این خصلت چیست؟ فرمود: تقوا؛ کسی که بخواهد نزد مردم عزت داشته باشد تقوای الهی پیشه کند، سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می دهد»^۲.

تقوا در قرآن به شکل های مختلفی بیان شده است:

الف) زاد و توشه

قرآن می فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ و زاد و توشه توشه تهیه کنید

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۹، ح ۷.

۲. طلاق، آیه ۲ و ۳.

که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است»^۱.

زاد و توشه چیزی است که انسان را از مرگ و هلاکت نجات می‌دهد. سفرهای سابق غیر از سفرهای امروزی بود؛ امروز بدون زاد و توشه می‌شود سفر کرد چون در راه وسایل مورد نیاز هست؛ اما در گذشته چنین نبود.

حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همچون سوارانی هستند که آنها را می‌برند در حالی که در خوابند»^۲.

اگرچه خیال می‌کنند که ایستاده‌اند ولی مسافر دنیا به آخرت هستند، بنابراین زاد و توشه لازم است و بهترین زاد و توشه آنها تقواست.

ب) لباس

قرآن می‌فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ»^۳.

این تشبیه بسیار رسا و گویاست، زیرا همان‌طور که لباس بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و محافظی است در برابر بسیاری از خطرها، و عیوب جسمانی را پوشانده و زینتی برای انسان است، روح تقوا و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشاندن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری انحرافات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، و بر شخصیت او می‌افزاید.

منظور از لباس تقوا چیست؟ بعضی آن را به معنای «عمل صالح» و بعضی «حیا» و بعضی به معنای «لباس عبادت» گرفته‌اند، تمام این معانی را می‌توان از آیه استفاده کرد.^۴

در ادامه حدیث مورد بحث می‌فرماید: اگر می‌خواهید عزیزترین مردم باشید، سراغ تقوا بروید. در اینجا فقط عزت آخرت مراد نیست بلکه عزت دنیا هم هست،

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۳. اعراف، آیه ۲۶.

۴. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۳۲.

چرا که انسان خائن، دروغگو و ظالم، منفور است، ولی انسان با تقوا عزیز است، حتی آدم بی تقوا هم از انسان با تقوا خوشش می آید.

ج) کلید بهشت

قرآن می فرماید: ما بهشت را مخصوص با تقویان قرار دادیم:

﴿ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۱﴾

خداوند در آیات قبل نعمتهای مادی و معنوی بهشت را برشمرده و می فرماید: کلید در بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز تقوا نیست.

در این آیه به کلمه «ارث» بر می خوریم که معمولاً به اموالی گفته می شود که بعد از مرگ از کسی به دیگری انتقال می یابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده و ظاهراً انتقالی در کار نیست.

به دو شیوه می توان این مسأله را توضیح و تفسیر کرد:

۱. «ارث» از نظر لغت به معنای تملیک هم آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به بازماندگانش نمی باشد.

۲. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ مَنزِلٌ فِي الْجَنَّةِ وَمَنزِلٌ فِي النَّارِ، فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنزِلَهُ مِنَ النَّارِ، وَالْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنزِلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ؛ هر کس منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را»^۲.

راه تحصیل تقوا قبل از هر چیز، معرفه الله و سپس ایمان به معاد است. بسیاری از بی تقوایی ها به خاطر این است که خدا را خوب نشناخته ایم؛ کسی که معتقد باشد خدا روزی می دهد، چرا دزدی کند؛ کسی که معتقد باشد عزت و ذلت به دست خداست، چرا از کس دیگری عزت بخواهد؟!

۱. مریم، آیه ۶۳.

۲. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۳۱.



تقوا (۲)

قال عليٌّ عليه السلام: «لا يَقِلُّ عَمَلُ مَعَ التَّقْوَى، وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يُتَقَبَلُ؟»^۱.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «عملی که همراه با تقوا باشد کم نمی شود (هرچند به نظر ناچیز آید)؛ چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداست؟».

با تقوا کسی است که به واجبات اهمیت بدهد و از محرمات دوری کند، و تمام اعضای او کلید داشته باشد؛ اما نزد خواص، او کسی است که بتواند همه کردارش را به دیگران عرضه کند.

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان این است که با ارزش و پرافتخار باشد، و به همین دلیل با تمام وجود برای کسب ارزشها تلاش می کند، ولی معیار ارزش نزد فرهنگ های مختلف کاملاً متفاوت است و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به قبیله معروف و معتبری می دانند، به همین جهت برای تجلیل مقام قبیله و طایفه خود تلاش زیادی می کنند، تا خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ جلوه دهند.

گروه دیگری مال و ثروت، کاخ و قصر، خدم و حشم و مانند این امور را نشانه

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۹۵.

ارزش می‌دانند و برای به دست آوردنش تلاش می‌کنند، در حالی که عدهٔ دیگری مقامات اجتماعی و سیاسی را معیار ارزش می‌دانند.

و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی‌دارد و به برداشت شخصی خود دل می‌بندد و آن را ارزش می‌شمرد.

اما از آنجا که این موارد ذکر شده برای ارزش متزلزل، مادی و زودگذر است، یک آیین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی‌تواند با آن موافقت کند؛ لذا خط بطلان روی همهٔ آنها می‌کشد و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او به خصوص تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می‌شمرد و حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی قرار نگیرد، اهمیت قائل نیست. ملاک کرامت و ارزشمندی در پیشگاه خدا، تقواست که هیچ بدیل و جانشینی ندارد.

در آیات فراوانی از قرآن کریم، به صورت مختلف لفظ تقوا و یا مشتقات آن وارد شده است. یکی از بزرگترین ارزشها در نظام ارزشی اسلام، بلکه محور همهٔ ارزشها تقواست.

تقوا اطلاقات متعدّد و معانی مختلفی دارد؛ در بعضی از موارد به معنای اجتناب از گناهان و در موارد دیگر، رعایت همهٔ احکام شرعی، اعم از واجبات و محرمات است.

اگر روحیهٔ تقوا و خداترسی در نهاد آدمی وجود نداشته باشد و مواظب نباشد که احکام الهی یعنی انجام واجبات و ترک محرمات را رعایت کند، انسان بی‌بند و بار، بی‌مبالات، بی‌تفاوت و سر در گم بوده و راه به جایی نمی‌برد.

بنابراین اولین شرط در مسیر تکامل آن است که آدمی، برای اعمال و رفتار خود معیار و ضابطه‌ای در اختیار داشته باشد و هواهای نفسانی خود را تحت کنترل بگیرد در غیر این صورت هرگز به سعادت دست پیدا نخواهد کرد.

خداوند اهمیت تقوا را در آیات متعددی بیان کرده که به چند آیه اشاره می‌کنیم:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست بلکه) گرمی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، به درستی که خداوند دانا و آگاه است.^۱

در این آیه خداوند معیار واقعی ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای دروغین مشخص می‌سازد. با توجه به شأن نزولی که برای این آیه ذکر شده، می‌توان به عمق این ارزش انسانی پی برد. بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد بلال بر پشت بام کعبه اذان بگوید، عتاب بن اُسَید که از آزاد شدگان بود گفت: خدا را شکر می‌کنم که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندیدم! و حارث بن هشام نیز گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله غیر از این کلاغ سیاه کسی را پیدا نکرد؟ اینجا بود که آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد.^۲

و در آیه دیگر می‌فرماید: «﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾»؛ ای فرزندان آدم! لباسی برای شما فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شماست، اما لباس پرهیزکاری بهتر است اینها (همه) از آیات خداست تا متذکر (نعمتهای او) شوند».^۳

چند نکته:

۱. تقوا کلید کرامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال فتح مکه همراه فضل بن عباس و اسامة بن زید داخل خانه خدا شد و سپس بیرون آمد و دستگیره در را گرفت و فرمود: ستایش خداوندی که بنده‌اش را تصدیق کرد و وعده‌اش را به انجام رسانید و به تنهایی بر

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. تفسیر روح‌البیان، ج ۹، ص ۹۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۰.

۳. اعراف، آیه ۲۶.

همه احزاب چیره گشت، خداوند غرور عرب و بالیدن آنان به پدرانشان را از بین برد. همه شما از آدم هستید و آدم از خاک و ارجمندترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست.^۱

شیخ مفید می‌گوید: شنیدم که روزی سلمان فارسی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و مردم او را به سبب حقی که داشت و به احترام موی سپیدش و منزلت خاصی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او داشت بالای مجلس نشاندهند. عمر وارد شد و چشمش به سلمان افتاد و گفت: این مرد عجم کیست که در میان عربها صدرنشین شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله روی منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و فرمود: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أُسْنَانِ الْمُشْطِ، لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛ مردم از روزگار آدم تا به امروز همچون دندانه‌های شانه هستند. عرب را بر عجم و سرخ را بر سیاه برتری نیست، مگر به تقوا».^۲

۲. تقوا معیار پذیرش اعمال

خداوند در آیه ۲۷ سوره مائده داستان فرزندان حضرت آدم علیهم السلام - هابیل و قابیل - را ذکر می‌کند، که هر کدام برای تقرب به خداوند نذری را آورده بودند و از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. آن که نذرش قبول نشد گفت: تو را خواهم کشت! برادر دیگر گفت: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد».

مفضل بن عمر می‌گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم موضوع اعمال مطرح شد گفتیم: معلم اندک و ضعیف است. فرمود: خاموش باش و از خدا آمرزش بخواه. سپس فرمود: عمل اندک با تقوا بهتر از عمل بسیار بدون تقواست. پرسیدم: چگونه؟ فرمود: آری همانا مردی که به دیگران غذا می‌دهد، با همسایگان مدارا

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۷؛ میزان الحکمه ماده «تقوا».

۲. میزان الحکمه، ماده «تقوا».

می‌کند، و در خانه‌اش به روی دیگران باز است، ولی اگر موقعیت حرام برایش پیش بیاید و او آن را انجام دهد، این عمل زیاد بدون تقواست، اما مرد دیگری که هیچ یک از این اعمال را انجام نداده ولی اگر در برابر کار حرامی قرار گیرد آن را مرتکب نشود (این همان عمل کم با تقواست که ارزش دارد).

آثار تقوا:

از آثار تقوا به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. تقوا سبب از بین رفتن سرخوردگی‌های روحی و اجتماعی و حلّ مشکلات اقتصادی می‌شود.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد.^۱

این آیه از امید بخش‌ترین آیات قرآن است که پرده‌های یأس و ناامیدی را می‌برد و به افراد با تقوا وعده نجات و حلّ مشکلات می‌دهد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَا تَرَكَ أَحَدٌ مِنْكُمْ لِلَّهِ شَيْئًا إِلَّا آتَاهُ اللَّهُ مِمَّا هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، وَلَا تَهَاوَنَ بِهِ وَأَحَدَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ إِلَّا آتَاهُ اللَّهُ مِمَّا هُوَ أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛ هیچ یک از شما به خاطر خدا چیزی را رها نکند، مگر این که خداوند بهتر از آن را از جایی که گمانش را هم نمی‌برد، نصیبش فرماید و هیچ یک از شما به خداوند بی‌اعتنایی نکند و ندانسته چیزی را نگیرد، مگر اینکه خداوند بدتر از آن را از جایی که فکرش را هم نمی‌کند بهره‌ او گرداند».^۲

۲. تقوا برکات آسمان را نازل می‌کند:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا

۱. طلاق، آیه ۲ و ۳.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۹۸، ح ۸۴۹۹؛ میزان الحکمه، ماده «تقوا».

فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ و اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.^۱

منظور از برکات زمین و آسمان چیست؟ بعضی آن را به نزول باران و رویدن گیاهان تفسیر کرده‌اند، و بعضی به اجابت دعا و حلّ مشکلات زندگی، ولی این احتمال هم وجود دارد که منظور از برکات آسمانی، برکات معنوی و منظور از برکات زمینی، برکات مادی بوده باشد. اما با توجه به آیات گذشته تفسیر اول از همه مناسب‌تر است.

برکات جمع برکت و در اصل به معنای ثبات و استقرار چیزی است - در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی، نابود و بی اثر می‌شوند - و به هر نعمتی که پایدار بماند اطلاق می‌گردد.

ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آنچه در اختیار انسان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود.

ویژگیهای اهل تقوا:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا جَابِرُ أَنَّ أَهْلَ التَّقْوَى هُمُ الْأَغْنِيَاءُ، أَغْنَاهُمُ الْقَلِيلُ مِنَ الدُّنْيَا، فَمَوْتُهُمْ يَسِيرَةٌ، إِنَّ نَسِيتَ الْخَيْرَ ذَكَرَكَ، وَإِنْ عَمِلْتَ بِهِ أَعَانَكَ، أَخْرَا شَهَوَاتِهِمْ وَكَذَّبَتْهُمْ خَلْفَهُمْ، وَقَدَّمُوا طَاعَةَ رَبِّهِمْ أَمَامَهُمْ؛ به راستی بی‌نیازان واقعی همان پرهیزکارانند. اندکی مال از دنیا آنان را بی‌نیاز کرده و کم خرج و قانع هستند. اگر خیر و خوبی را فراموش کنی، به یادت می‌آورند و اگر به آن عمل کنی کمکت می‌کنند. لذتها و شهوتهای خود را پشت سر انداخته و طاعت پروردگارشان را پیش روی نهاده‌اند».^۲

اهل تقوا، راستگو، امانت‌دار و در زندگی بردبارند، حضرت فرمود: «لِلْمُتَّقِي ثَلَاثُ

۱. اعراف، آیه ۹۶.

۲. تحف العقول، ص ۲۸۷.

علامات: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ، وَقِصْرُ الْأَمَلِ، وَإِغْتِنَامُ الْمَهْلِ؛ پرهیزکار سه ویژگی دارد: اخلاص در عمل، کوتاهی آرزو و بهره گرفتن از فرصت‌ها.^۱

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: در بصره در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، پس از پیکار با جنگ افروزان (طلحه و زبیر و عایشه)، به ما سرکشی کرد و پرسید: درباره چه صحبت می‌کردید؟ گفتیم: در مذمت دنیا. فرمود: چرا دنیا را نکوهش می‌کنید؟ بعد حضرت مقداری از دنیا فرمود: «الدُّنْيَا مَنْزِلُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ مَسْكَنٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا، وَ دَارٌ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، فِيهَا مَسْجِدُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ، وَ مَهْبِطٌ وَحِيهِ، وَ مُصَلَّى مَلَائِكَتِهِ، وَ مَسْكَنٌ أَحِبَّائِهِ، وَ مَثَجِرٌ أَوْلِيَائِهِ، اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رِبْحَ امْنِهَا الْجَنَّةَ، فَمَنْ ذَا يَدُمُّ الدُّنْيَا يَا جَابِرُ؛ دنیا برای آنها که درست باشند منزل راستین است، و برای آنها که درست درکش کنند جای عافیت و سلامت، و برای آنان که از آن توشه گیرند خانه توانگری، سجده گاه پیامبران، فرودگاه وحی الهی، نمازخانه فرشتگان، مسکن دوستان خدا و بازار تجارت اولیای اوست که در این بازار، رحمت بدست آوردند و سود بهشت را بردند. جابر! چه کسی دنیا را مذمت می‌کند؟»^۲ سپس امام علیه السلام ادامه داد و به جابر فرمود: اینک همراه من بیا. جابر می‌گوید: همراه آن حضرت تا گورستان رفتم، آنجا بانگ بر آورد: «يَا أَهْلَ الثُّرْبَةِ يَا أَهْلَ الثُّرْبَةِ أَمَا الْمَنَازِلُ فَقَدْ سَكِنَتْ، وَ أَمَا الْمَوَارِيثُ فَقَدْ قَسِمَتْ وَ أَمَا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحْنَ. هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا، فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؟ ... لَوْ أُذِنَ لِلْقَوْمِ فِي الْكَلَامِ، لَقَالُوا: إِنَّا وَجَدْنَا خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ ای خاک نشینان، ای دورافتادگان، بعد از شما خانه‌هایتان را اشغال نموده و اموالتان را قسمت کردند و زنده‌ایان را به شوهر زنی گرفتند. این خبری است که ما داریم، شما چه خبر دارید؟ آنگاه اندکی سکوت کرد و سر برداشته و فرمود: قسم به آنکه آسمان را برافراشته و زمین را گسترده اگر اینان اجازه سخن گفتن داشتند، می‌گفتند: ما دریافتیم که بهترین توشه، تقواست»^۳.

۱. میزان الحکمه، ماده «تقوا».

۲. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۰۰.

۳. همان مدرک، ص ۱۰۱.



مشکل گشایی

قال رسولُ الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ عَبِيداً مِنْ خَلْقِهِ لِحَوَائِجِ النَّاسِ يَرْغَبُونَ فِي الْمَعْرُوفِ وَيَعُدُّونَ الْجُودَ مَجْداً، وَاللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».^۱

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «خداوند بندگان را دارد که به آنها گره گشایی مشکل مردم را مأموریت داده است، اینها دارای دو صفت هستند: یکی اینکه علاقه به کار نیک دارند و دیگر اینکه جود و بخشش را دارای ارزش انسانی می دانند و خداوند ارزشهای اخلاقی را دوست دارد».

اسلام به حل مشکلات مردم اهمیت زیادی داده و اعمال نیک را منحصر به خواندن نماز شب و تلاوت قرآن نمی داند، بلکه گره گشایی از کار خلق و سعی در برآوردن خواسته های مؤمنین را از بزرگترین حسنات می شمارد.

در زمان امام موسی کاظم علیه السلام یکی از شیعیان آن حضرت در «ری» اموال و بدهی های فراوانی به یکی از رؤسای حکومت ری داشت که توانایی پرداخت آن را نداشت. به فکرش رسید که به محضر امام برسد و از آن بزرگوار کمک بخواهد، به مدینه رفت و به حضور امام رسید و گرفتاری خود را برای امام بازگو نمود، امام در حل مشکل او توصیه ای به این عبارت به حاکم ری نوشت:

۱. تحف العقول، حکمت ۱۳۳.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ أَسَدَى إِلَى أَخِيهِ مَعْرُوفًا أَوْ نَفَسَ عَنْهُ كُرْبَةً، أَوْ أَدْخَلَ عَلَى قَلْبِهِ سُورًا وَهَذَا أَخْوَكُ وَالسَّلَامُ؛ آگاه باش، زیر عرش الهی سایه‌ای وجود دارد که فقط سه طایفه در آن سکونت دارند، کسی که در حق برادر ایمانی خود خیر و نیکی انجام دهد، یا گرهی از مشکلات او بگشاید، یا سرور و شادی به قلب او وارد سازد؛ حامل نامه هم برادر توست، سلام و رحمت الهی بر شما باد».

آن شخص نامه را گرفت و پس از انجام فریضه حج، به وطن برگشت، شبانه به سراغ فرماندار رفت و جریان را به اطلاع او رساند. فرماندار با خوشحالی دست در گردن او انداخت و بوسه بر سر و چشم او زد، با اشتیاق نامه امام را گرفت و روی چشم خود گذاشت و به احترام آن بلند شد و تمام اموال خود را میان خود و او تقسیم نمود و قیمت اموال غیر منقول را نیز پرداخت و مرتب می‌گفت: برادرم آیا تو را خوشحال ساختم؟ و مرد گفتار می‌گفت: بلی به خدا خیلی بیش از حد مسرورم ساختی، سپس پرونده حساب او را در آورد و روی حساب او قلم گرفت و او را با خوشحالی مرخص نمود.

مرد گرفتار عازم بیت الله الحرام گردید تا او را دعا کند و امام را در جریان کار خود قرار دهد. وقتی امام علیه السلام از اوضاع آگاه شد بسیار خوشحال گردید. آن مرد پرسید: آیا این واقعه شما را خوشحال نمود؟ فرمود: به خدا قسم من و امیرالمؤمنین و جدّم رسول الله را شاد ساخت و خدا را نیز خشنود نمود.^۱

در این حدیث خوشحال کردن ائمه و خداوند در سایه خدمت به بندگان خداست که هرکس باید به اندازه نفوذ و توان خود حلال مشکلات مردم باشد. در حدیثی آمده که دو تن از اصحاب اختلاف داشتند، یکی از اصحاب بزرگ به نام مفضل چهارصد درهم داد و مشکل مالی آن دو را حل کرد و بعد گفت: این پول از امام صادق علیه السلام بود.

معلوم می‌شود امام علیه السلام مأمور داشت و به او پول می‌داد تا مشکل مردم را حل کند.

۱. حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۱۶۱.



ارزش و ضد ارزش

قال رسول الله ﷺ: «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَقَ نَسَاءُكُمْ وَفَسَقَ شُبَّانُكُمْ، وَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قِيلَ لَهُ: وَيَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، وَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ؟ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَيَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، وَكَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «چگونه خواهد بود آن زمانی که زنان و جوانهای شما فاسد شوند در حالی که شما امر به معروف و نهی از منکر نمی کنید؟ اصحاب عرض کردند: یا رسول الله آیا چنین زمانی پیش می آید؟ فرمود: آری بدتر از آن هم می شود تا جایی که امر به منکر و نهی از معروف می کنید. عرض کردند: یا رسول الله آیا کار ما به اینجا می رسد؟ فرمود: آری و بدتر از آن می شود که حس تشخیص شما وارونه می شود؛ معروف در نظر شما منکر و منکر در نظر شما معروف می شود».

در این حدیث پیامبر اکرم ﷺ سه مرحله از مسیر انحرافی را بیان می فرماید:

مرحله اول: انسان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را فراموش می کند.

مرحله دوم: وارونه دستور می دهد، به منکر امر و از معروف نهی می کند.

مرحله سوم: این درد درون جان انسان هم اثر گذاشته و باور انسان عوض می شود که کار بد در نظرش افتخار و نشانه شخصیت و تمدن و کار خوب در نظرش بی ارزش می شود. این مراحل سه گانه منحصر به امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه در تمام گناهان این مراحل وجود دارد و انسان قدم به قدم به گناه نزدیک می شود؛ اول بی تفاوت شدن است که برای او گناه یا ثواب فرقی نمی کند، دوم کم کم جبهه گیری کرده و دعوت به عصیان و نهی از اطاعت می کند، سوم کار به جایی می رسد که تشخیص او عوض می شود و گناه را فضیلت می داند، این مرحله ای است که بازگشت از آن مشکل است، چون پل های پشت سرش را خراب کرده است. این همان چیزی است که در تعبیر جالبی از امام علی علیه السلام آمده است:

«فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا، قَلْبٌ فَجِعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ، وَأَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ؛^۱ آن کس که حتی با قلبش به طرفداری از نیکیها و مبارزه با منکرات برنخیزد، قلبش واژگون و بالای آن پایین و پایین آن بالا می شود (یعنی حس تشخیص نیک و بد را از دست داده و آنها را وارونه تشخیص خواهد داد و ارزشها و ضد ارزشها در فکرش جابجا می شود، چون چنین عادت کرده است)»^۱.

این حالت گاهی برای یک فرد و گاهی برای جامعه پیدا می شود. قرآن می فرماید:

«أَحَاطَتْ بِهِ حَظِيَّتُهُ فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند، آنها اهل آتش هستند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند»^۲.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۵.

۲. بقره، آیه ۸۱.



فقر و غنا

قال رسولُ الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ، وَيُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَوُّسَ».^۱

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هنگامی که خدا به بنده‌ای نعمت داد دوست دارد اثر نعمتش را در او ببیند و در رنج زندگی کردن بنده‌اش را دوست ندارد».

در احادیث ما روایاتی هست که فقر را هم مدح و هم مذمت می‌کند. این روایات با هم تضاد ندارند، چون روایاتی که فقر را مدح می‌کند یا ناظر به فقر الی الله است، که آیه ذیل به آن اشاره دارد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ ای مردم شما به خدا محتاج هستید در حالی که او از شما بی‌نیاز و پسندیده است».^۲

مطابق این آیه تمام ذرات وجود ما در تمام عمر از ذات خدا امداد وجود می‌گیرد و یا ناظر به فقر به معنای ساده بودن زندگی است، و إلا ذات فقر سرچشمه انواع خرافات و بدبختیها و مفسد است.

۱. تحف العقول، حکمت ۱۵۸.

۲. فاطر، آیه ۱۵.

فقر از نظر اسلام:

در کلام معصومین علیهم السلام آمده است:

«الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ؛ فقر سیاه رویی در دنیا و آخرت است». ^۱ همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَوْ لَا رَحْمَةُ رَبِّي عَلَىٰ فُقَرَاءِ أُمَّتِي كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛

اگر رحمت خداوند بر فقرای امت من نبود هر آینه فقر، آنها را به کفر می کشاند». ^۲

فقر یکی از بدبختیهای ملت‌هاست چرا که باعث وابستگی است. و این وابستگی علاوه بر اینکه آنها را محتاج دولت‌های دیگر می کند موجب می شود که فرهنگ و ارزشهای آنها نیز پذیرا شوند. به همین دلیل در حدیث می فرماید:

خداوند وقتی نعمتی به کسی می دهد دوست دارد که آثار نعمت در او نمایان باشد؛ یعنی نعمت را مخفی نکند و تظاهر به فقر نکند، چرا که فقر و تفاقر هر دو بد است. بؤس و تبؤس معنایش همین است که تفاقر کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ تَفَاقَرَ افْتَقَرَ؛ کسی که خود را به درویشی زند نیازمند گردد». ^۳

وقتی آثار نعمت در او نمایان شود خود نوعی شکرگزاری خداوند است و فایده دیگرش این است که به افراد نیازمند کمک می کند و کار خیر انجام می دهد.

این نعمت شامل علم، نفوذ اجتماعی، مال و... می شود و مردم باید از این نعمتها استفاده کنند البته نباید نعمت و دارایی خود را به رخ دیگران بکشیم و در ورطه تجمل‌گرایی گرفتار شویم، چرا که تجمل پرستی و مسابقه دادن در تجمل کار قارون است.

بعضی از روایات غنا و بی نیازی حقیقی را غنای نفس می داند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ الْغِنَىٰ عَنِ كَثْرَةِ الْعَرَضِ، وَ لَكِنَّ الْغِنَىٰ غِنَى النَّفْسِ؛ توان گری برداشتن مال بسیار نیست بلکه بی نیازی دل است». ^۴

۱. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۹۸.

۲. همان مدرک.

۳. تحف العقول، حکمت ۴۵.

۴. همان مدرک، حکمت ۱۶۷.

کلمه عَرَضُ معمولاً به مال و متاع دنیا گفته می‌شود و علتش این است که واقعاً عارضی است و دوامی ندارد و زایل می‌شود و مطابق فرمایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غنا و بی‌نیازی از کثرت مال و ثروت حاصل نمی‌شود بلکه غنای حقیقی، غنای نفس است.

این مسأله در زندگی افراد بسیار مهم است، چرا که ما افراد زیادی را می‌بینیم که اموال زیادی دارند ولی باز هم حریص هستند، شب و روز تلاش می‌کنند ولی نه خودشان از زندگی خود استفاده‌ای می‌برند و نه دیگران از اموالشان خیری می‌بینند، هرچه به دست می‌آورند باز از فقر می‌نالند. در مقابل افرادی را می‌بینیم که چیزی از مال دنیا ندارند ولی بی‌اعتنا و بی‌تفاوت هستند. بنابراین آنچه انسان را بی‌نیاز می‌کند، غنای نفس است و آنچه انسان را نیازمند و فقیر می‌کند، فقر نفسانی است.

نقل شده است که روزی بهلول به سراغ هارون رفته و یک پول سیاه در دست هارون گذاشت، هارون گفت: این چیست؟ بهلول گفت: نذر کرده‌ام اگر مشکلم حل شود صدقه‌ای به فقیری بدهم و هر چه فکر کردم فقیرتر از تو پیدا نکردم.

این اشخاص ظاهرشان غنی است اما باطنشان یک دنیا فقیر است و در مقابل افرادی هستند که دستشان تهی است، اما باطن آنها بی‌نیاز است.

ریشه‌های فقر معنوی:

عوامل و ریشه‌های فقر معنوی عبارتند از:

۱. آرزوهای دور و دراز که سبب می‌شود خود را همیشه نیازمند ببیند.
۲. وابستگی به دنیا که انسان را گرسنه نگه می‌دارد، در مقابل زهد که غنای نفس است.
۳. فراموش کردن آخرت، که خیال می‌کند هر چه هست همین دنیا است.
۴. چیزی را ارزشمندتر از پول نمی‌داند و حال آنکه بزرگی نفس، آبرو و شخصیت، استقلال وجودی و آرامش وجدان از پول بالاترند، ولی بعضی آبرو را فدای پول و مال می‌کنند. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه هم‌ام می‌فرماید: «عَظْمُ الْخَالِقِ فِي

أَنفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ پرهیزگاران کسانی هستند که خدا در نظرشان بزرگ و غیر خدا در نظر آنها کوچک است.^۱

آنها که با خدا آشنا هستند غیر خدا در نظرشان ارزشی ندارد، یک قطره آب در نظر کسی ارزش دارد که دریا را ندیده، و یا روشنایی شمع برای کسی ارزش دارد که آفتاب را ندیده است.

آنها که معرفه الله دارند غنای نفس هم دارند، و کسی که غنای نفس داشته باشد دین، آبرو و شخصیت خود را نمی فروشد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.



بدترین امت

قال رسول الله ﷺ: «أَلَا إِنَّ شَرَّ أُمَّتِي الَّذِينَ يُكْرَمُونَ مَخَافَةَ شَرِّهِمْ، أَلَا وَ مَنْ أَكْرَمَهُ النَّاسُ اتَّقَاءَ شَرِّهِ فَلَيْسَ مِنِّي»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «آگاه باشید بدترین امت من کسانی هستند که از ترس آزارشان، نزد مردم گرامی باشند و آگاه باشید هر که را مردم از ترس آزارش گرامی دارند از من نیست».

احتراماتی که افراد در جامعه دارند علت‌های گوناگونی دارد. گاهی شخص دارای فضیلتی است و مردم به خاطر فضیلتی که دارد احترامش می‌گذارند. به عنوان مثال یا با تقوا یا عالم است و چون انسان عاشق فضیلت است به او احترام می‌گذارد. و یا کسی است که به جامعه خدمت می‌کند این فضیلت است و مردم به او احترام می‌گذارند، که این بهترین نوع احترام است.

گاهی دارای این فضایل نیست و مقامش پایین‌تر است اما مردم به خاطر اینکه به او احتیاج دارند اکرامش می‌کنند، این هم خوب است. اما گاهی افرادی هستند که فضیلتی ندارند و مردم هم احتیاجی به آنها ندارند و فقط به خاطر ترس از شر آنها احترامشان می‌گذارند. به عنوان مثال آدم بد زبانی است که اگر احترامش نگذارند

۱. تحف العقول، حکمت ۱۸۰.

زبان‌ش باز می‌شود و ملاحظه هیچ کس را نمی‌کند؛ یا اینکه صاحب قدرت خطرناکی است که اگر احترامش نگذارند نظرش بر می‌گردد و یا اینکه آدم شروری است و برای اینکه از شرش در امان باشند احترامش می‌گذارند.

مطابق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بدترین امت من چنین افرادی هستند که به آنها پول می‌دهند و یا دعوتشان می‌کنند تا اینکه از شرشان در امان باشند، حضرت چنین کسی را از خود نمی‌داند.

گاهی اوقات علت اینکه چرا به کسی احترام می‌گذارند معلوم نیست. آیا صاحب فضیلت است یا اینکه حاجتی دارند و یا اینکه از او می‌ترسند؛ اینها بدترین افراد هستند، چون اشراری هستند در لباس صاحبان فضیلت.

در اسلام به مسأله آزار نرساندن به خلق خدا و مدارا کردن با مردم، همسایه‌ها، دوست و زیر دست، بسیار سفارش شده و تأکید شده به آنها ظلم نشود.

علی علیه السلام در «نهج البلاغه» قسم یاد می‌کند که: «وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيِّتَ عَلِيَّ حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَأَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَدًا لِنَفْسِي يُسْرِعُ أَلِيَّ الْبَلِيَّ قُفُولُهَا وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؛ اگر دست و پایم را در زنجیر کرده و در کوچه و بازار بکشانند و شب‌ها مرا روی نوک خارهای جانگداز «سعدان»^۱ قرار بدهند، برایم محبوب‌تر است از اینکه خدا و رسولش را روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال آنها را غصب نموده باشم. چگونه به کسی ستم روا دارم، آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می‌رود و مدت‌های طولانی در میان خاکها می‌ماند».^۲

چگونه شکر این نعمت گذارم که زور مردم آزاری ندارم

۱. خارهای سفت و محکمی که در بیابان حجاز می‌روید.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.



دو نشانه از آخر الزمان

قال رسول الله ﷺ: «أَقْلُّ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحُّ يُوثَقُ بِهِ أَوْ دِرْهَمٌ مِنْ حَلَالٍ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «کمترین چیزی که در آخر الزمان پیدا می شود برادری مورد اعتماد و در همی پول حلال است».

آخر الزمان چه زمانی است؟ از مجموع احادیثی که درباره آخر الزمان آمده استفاده می شود که آخر الزمان یا موقعی است که دنیا به پایان می رسد و یا موقعی است که دوران غیبت حضرت مهدی عجل الله فرجه به پایان می رسد.

در این حدیث به دو چیز اشاره شده که در آخر الزمان کم پیدا می شود یکی دوست مورد اعتماد و دیگری درهم حلال است.

زندگی انسان، جمعی و گروهی و مدنی بالطبع است. چون مشکلات انسان به حدی است که به تنهایی نمی تواند از عهده آنها برآید، به خصوص در مسیر تکامل که بدون همکاری میسر نیست. در این زندگی جمعی مسأله مهم، اعتمادی است که افراد باید به یکدیگر داشته باشند، و اگر این اعتماد وجود نداشته باشد فواید و برکات زندگی جمعی هیچ گاه محقق نخواهد شد.

۱. تحف العقول، حکمت ۱۴۱.

علاوه بر زندگی جمعی، در زندگی خصوصی هم انسان نیاز به دوست دارد تا به او پناه ببرد و سرمایه دوستی هم چیزی نیست جز اعتماد. حدیث می‌فرماید: در آخر الزمان دوست واقعی کم است، اگر چه دوست نمایان بسیارند که دلیل آن غلبهٔ مادی‌گری بر جوامع است و جایی که روح مادی‌گری حاکم شد اعتماد باقی نمی‌ماند.

این دغل دوستان که می‌بینی مگس‌انند گورد شیرینی

دومین چیزی که حدیث اشاره می‌کند درهم حلال است که در آخر الزمان کم پیدا می‌شود.

در عصر و زمان ما، به چند دلیل مال حلال کم شده است:

۱. ارتباط جوامع بشری با هم، که موجب شده است مواد غذایی از خارج وارد شود و حلال و حرام بودن و طهارت و نجاست آن مشخص نباشد و اینکه از طریق ظلم بدست آمده است یا خیر؟

۲. مسألهٔ بانکهاست - که باید باشد و در غیر این صورت اقتصاد از بین می‌رود - ولی حلال و حرام در این بانکها با هم مخلوط می‌شود.

۳. غلبهٔ روح مادی‌گری که سبب تجاوز به حقوق یکدیگر می‌شود.

از طرفی هم ما مکلف به ظاهر هستیم که آنچه از بانکها می‌گیریم حلال است چون شبههٔ محصوره‌ای است که همهٔ اطرافش محلّ آزمایش یا امتحان نیست، و آنچه از خارج می‌آید طبق قاعدهٔ «ید» حلال است، اما آثار واقعی خود را دارد.

شخصی به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: «أَحِبُّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَائِي؛ دوست دارم که دعایم مستجاب شود، حضرت فرمود: طَهَّرْ مَا كَلَّكَ وَلَا تُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرَامَ؛ خوراک خود را حلال کن».^۱

این آثار واقعی است که با خوردن مال حرام به وجود می‌آید که تاریکی قلب می‌آورد و نورانیت را می‌گیرد، توفیقات را سلب می‌کند و مانع استجاب دعا می‌شود.

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۳.



دروغ و خیانت

قال رسول الله ﷺ: «يُطَبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلَى كُلِّ خَصْلَةٍ، وَلَا يُطَبَعُ عَلَى الْكَذِبِ وَلَا عَلَى الْخِيَانَةِ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «هر خصلتی ممکن است طبیعت مؤمن بشود (گناهی ممکن است به خاطر کمی تقوا از مؤمن سر بزند) ولی محال است دروغ و خیانت در طبیعت مؤمن باشد».

در احادیث ما به مسأله دروغ و خیانت اهمیّت زیادی داده شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق (ع) می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرده مگر به راستگویی و ادای امانت»^۲.

شاید اشاره به این است که راستگویی و ادای امانت جزء قوانین همه انبیا بوده و شاید استثنا به خاطر این است که مؤمن تابع هر دینی که باشد در آن دین دروغ و خیانت ممنوع است و یا اشاره به آیه‌ای است که می فرماید:

«إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ تنها کسانی دروغ می‌بندند که به

۱. تحف العقول، حکمت ۱۵۰.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۸۸.

آیات خدا ایمان ندارند^۱، خیانت نوعی دروغ در عمل است همان‌طور که دروغ نوعی خیانت در گفتار است.

یا ممکن است اشاره به این باشد که این دو عمل اساس زندگی انسان را متزلزل می‌کند، چرا که تشکیل جامعه انسانی بر اساس اعتماد است که اگر نباشد، جامعه وجود ندارد و دروغ، این سرمایه را از بین می‌برد.

یا ممکن است اشاره به این باشد که دروغ و خیانت کلید گناهان دیگر است، انسان اگر دروغ بگوید می‌تواند تقلب، کلاه‌برداری و خیانت کند.

جوانی خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: آلوده گناه هستم چه کنم؟ فرمود: به من قول بده که یک گناه را انجام ندهی و آن دروغ است. عرض کرد ترک می‌کنم. جوان می‌خواست گناه کند ولی فکر کرد که فردا وقتی خدمت پیامبر می‌رسد، حضرت سؤال خواهد کرد گناه کردی یا نه؟ اگر دروغ بگوید، که گناه کرده و اگر راست بگوید رسوا می‌شود، آن جوان به واسطه ترک دروغ گناهان دیگر را هم ترک کرد.^۲

امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

«جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ؛ تمام بدیها در خانه‌ای قرار داده شده است و کلید آن دروغ است».^۳

وقتی این کلید از بین برود گناهان دیگر هم از بین می‌رود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَلَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ اگر می‌خواهید افراد را بشناسید از طریق عبادات، آنها را شناسید که نماز و روزه و حجشان زیاد است و اینکه در دل شب بلند می‌شوند و از خوف خدا نعره

۱. نحل، آیه ۱۰۵.

۲. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۴۴.

۳. همان مدرک.

می‌کشند، بلکه از ادای امانت و راستی گفتار آنها را بشناسید».^۱

و همچنین می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ إِذَا كَذَبَ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ لَعْنَةُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَخَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ تَنْ تَنْ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرْشَ فَيَلْعَنُهُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ؛ هرگاه مؤمنی بدون عذر (شرعی) دروغ بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می‌کنند، و از دهانش بوی تعفن و گندی برآید که تا به عرش رسد، و حاملان عرش نیز وی را لعنت کنند».^۲

از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟» «نَعَمْ، قِيلَ لَهُ: أَيْكُونُ الْمُؤْمِنُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ لَهُ: أَيْكُونُ الْمُؤْمِنُ كَذَّابًا؟ قَالَ: لَا؛ آیا ممکن است مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: آری؛ پرسیدند: و بخیل باشد، فرمود: آری؛ پرسیدند: و دروغگو باشد؟ فرمود: نه».^۳

و فرمود: «رَأَيْتُ كَأَنَّ رَجُلًا جَاءَنِي فَقَالَ لِي: قُمْ، فَقُمْتُ مَعَهُ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا قَائِمٌ وَالْآخَرُ جَالِسٌ، وَبِيَدِ الْقَائِمِ كَلْبٌ مِنْ حَدِيدٍ يُلْقِمُهُ فِي شِدْقِ الْجَالِسِ فَيَجْبِنُهُ حَتَّى يَبْلُغَ كَاهِلَهُ، فَيُلْقِمُهُ الْجَانِبَ الْآخَرَ فَيَمُدُّهُ، فَإِذَا مَدَّهُ رَجَعَ الْآخَرُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ لِلَّذِي أَقَامَنِي: مَا هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَذَّابٌ، يُعَذِّبُ فِي قَبْرِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ گویا مردی نزد من آمد و گفت: برخیز، برخاستم و با او روانه شدم تا به دو نفر رسیدیم که یکی ایستاده و دیگری نشسته بود، در دست ایستاده قلبی از آهن بود و آن را در کنج دهان آن که نشسته بود فرو می‌برد و می‌کشید تا از شانۀ به پشت او می‌رسید، سپس بیرون می‌آورد و به طرف دیگر فرو می‌برد و می‌کشید و همچنان این عمل را تکرار می‌کرد، به آن که با من بود گفتم: این چیست؟ گفت: این مرد (نشسته) دروغگوست و تا روز قیامت این‌گونه در گور عذاب می‌شود».^۴

۱. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۸۸.

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۴۲۵.

۳. همان مدرک، ص ۴۲۶.

۴. همان مدرک.



زهد و آثار آن

قال رسول الله ﷺ: «الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ، وَشُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَالْوَرَعُ عَنْ كُلِّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «حقیقت زهد در دنیا سه چیز است:

۱. کوتاهی آرزوها .

۲. شکر نعمت‌های الهی .

۳. اجتناب از آنچه که خدا حرام کرده».

زهد به معنای بی‌اعتنایی به دنیا و ترک وابستگی‌ها و در مقابل رغبت به معنای علاقه به دنیا و دنیاپرستی است و کسی که اسیر دنیاست راغب است، پس زهد به معنای فقر و اعراض از نعمت‌های الهی نیست بلکه ممکن است کسی غرق در نعمت و زاهد باشد و کسی هم فاقد نعمت و راغب باشد، به عنوان مثال از تمام دنیا یک پیراهن کرباس دارد ولی وابسته آن است که اگر از دست بدهد، فریادش بلند می‌شود؛ این شخص راغب است.

در حدیث فوق حضرت زهد را در سه جمله خلاصه کرده است:

۱. کوتاهی آرزوها؛ یعنی زاهد آرزوی دور و دراز ندارد، چون باعث فراموشی

آخرت می‌شود.

۱. تحف العقول، حکمت ۱۷۶.

۲. شکر نعمت؛ یعنی زاهد نعمتهای خدا، مثل چشم، گوش، سلامتی، جوانی، ثروت و غیره را در جایش مصرف می‌کند.
۳. ورع؛ یعنی زاهد از هر چه خدا حرام کرده دوری می‌کند.

آثار زهد:

در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آثار زهد می‌فرماید:

«وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَ بَصَّرَهُ عَيْوَبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ الْقَرَارِ»^۱.

در این حدیث چهار ویژگی برای زهد در دنیا بیان شده است:

۱. نورانیت قلب، به طوری که حکمت در قلب ثابت می‌شود.
۲. زبان انسان به حکمت گویا می‌شود.
۳. انسان عیوب دنیا را دیده و دردها و درمانها را مشاهده می‌کند.
۴. از دنیا سالم به سوی آخرت می‌رود.

بزرگترین مشکل در شناخت حقایق؛ پوشیده در حجاب بودن آنهاست؛ حق آشکار است ولی مشکل وجود حجابهاست و قسمت عمده این حجابها در دنیاپرستی خلاصه می‌شود؛ و حب مال، فرزند، مقام، شهوت و... حبهای دنیایی هستند که در انسان وجود دارد. بنابراین اگر حب دنیا از قلب بیرون رود، حجابها از بین می‌رود و انسان می‌تواند حقایق را ببیند.

زهد در دنیا به معنای بی‌اعتنایی به دنیاست که باعث می‌شود این حجابها برداشته شده و این آثار چهارگانه در انسان حاصل شود.

درباره حب دنیا تشبیهات مختلفی شده است به عنوان مثال گاهی حب دنیا را به گرد و غبار تشبیه می‌کنند، چون گاهی با وجود اینکه چشم سالم است و راه پیدا است، گرد و غبار اجازه نمی‌دهد که انسان راه را ببیند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۱، ح ۱۷۴.

شاعر می‌گوید:

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد
خدا اظهر الاشیاء است و ظاهرتر از خدا در عالم هستی چیزی نیست ولی
حجابها اجازه نمی‌دهد که انسان خدا را مشاهده کند. قرآن می‌فرماید:

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَبَصُرْتُمُ الْيَوْمَ حَدِيدًا»؛ در روز

قیامت به انسان خطاب می‌شود: تو از این صحنه غافل بودی، و ما پرده را از چشم
تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً بینا به حقایق شده است.^۱

آری پرده‌های جهان ماده، آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و
مال و مقام، هوسهای سرکش و حسادتها، به تو اجازه نداد که امروز را از همان زمان
بنگری، امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته، حجابها کنار رفته، پرده‌های شهوات و
آمال و آرزوها دریده شده، چرا که امروز «یوم البروز» و «یوم الشهود» و «یوم تبلی
السرائر» است.

لحظه‌های آخر عمر، انسان چشم برزخی می‌یابد و خیلی چیزها را می‌بیند.
سعی کنیم این حجابها را به حدّ اقل برسانیم تا آنچه دیگران نمی‌بینند ما ببینیم و
بدانیم.



راه نفوذ در دیگران

قال رسول الله ﷺ: «جِبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا، وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا».^۱

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «دلها در بند دوستی آن کسی است که به آنها نیکی کرده و دشمن آنکه به آنها بدی کرده است.»

در جایی دیگر به جای تعبیر «جبلت» چنین آمده است: «إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ قُلُوبَ عِبَادِهِ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا».^۲

«جبل» به معنای خلقت است اما نه هر خلقتی، بلکه آن خلقت ریشه دار که قابل تغییر نیست مثل اینکه می‌گویند: جبلّی فلان کس است، یعنی چنان در او ریشه دوانده که قابل تغییر نیست و در واقع از جبل به معنای کوه گرفته شده چون نمی‌توان کوه را از جایش حرکت داد، به همین جهت صفاتی که در خلقت جای می‌گیرد و قابل تغییر نیست از آن تعبیر به جبل می‌کنند.

در این حدیث می‌فرماید: خداوند دلها را چنان آفریده است که به کسانی که به آنها نیکی کنند علاقه عمیق دارند و نسبت به کسانی که به آنها بدی کنند کینه دارند، بنابراین خوبی سبب عشق و علاقه و بدی سبب دشمنی است.

۱. تحف العقول، حکمت ۱۷.

۲. همان مدرک، حکمت ۱۳۷.

راه نفوذ در دیگران:

می‌توانیم از این حدیث راه نفوذ در دیگران را پیدا کنیم. منظور از نفوذ، کلاه گذاری نیست بلکه نفوذ به حق در دیگران است. بهترین راه برای نفوذ در دیگران راهی است که در روایت آمده یعنی نیکی کردن به مردم و حل کردن مشکل مردم؛ البته کمک به حل مشکلات، و نیکی کردن به مردم تنها کمک مادی نیست، بلکه استفاده از سرمایه‌هایی است که در اختیار داریم و فناپذیر است. همان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ؛ شما با پول نمی‌توانید همه مردم را جذب کنید ولی با اخلاق نیکو می‌توانید مردم را جذب کنید».^۱

این کار هزینه زیادی هم نمی‌خواهد، مانند برخورد نیکو با همسایه، پیش از او سلام کردن، احوال پرسی کردن و احوال خویشان او را پرسیدن، در غیاب دوست از او دفاع کردن و اگر بیمار شد عیادتش نمودن و در غم و شادی شریک او بودن.

یکی از عوامل پیشرفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام، نفوذ آن حضرت در دلها بود که خداوند می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ از یرتو رحمت الهی در برابر آنها [مردم] نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند».^۲

و می‌فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری».^۳

اخلاقی که عقل در آن حیران است، چرا که اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی تو خود بیش از همه عبادت می‌کنی، و اگر از کار بد باز می‌داری تو قبل از همه خودداری می‌کنی، آزارت می‌دهند و تو اندرز می‌دهی، ناسزایت می‌گویند و

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۱۰۷ من أبواب أحكام العشرة فی السفر والحضر، ح ۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. قلم، آیه ۴.

تو برای آنها دعا می‌کنی، بر بدنت سنگ می‌زنند و خاکستر داغ بر سرت می‌ریزند و تو برای هدایت آنها دست به درگاه خدا بر می‌داری.

تا توانی دلی به دست آور
دل شکستن هنر نمی‌باشد

یک نمونه از اخلاق پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در فتح مکه نمایان شد؛ هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر خلاف تمام مناسبات دوستان و دشمنان، فرمان عفو عمومی صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»^۱ مردم فوج فوج مسلمان می‌شدند.

از امام حسین بن علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده است که می‌فرماید: «سَأَلْتُ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ جَلَسَائِهِ، فَقَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيْسَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بِنَفْطٍ وَلَا غَلِيظٍ، وَلَا صَحَابٍ وَلَا فَحَاشٍ، وَلَا عِيَابٍ وَلَا مَدَاحٍ، يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي، فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ وَلَا يُحَيِّبُ فِيهِ مُؤَمِّلِيهِ، قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْأَمْرَاءِ وَالْإِكْتَارِ وَمِمَّا لَا يَعْنِيهِ، وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانِ لَا يَدُمُّ أَحَدًا وَلَا يُعْبِرُهُ، وَلَا يَطْلُبُ عَوْرَتَهُ»؛ از پدرم امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام درباره ویژگیهای زندگی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اخلاق آن حضرت سؤال کردم و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با هم‌نشینان همیشه خوش رو و خندان و سهل‌الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بد زبان عیب‌جو و مدیحه‌گر نبود، هیچ‌کس از او مأیوس نمی‌شد، و هر کس در خانه او می‌آمد ناامید باز نمی‌گشت، سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی‌کرد، سرزنش نمی‌فرمود و درباره لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی‌کرد»^۲.

۱. نصر، آیه ۲.

۲. معانی الاخبار، ص ۸۳.

روایات در این زمینه فراوان است که به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُدْرِكُ بِحُسْنِ خَلْقِهِ دَرَجَةَ قَائِمِ اللَّيْلِ وَصَائِمِ النَّهَارِ؛ مؤمن با حسن خلق خود به درجه کسی می‌رسد که شبها به عبادت می‌ایستد و روزها روزه دار است».^۱

۲. و همان حضرت فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ؛ چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین‌تر از اخلاق خوب نیست».^۲

۳. و در جایی دیگر می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند تقوا و اخلاق نیکو است».^۳

۴. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ، لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ؛ بر شما لازم است که اخلاق خوب داشته باشید، زیرا سرانجام خوش اخلاق بهشت است و از بد اخلاقی پرهیزید که سرانجام آن آتش است».^۴

یکی از وصیت‌های اخلاقی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام این بود: سه کار است که این امت توانایی آن را (به طور کامل) ندارند، عدالت و برابری با برادر دینی در مال، وادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران، و خدا را در هر حال یاد کردن، البته منظور گفتن «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل آنها قرار می‌گیرد، از خدا بترسند و آن را ترک کنند.^۵

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۳.

۲. همان مدرک.

۳. همین مضمون در وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۴؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۷۰۷.

۴. تفسیر روح البیان، ج ۱۰، ص ۱۰۸.

۵. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۴۰.



زبان (غیبت)

عن رسول الله ﷺ: «وَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَوْصِنِي، فَقَالَ ﷺ: إِحْفَظْ لِسَانَكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي، فَقَالَ: وَيْحَكَ وَهَلْ يُكِبُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟»^۱.

مردی به رسول خدا گفت: «به من سفارشی کن، فرمود: زبانت را نگاه دار، سپس گفت: یا رسول الله به من سفارش کن، فرمود: وای بر تو آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می کنند در دوزخ سرنگون می شوند».

این حدیث به صورت دیگری از معاذ بن جبل نقل شده است:

«قال: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ فَأَصْبَحْتُ يَوْمًا قَرِيبًا مِنْهُ، وَتَحْنُ نَسِيرٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ، وَيُبَاعِدُنِي مِنَ النَّارِ، فَأَخْبَرَهُ إِلَى أَنْ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَلَكَ ذَلِكَ كُلُّهُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، وَإِنَّا لَمُؤَاخِذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ قَالَ: ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ، وَهَلْ يُكِبُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ - أَوْ قَالَ: عَلَى مَنَاخِرِهِمْ - إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟؛ معاذ بن جبل که از یاران پیامبر اکرم ﷺ است می گوید: در سفری با پیامبر اکرم ﷺ بودم، در صبحی به

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: عملی را به من یادآوری کن که مرا وارد بهشت کرده و از آتش جهنم دور کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از گفتن مطالبی به معاذ فرمود: آیا تو را خبر بدهم به ملاک و معیار این مطالب؟ گفتم: بله، فرمود: نگه داری زبان است. گفتم: ای پیامبر آیا ما به واسطه سخن گفتن مؤاخذه می شویم؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند آیا جز این نیست که مردم برای آنچه با زبان درو می کنند در دوزخ سرنگون می شوند؟^۱

در روایات ما درباره دو مسأله بحث شده و اهمیت فوق العاده ای برای هر دو بیان شده است که یکی سکوت و دیگری حفظ زبان است؛ علمای اخلاق معتقدند که سالکان راه حق بدون رعایت سکوت و حفظ زبان از انواع گناهایی که به آن آلوده می شوند به جایی نمی رسند.

در دو مورد از آیات قرآن مسأله سکوت به عنوان یک ارزش والا مطرح شده است؛ نخست در داستان حضرت مریم علیها السلام؛ در آن لحظات طوفانی که درد زایمان به حضرت مریم دست داد، غم و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفت؛ به خصوص از اینکه نوزادش متولد شود و رگبار تهمتهای مردم بی ایمان متوجه او گردد، تا آنجا که از خدا تقاضای مر کرد، در این هنگام ندایی شنید که به او دستور داد: «غمگین مباش، پروردگارت از پایین پای تو چشمه آب گوارایی جاری ساخته (و درخت خشکیده خرما به فرمان او به بار نشسته است)... از آن غذای لذیذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هر گاه انسانی را دیدی و از تو توضیح خواست با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و امروز با احدی سخن نمی گویم؛ «فَأَمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»^۲.

و می دانیم که نذر همواره به کاری تعلق می گیرد که دارای رجحان و مطلوبیت

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۱۴، ح ۳۹۷۳.

۲. مریم، آیه ۲۶.

الهی باشد، بنابراین «روزه سکوت» در آن امت یک عمل الهی بوده که در شریعت اسلام تحریم شده است.

در آیه دیگر همین سوره اشاره دیگری به اهمیت سکوت دیده می‌شود، آنجا که در داستان حضرت زکریا علیه السلام می‌خوانیم هنگامی که مژده تولد حضرت یحیی علیه السلام در آینده نزدیک به او داده شد، در حالی که هم خودش پیرو ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضای نشانه‌ای کرد «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً» و به او وحی شد که: «نشانه تو این است که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم رانخواهی داشت (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می‌کند) «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا»^۱.
همین معنا در سوره آل عمران آیه ۴۱ نیز آمده است.

در روایات ما هم اهمیت زیادی به سکوت داده شده که به بخشی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. در زمینه تأثیر سکوت در تفکر عمیق و استواری عقل، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتًا فَأَذْنُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ يُلْقِي الْحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ وَالْمُنَافِقُ كَثِيرُ الْكَلَامِ قَلِيلُ الْعَمَلِ؛ هنگامی که مؤمن را خاموش ببینید به او نزدیک شوید که دانش و حکمت به شما القا می‌کند، و مؤمن کمتر سخن می‌گوید و بسیار عمل می‌کند و منافق بسیار سخن می‌گوید و کمتر عمل می‌کند»^۲.

۲. از بعضی از روایات به دست می‌آید که یکی از مهمترین عبادات سکوت است؛ از جمله در مواعظ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر می‌خوانیم: «أَرْبَعٌ لَا يُصِيبُهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ، الصَّمْتُ وَهُوَ أَوْلُ الْعِبَادَةِ؛ چهار چیز است که تنها نصیب مؤمن می‌شود، نخست سکوت است که سرآغاز عبادت می‌باشد»^۳.

۱. مریم، آیه ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲.

۳. میزان الحکمه، ماده «صمت».

۳. از بعضی احادیث استفاده می‌شود که پرگویی مایه قساوت و سنگدلی است، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«كَانَ الْمَسِيحُ عليه السلام يَقُولُ: لَا تَكْثِرِ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّ الَّذِينَ يُكْثِرُونَ الْكَلَامَ فِي غَيْرِ اللَّهِ قَاسِيَةٌ قُلُوبُهُمْ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ؛ حضرت مسیح علیه السلام می‌فرمود: جز به ذکر خدا سخن زیاد مگوئید، زیرا کسانی که در غیر ذکر خدا سخن بسیار می‌گویند، دل‌هایی پرقساوت دارند ولی نمی‌دانند»^۱

۴. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛ سکوت دری از درهای دانش است، سکوت محبت می‌آورد، و دلیل و راهنمای همه خیرات است»^۲.

۵. سکوت سبب نجات از بسیاری از گناهان می‌شود و در نتیجه کلید ورود در بهشت است، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:

مردی نزد آن حضرت آمد و طالب سعادت و نجات بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو را به چیزی راهنمایی کنم که خدا به وسیله آن تو را وارد بهشت سازد؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا؛ سپس حضرت دستور به انفاق و یاری مظلوم و کمک از طریق مشورت فرمود، و بعد دستور به سکوت داده و فرمود: «فَأَصْمِتْ لِسَانَكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ؛ سخن مگو جز در جایی که خیر است» و در پایان افزود: هرگاه یکی از این صفات در تو باشد، تو را به سوی بهشت می‌برد.^۳

بعد از ذکر این مقدمه به حدیث مورد بحث بر می‌گردیم و چند نکته را یادآور می‌شویم:

نکته اول: حدیث می‌فرماید این افراد را به صورت در آتش می‌اندازند، چرا؟ به

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الصمت و حفظ اللسان، ح ۱۱.

۲. همان مدرک، ح ۱.

۳. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۲۹۸ به بعد.

یکی از جهات ذیل.

الف) صورت عضو بسیار حسّاسی است به همین جهت انسان وقتی می‌خواهد زمین بخورد ناخودآگاه دستش را سپر صورت می‌کند تا آسیبی به صورت نرسد.

ب) به خاطر تحقیر آمیز بودن آن است.

ج) عضوی که باعث گناه شده، بسوزد.

نکته دوم: از روایت استفاده می‌شود که اصلاح زبان، کلید اصلاح انسان و انحراف آن سبب انواع انحرافات است، چرا که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهمترین دریچه روح است.

به تعبیر دیگر، آنچه در صفحه روح انسان نقش می‌بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه لای گفته‌های او ظاهر می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید همانا شخصیت هر کس زیر زبانش نهفته است».^۱

عیب و هنرش نهفته باشد

تا مرد سخن نگفته باشد

نکته سوم: به همان نسبت که برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می‌گیرد و آثار مخربیتی که در فرد و جامعه دارد، بسیار زیاد می‌باشد.

مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّة البیضاء» و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده‌اند. غزالی بیست انحراف و آفت برای زبان شمرده که از جمله آنها موارد زیر است:

۱. بیهوده‌گویی و پرحرفی.

۲. بد زبانی و دشنام.

۳. مزاح و شوخیهای رکیک و زشت.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۷؛ محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳.

۴. مسخره کردن و استهزای دیگران.

۵. فاش کردن اسرار مردم.

و... و علمای اخلاق ده مورد دیگر هم اضافه کرده‌اند که مجموع آن به ۳۰ آفت می‌رسد.

یکی از این گناهان و آفتها که در آیات و روایات بر اهمیت آن تصریح شده مسأله «غیبت» است، چرا که سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت اوست، و هر چیزی که آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر است، و به این جهت گاهی اوقات گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها لگه‌دار نشود.

فلسفه دیگر اینکه «غیبت»، بدبینی می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد، بذر کینه و عداوت را در دلها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

در حدیثی آمده است که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند خطبه می‌خواند و فریاد می‌زد: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید نه با قلب، غیبت مسلمانان را نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در درون خانه‌اش رسوایش می‌کند».^۱

در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنْ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، وَ مَنْ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛

۱. محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۲.

کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته، اولین کسی است که وارد دوزخ می‌شود.^۱

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رِوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْئَهُ وَهَدْمَ مَرُوءِيَّتِهِ لِيَسْقُطَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ إِلَى وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ، فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ؛ كَسَى كَمَا بِهِ مَنْظُورٌ عَيْبِ جُوبِيٍّ وَ أَبْرُو رِيزِيٍّ مُؤْمِنِيٍّ، سَخَنِي نَقْلَ كُنْدَا تَا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد، ولی شیطان هم او را نمی‌پذیرد».^۲

«غیبت» یعنی در غیاب کسی سخن گفتن، متنها سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد؛ خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی؛ در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به اوست، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان او و مانند اینها؛ بنابراین اگر کسی صفات ظاهری و آشکار دیگری را بیان کند، غیبت نخواهد بود، مگر اینکه قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد که در این صورت حرام است. مثل اینکه در مقام بدگویی بگویند آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه‌رنگ یا کوسه، اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در آن شخص باشد، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد، آن وقت «تهمت» خواهد بود که گناه آن‌به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَ أَمَا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ، مِثْلُ الحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ، فَلَا، وَالْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ؛ غَيْبَتٌ أَنْ اسْتِ كِه دربارۀ برادر مسلمانان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله که غیبت به حساب نمی‌آید، اما تهمت این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد».^۳

۱. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۸، باب ۱۵۸، ح ۲.

۳. اصول کافی، ج ۲، باب الغیبة و البهت، ح ۷.

خداوند در قرآن از غیبت نهی کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»^۱.

خداوند در این آیه غیبت را به خوردن گوشت برادر مرده تشبیه می‌کند که این زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن را می‌رساند.

در شأن نزول جمله «لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا» آمده که این آیه درباره دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که رفیقشان سلمان را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاده بودند تا غذایی برای آنها بیاورد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز سلمان را سراغ اسامه بن زید که مسئول بیت‌المال بود فرستاد، اسامه گفت: الان چیزی ندارم، آن دو نفر از اسامه بدگویی کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره سلمان هم گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن خشک خواهد شد. سپس خودشان به راه افتادند تا نزد اسامه بیایند، و درباره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آثار خوردن گوشت در دهان شما می‌بینم، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقاً گوشت نخورده‌ایم. فرمود: آری گوشت سلمان و اسامه را خورده‌اید و آیه نازل شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.^۲

علاج غیبت و توبه آن:

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می‌آید، به گونه‌ای که غیبت‌کننده از کار خود لذت می‌برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می‌کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. اینجاست که غیبت‌کننده باید قبل از هر چیز به درمان

۱. حجرات، آیه ۱۲.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۵؛ «قرطبی» در تفسیر خود این شأن نزول را با تفاوتی نقل کرده است.

انگیزه‌های درونی غیبت بپردازد، انگیزه‌هایی همچون «بخل»، «حسد»، «کینه‌توزی»، «عداوت» و «خود برتربینی».

باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که بار می‌آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس، این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد. سپس در مقام توبه برآید، و از آنجا که غیبت جنبه «حق الناس» دارد، اگر به صاحب غیبت دسترسی دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذرخواهی کند، هر چند به صورت سر بسته باشد، به عنوان مثال بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی‌خبری غیبت شما کرده‌ام، مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه‌ای شود.

و اگر دسترسی به آن فرد را ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی کند.^۱

موارد استثنا:

آخرین سخن درباره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگری استثنایی دارد، از جمله این که گاه در مقام «مشورت» به عنوان مثال برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی از انسان سؤالی می‌کند، امانت در مشورت ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیتی انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد غیبت حرام نیست.

البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح «متظاهر به فسق» است، از موضوع

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۳.

غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت که این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متظاهر است. این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش دادن به غیبت، و حضور در مجلس غیبت نیز جزء محرّمات است. براساس پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر می‌افتد دفاع کنند.^۱

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۹۴.

مقام حضرت زهرا علیها السلام

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَوَّلُ شَخْصٍ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ مَثَلُهَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ مَرْيَمَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ».^۱

پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله می فرماید: «اولین کسی که وارد بهشت می شود، فاطمه دختر محمد صلى الله عليه وآله است و او در میان این امت مانند مریم در بنی اسرائیل است».

آیا این اولویت، مطلق است یا نسبی؟ ظاهر این است که مطلق است و مفهومی این است که حتی قبل از پیغمبر صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام و انبیا و امامان وارد بهشت می شود، چرا که انبیا ممکن است در قیامت در مقابل امت مسئولیت داشته باشند.

چنین مقامی بسیار والاست و نشان می دهد که حضرت زهرا علیها السلام برترین افراد و زنان است و این بهشت است که مشتاق چنین افرادی است، و آغوش باز می کند، و با وجود حضرت فاطمه علیها السلام و امثال آن حضرت، عظمت پیدا می کند.

قرآن می فرماید: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ...»؛ توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است...».^۲

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹، از اهل سنت؛ در بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۴ قسمت اول حدیث آمده که رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود: «أَوَّلُ شَخْصٍ تَدْخُلُ الْجَنَّةَ فَاطِمَةُ».

۲. محمد، آیه ۱۵؛ رعد، آیه ۳۵.

و فاطمه اولین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی است که دارای برترین تقواست، و ما نیز به آن مقدار که تقوا داریم به فاطمه علیها السلام نزدیک و جزء پیروان او هستیم.

رضایت خدا یا خلق

قال رسولُ اللهِ ﷺ: «مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا بِمَا يُسَخِّطُ اللهُ خَرَجَ مِنْ دِينِ اللهِ».^۱
 پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «کسی که پادشاهی را در چیزی خوشحال کند در حالی که آن چیز سبب خشم خداوند باشد از دین خدا خارج شده است».
 کسی که برای خشنود کردن بنده‌ای خدا را ناخشنود کند به این معناست که آن بنده را در سرنوشت خود مؤثرتر می‌داند و اهمیتی که به این مخلوق می‌دهد بیش از اهمیتی است که به خالق خود می‌دهد.

و در جای دیگر آن حضرت می‌فرماید: «مَنْ طَلَبَ رِضَى مَخْلُوقٍ بِسَخَطِ الْخَالِقِ سَلَّطَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقُ؛ هر که خشنودی مخلوق را بر خشم خالق محترم‌تر شمرد خداوند عزوجل آن مخلوق را بر وی مسلط گرداند».^۲
 این یک نوع شرک است. قرآن می‌فرماید:

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»؛ بیشتر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند؛ مشرکند»^۳ چرا که برای مخلوق عبادت می‌کنند و جلب توجه مخلوق را بر

۱. تحف العقول، حکمت ۱۷۲.

۲. همان مدرک، حکمت ۱۳۲.

۳. یوسف، آیه ۱۰۶.

خدا مقدم می‌دارند در ذیل این آیه حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که می‌فرماید: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ، قَالُوا: وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جَاءَ النَّاسُ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاوِنَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ مِنْ جَزَاءٍ؟؛ خطرناک‌ترین چیزی که از آن برای شما می‌ترسم، شرک اصغر است. اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار به آنها که در دنیا ریا کردند می‌فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می‌یابید؟»^۱

شخصی که رزق خود را از طریق نامشروع می‌طلبد، شرک خفی دارد؛ یعنی خدا را عادل نمی‌داند که از طریق حلال به او روزی بدهد.

مهم این است که قلب از این شرک‌ها پاک بشود تا نور توحید در آن بتابد؛ برای انجام هر کاری باید ببینیم که خدا در این مسأله چه می‌پسندد، نه اینکه دیگران چه می‌پسندند، چرا که اگر خشنودی خدا را در نظر بگیریم، خشنودی خلق خدا در سایه آن بدست می‌آید.

در بعضی از روایات که در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره یوسف آمده است، می‌خوانیم: «منظور شرک در نعمت است به این معنا که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلان کس به من رسیده و اگر او نبود من می‌مردم و یا زندگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شدم».^۲

چنین شخصی غیر خدا را شریک در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است. ارزش هر عملی بستگی به نیت و انگیزه آن دارد، و به تعبیر دیگر از دیدگاه اسلام، اساس هر عملی را «نیت» تشکیل می‌دهد، آن هم نیت خالص. در حدیث معروفی

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۹۱.

۲. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۲.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَّا تَوَى؛ هر عملی بستگی به نیت فرد دارد، و بهره هر کس بر اساس نیتی است که در عمل دارد».^۱

در توضیح این حدیث آمده است؛ آن کس که برای خدا جهاد کند اجرش بر خداوند بزرگ است، و کسی که برای متاع دنیا حتی نیت به دست آوردن «عقال» (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می‌بندند) بپیکار کند، بهره‌اش فقط همان است.

اینها همه به خاطر آن است که «نیت» همیشه به عمل شکل می‌دهد، آن کس که برای خدا کاری انجام می‌دهد، تمام تلاشش این است که مردم از آن بهره بیشتری گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می‌دهد، به بهره‌گیری نیازمندان اهمیتی نمی‌دهد.

جامعه‌ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می‌شود، بلکه تمام برنامه‌های اجتماعی او از محتوا تهی می‌گردد.

روایات در نکوهش ریا بسیار زیاد است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَحْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ، وَتَحْسُنُ فِيهِ عِلَائِيَّتُهُمْ، طَمَعًا فِي الدُّنْيَا، لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً، لَا يَخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ، فَيَدْعُوهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ؛ زمانی بر مردم فرا می‌رسد که به خاطر طمع در دنیا باطنهای آنها زشت و آلوده و ظاهرشان زیبا می‌شود، این در حالی است که علاقه‌ای به پادشاهای پروردگارشان ندارند، دین آنها ریا می‌شود، و ترس خدا، در دل آنها از بین می‌رود، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می‌کند، و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند، هرگز دعایشان مستجاب نمی‌شود».^۲

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ الْمُرَائِي يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءَ: يَا كَافِرٌ! يَا فَاجِرٌ! يَا غَادِرٌ! يَا خَاسِرٌ! حَبِطَ عَمَلُكَ، وَبَطَلَ أَجْرُكَ، فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ، فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ شخص ریاکار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می‌شود: ای کافر!

۱. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۷۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۵، ابواب مقدمات العبادات باب ۵، ح ۱۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب الریاء، ح ۱۴.

ای فاجر! ای حيله گر! وای زيانکار! عملت نابود شده و اجرت باطل گشت، امروز هيچ راه نجاتی نداری، پاداش خود را از کسی بخواه که برای او عمل کردی».^۱

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۶.

نقد و نسیه وایمان به غیب

قال رسول الله ﷺ: «طُوبَى لِمَنْ تَرَكَ شَهْوَةً حَاضِرَةً لِمَوْعِدٍ لَمْ يَرَهُ».^۱
پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «خوشا به حال کسی که لذت آماده‌ای را وا نهد برای موعودی که ندیده».

طوبی مؤنث اطیب (پاکیزه‌تر) است و چند معنا برایش گفته شده: یکی به معنای زندگی پاکیزه است برای کسی که دارای این صفت باشد. دوم به معنای خوشا به حال اوست. سوم درختی است در بهشت.^۲
روایت می‌فرماید: خوشا به حال کسی که چیزی را که مطابق شهوت او و نقد است ترک می‌کند برای چیزی که نسیه است و ظاهراً آن را ندیده است.
این همان است که می‌گویند: انسان نمی‌تواند نقد را به خاطر نسیه ترک کند، و یکی از برتری‌های دنیا در چشم دنیاپرستان نقد بودن آن است، در مقابل، منافع نسیه است که آفاتی دارد و ممکن است نقد نشود.

بعضی این منافع نقد و نسیه را تعمیم می‌دهند و در مسائل آخرت هم جاری می‌کنند که همان منطق معروف ابن سعد است که وقتی حضرت به او فرمود: از

۱. تحف العقول، حکمت ۱۱۹؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

۲. تفسیر مجمع البیان ذیل آیه ۲۹ سوره رعد) برای «طوبی» ده معنا نقل کرده است.

جنگ با من صرف نظر کن. گفت: فکر می‌کنم، تا صبح فکر کرد، بعد گفت: می‌گویند: بهشت و جهنم و عذاب هست، اگر راست باشد، بعداً توبه می‌کنم و اگر دروغ باشد به دنیایم رسیده‌ام. بعد گفت: دنیا نقد است و آخرت نسیه و انسان عاقل نقد را به نسیه نمی‌فروشد.

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود و عده فردای زاهد را چرا باور کنم پیروان این مکتب زیادند، اینها دو اشتباه بزرگ مرتکب می‌شوند: اول اینکه وعده‌های الهی برای افراد باایمان نسیه نیست، نسیه درجایی است که طرف ضعیف است و نمی‌تواند به وعده هایش عمل کند، اما کسی که قادر مطلق و صادق و حکیم است نقد و نسیه ندارد و وعده‌هایش عین واقعیت است و سوخت و سوز ندارد.

دوم اینکه در زندگی دنیا هم بسیاری از مواقع نسیه را بر نقد مقدم می‌دارند، به عنوان مثال تمام کشاورزان نقدشان را که بذر است می‌دهند، به انتظار محصولی که در سال آینده بدست می‌آورند، و یا تمام کسانی که سرمایه‌گذاری می‌کنند، نقد را می‌دهند برای نسیه فردا، چون مسأله مهم و مهم است.

انسان اگر در این عمر کوتاه تقوا را رعایت کند، یک عمر جاویدان غرق در نعمت خواهد داشت، که در این صورت لذت آماده را فدای نعمتی می‌کند که آن را ندیده است.

وقتی کسی لذت آماده را برای موعودی که ندیده ترک کند این نشانه ایمان است و اگر ایمان به خدا و غیب نداشته باشد لذت آماده را ترک نمی‌کند.

مهمترین لذات دنیا مثل برق در گذر است اما قرآن درباره لذات آخرت می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هیچ‌کس نمی‌داند چه پادشاهای مهمی که مایه روشنی چشمها می‌گردد برای آنها نهفته شده است این پادشاه عظیم جزای اعمالی است که انجام داده‌اند.^۱

۱. سجده، آیه ۱۷.

در این آیه «نفس» به صورت نکره در سیاق نفی آمده و به معنای عموم است، و همه نفوس حتی رسول خدا ﷺ و فرشتگان مقرب را شامل می‌گردد که این نعمتها ولذات روحانی در فکرشان خطور نکرده. وقتی انسان این وعده‌ها را می‌بیند چشم پوشی از شهوات بر او آسان می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ؛ خداوند می‌فرماید: من برای بندگان صالحان نعمتهایی فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده و بر فکر کسی نگذشته است».^۱

علاوه بر این، انسان در دنیا هم نتیجه‌اش را می‌بیند. در حدیثی داریم که اگر انسان چشمش به نامحرم بیفتد و چشم بپوشد، خداوند ایمانی به او می‌چساند که لذت و نورانیت آن را احساس می‌کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

استفاده از موقعیت «وحدت»

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَأْخُذُ بِأَدَبِ اللَّهِ، إِذَا أَوْسَعَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِتْسَاعًا، وَإِذَا أَمْسَكَ عَنْهُ أَمْسَاكًا»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مؤمن مؤدب به ادب خداست، می‌بیند خداوند با او چه رفتار می‌کند، هر وقت نعمت بیشتری به او داد او هم وسعت بیشتری در کار خیرش می‌دهد (چنان نیست که بخیل در علم، مال و خدماتش باشد) و وقتی ندارد وظیفه‌ای هم ندارد».

مقصود روایت همان قسمت اول است که وقتی خداوند سرمایه‌ای به او می‌دهد که شامل انواع سرمایه‌های مادی و معنوی مثل مقام، نفوذ اجتماعی، علم، قوه تفکر و... می‌شود، از آن سرمایه استفاده می‌کند و هرچه عنایت خدا به او بیشتر شود او هم عنایتش به دیگران بیشتر می‌شود.

حضرت استاد به تناسب روز درباره وحدت بحثی را ارائه دادند که در ذیل آورده می‌شود:

در مورد وحدت سه مطلب عمده قابل توجه است:

۱. تحف العقول، حکمت ۱۳۵.

۱. تعریف وحدت

مراد از وحدت بین مذاهب اسلامی چیست؟

مراد این نیست که سنی‌ها را شیعه و یا شیعه‌ها را سنی کنیم، چرا که هیچ کدام در عمل حاضر نیستند از عقیده خود دست بردارند، بلکه منظور این است که در موضوعات مشترکی که داریم وحدت عمل داشته باشیم، مثل اینکه خدا واحد است، نبی واحد است، قبله و کتاب واحد است و بیت المقدس سرزمین اسلام است و باید نجات پیدا کند و کشورهای اسلامی نباید تحت سیطره کفر باشند و... اینها از اموری است که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند.

۲. انگیزه‌ها و اهداف وحدت

کشورهای اسلامی از قدرت ویژه‌ای برخوردارند، به عنوان مثال از نظر جمعیت، فرهنگ اسلامی، مناطق سوق الجیشی، منابع زیرزمینی و امور دیگر در دنیا ممتازند، اگر کشورهای اسلامی دست به دست هم ندهند پیمان دشمنان می‌شوند و اگر دست به دست هم بدهند می‌توانند در مقابل دشمنان سربلند و پیروز باشند. احساس خطر و ضرر شدیدی که عدم وحدت در پی دارد باید انگیزه‌ای شود تا مسلمین در مقابل کشورهای قدرتمند به وحدت برسند، چرا که ظالمین با هم متحد شده‌اند تا مانع نفوذ اسلام در میان ملت‌ها گردند. حال بر فرض دشمن هم نداشته باشیم با وحدت می‌توانیم در جهان ترقی کرده و قدرت خود را عالم گیر کنیم و فرهنگ دینی اسلامی خود را گسترش بدهیم.

۳. اسباب و عوامل وحدت

وحدت در ذات انسان نهفته شده و عالم، عالم وحدت است. تفرقه عللی دارد که اگر آنها را بشناسیم و از بین ببریم وحدت حاصل می‌شود، مثل سلامتی که نباید

گفت چرا سالم هستیم بلکه باید پرسید چرا مریض می شویم، وقتی علت بیماری از بین برود، سلامتی حاصل می شود.

یکی از علت های تفرقه، عدم ارتباط با همدیگر است، وقتی با یکدیگر در ارتباط نباشیم، و نسبت به هم شناخت نداشته باشیم حاضر نیستیم با یکدیگر همکاری کنیم.

در میان اهل سنت تبلیغ زیادی می شود که شیعه این قرآن مرسوم را قبول ندارد و قرآن دیگری دارد، اگر ببیند و قرآنهای موجود در مساجد و تفسیرهای ما را ببیند این بدبینی برطرف می شود.

یکی دیگر از علل تفرقه، آلت دست دشمنان شدن است، چرا که این دشمن است که فعالیت کرده و وهابیه و سنی ها را در مقابل شیعه قرار داده است. برای از بین بردن این توطئه باید ارتباط زیادی بین شیعه و سنی برقرار شود تا منطبق ما را بشنوند و از دور قضاوت نکنند. خداوند می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زنید و پراکنده نشوید.^۱

این آیه مسأله اتحاد و مبارزه با هرگونه تفرقه را مطرح می کند که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. در احادیثی که از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده است بر لزوم و اهمیت این موضوع با تعابیر مختلفی اشاره شده است: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن، جزء دیگر را محکم نگاه می دارد.

و نیز فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ كَالنَّفْسِ الْوَاحِدَةِ؛ مؤمنان همچون یک روحند».

و در جای دیگر می فرماید: «مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر

۱. آل عمران، آیه ۱۰۳.

همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید، اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود.^۱

بنی آدم اعضای یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 تو کز محنت دیگران بی غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی

جمله **«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»**^۲ یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است که مسلمانان را از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر برادر می‌داند.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را در حکم یک خانواده می‌داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب می‌کند. در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده است که به عنوان نمونه چند حدیث را ذکر می‌کنیم.

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «المُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يُسْلِمُهُ؛ مسلمان برادر مسلمان است، هرگز به او ستم نمی‌کند، دست از یاریش بر نمی‌دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد».^۳

۲. در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى؛ دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند)».^۴

۳. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «المؤمنُ أخو المؤمنِ، كالجسدِ الواحدِ إذا اشتكى شيئاً منه وجد ألم ذلك في سائر جسده، و أرواحهما من روحٍ واحدةٍ؛ مؤمن برادر مؤمن است، و همگی به منزله اعضای یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر

۱. تفسیر روح الجنان، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. حجرات، آیه ۱۰.

۳. محجة البيضاء، ج ۳، ص ۳۳۲، کتاب آداب الصحبة و المعاشرة، باب ۲.

۴. همان مدرک، ص ۳۱۹.

عضوها آرامش ندارند، چرا که ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده است».^۱
 روایتی هم از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده است که از جامع ترین روایات در این زمینه است و علاقه مندان می توانند به تفسیر نمونه^۲ مراجعه کنند، و همچنین در حدیثی از امام علی عَلِيٌّ درباره آغاز وقوع فتنه ها و اختلاف ها نقل شده است.^۳

در نهج البلاغه می خوانیم: «وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛ همیشه همراه جمعیت های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، همچنان که گوسفند تنها، طعمه گر است».^۴

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۳، باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض، ح ۳.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۷۴.

۳. همان مدرک، ج ۲۳، ص ۴۶۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

شکر نعمت

قال رسولُ الله ﷺ: «مَنْ تَقَدَّمتْ إِلَيْهِ يَدٌ، كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ أَنْ يُكَافِيَءَ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَالْثَنَاءُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ كَفَرَ النُّعْمَةَ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «کسی که نعمت به او برسد (ید به معنای نعمت است) اگر مقابله به مثل نکند (لفظاً تشکر نکند) کفران نعمت کرده است.»
به طور اجمال از آیات و روایات چنین به دست می‌آید که اسلام بر پایه حق‌شناسی است. اگر کسی خدمتی به شما کرد، آن را از یاد نبرید و این خدمت را روزی جبران کنید. گاه انسان نمی‌تواند جبران کند، یا به خاطر اینکه توانایی او کم است و یا خدمتی که به او شده به قدری زیاد است که قابل جبران نیست؛ در این صورت حدّ اقل باید با زبانش تشکر کند در غیر این صورت کفران نعمت کرده و مستحق زوال نعمت است.

کسانی که به ما خدمت می‌کنند بسیارند، پدر، مادر، استاد، همسایگان، علما، شهدا و...، و ما مدیون خدمات زیادی هستیم و عوامل زیادی دست به دست هم داده‌اند تا ما بتوانیم از آسایش برخوردار و از علم و دانش بهره‌مند شویم و

۱. تحف العقول، ص ۵۵.

نمی‌توانیم همه آنها را جبران کنیم، بنابراین لااقل باید قدرشناسی کنیم.
قرآن می‌فرماید:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است.^۱

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر، نعمت از کفت بیرون کند
مطابق آیه نه تنها نعمت از او گرفته می‌شود بلکه عذاب الهی جانشین نعمت می‌شود.

این درباره نعمتهایی که از ناحیه انسانها به هم می‌رسد نیز صادق است که اگر بتوانیم جبران کنیم و اگر نتوانیم با زبان شکرش را انجام می‌دهیم، اما درباره نعمت الهی که سرتاپای ما را فرا گرفته چگونه می‌توانیم شکر کنیم؟! نعمت وجود، عقل، سلامت، هدایت، ایمان، ولایت و... حتی اگر شکر بگوییم خود شکر هم نعمت است. در عبارت امام سجاد علیه السلام آمده است: «فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَرُّ إِلَى شُكْرِي، فَكَلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ وَجَبَ عَلَيَّ لِذَلِكَ أَنْ أَقُولَ لَكَ الْحَمْدُ؛ چگونه می‌توانم حق شکر تو را بجای آورم، درحالی که همین شکر من نیاز به شکر تو دارد، و هر زمان که می‌گویم تو را سپاس بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم تو را سپاس».^۲

به همین جهت بزرگان می‌گویند که شکر نعمت خدا فقط یک راه دارد و آن اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای اوست، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید:

«خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن، عرض کرد: پروردگارا چگونه حق شکر تو را ادا کنم، در حالی که هر زمان شکر تو را بجا آورم،

۱. ابراهیم، آیه ۷.

۲. مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد علیه السلام در بخش دوم مفاتیح نوین اثر آیه الله العظمی مکارم شیرازی.

این موفقیت خود نعمت تازه‌ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود: ای موسی
الآن حقّ شکر مرا ادا کردی، چون می‌دانی حقّ این توفیق از ناحیه من است.^۱

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد

ما نعمتهای زیادی داریم که هر کدام از آنها با دنیا برابری می‌کند، اگر چشم یا
عقل ما را بگیرند و تمام دنیا را بدهند، راضی نیستیم. این آبی که سطح چشم قرار
دارد اگر نباشد پلک روی چشم می‌ساید و در مدت کوتاهی چشم زخم می‌شود، اما
این آب، آن را نرم نگه می‌دارد که پلک بتواند به سادگی بالا و پایین رود.

اگر این نعمتهای بزرگ خدا را صحیح در مسیرش مصرف کنیم، شکر عملی
اوست، و اگر وسیله‌ای شد برای طغیان، خودپرستی، غرور، غفلت، بیگانگی و
دوری از خدا این عین ناسپاسی است.

حق همی گوید چه آوردی مرا اندرین مهلت که دادم من تو را
پنج حس را در کجا پالوده‌ای گوهر دیده کجا فرسوده‌ای

امام صادق علیه السلام فرمود: «کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی، بی
آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش نکنی، و همچنین راضی
بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی، و دستورات او
را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری».^۲

و نیز فرمود: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ المَحَارِمِ؛ شکر نعمت آن است که از گناهان
پرهیز شود».^۳

روایاتی درباره شکر نعمت:

۱. امام علی علیه السلام در یکی از حکمتهای خود می‌فرماید: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الشکر، ح ۲۷.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۱۰.

۳. تفسیر نورالتقلین، ج ۲، ص ۵۲۹.

النَّعْمِ فَلَا تُنْفِرُوا أَفْصَاهَا بِقَلَّةِ الشُّكْرِ؛ هنگامی که مقدمات نعمتهای خداوند به شما می‌رسد سعی کنید با شکرگزاری، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با شکرگزاری کم آن را از خود برانید.^۱

۲. تنها شکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتها کافی نیست، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده‌اند نیز تشکر نماییم و حقّ زحمات آنها را از این طریق ادا کنیم، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نماییم.

در حدیثی از امام سجّاد علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «روز قیامت خداوند به بعضی از بندگانش می‌فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی؟ عرض می‌کند: پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم، می‌فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی. سپس امام فرمود: أَشْكُرُّكُمْ لِلَّهِ أَشْكُرُّكُمْ لِلنَّاسِ؛ شکر گزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجای آورند.»^۲

کمترین حدّ تشکر آن است که برخوردها، پرمحبّت و صمیمی بوده و از هرگونه آزار و رنجش به دور باشد و عالی‌ترین تشکر آن است که در برابر خوبی افراد، چندین برابر خوبی کرده و خوبی آنها را در ظاهر و باطن، و زبان و عمل به بهترین وجه جبران نماییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ؛ کسی که از انسانها تشکر نکند از خدا تشکر نکرده است.»^۳

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ؛ کسی که از پدر و مادرش تشکر نکند، شاکر خداوند هم نبوده است.»^۴

در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام موارد متعدّدی دیده می‌شود که از افراد نیکوکار قدردانی و تشکر می‌کردند که چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳.
۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۶، باب الشکر، ح ۳۰.
۳. آثار الصادقین، ج ۹، ص ۴۶۵.
۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۸.

الف) پیامبر اکرم ﷺ به پاس خدمات حضرت خدیجه رضی الله عنها همواره از او یاد می‌کرد و از خدمت‌های او قدردانی و تشکر می‌نمود و بر او درود می‌فرستاد و از درگاه خدا برای او طلب آمرزش می‌نمود و می‌فرمود: خدیجه وقتی به من پیوست که همه از من دور می‌شدند. او در راه اسلام، هرگز مرا تنها نگذاشت و همواره از من حمایت نمود. خدا او را رحمت کند که بانوی پربرکتی بود و من از او دارای شش فرزند شدم.^۱

ب) در دوران شیرخوارگی پیامبر اکرم ﷺ چند روز کنیز آزاد شده ابولهب به نام **ثُویبه** و مدتی هم **حلیمه سعدیه** به او شیر دادند و از او سرپرستی کردند. سالها از این ماجرا گذشت، پیامبر اکرم ﷺ به خاطر محبت‌های **ثُویبه** در دوران شیرخوارگی، به او احترام می‌گذازد؛ حتی در مدینه برای او که در مکه می‌زیست لباس و هدیه‌های فراوانی می‌فرستاد، **ثُویبه** در سال هفتم هجرت از دنیا رفت. پیامبر اکرم ﷺ از وفات او غمگین گردید، از خویشان او جويا شد تا به آنها محبت کند و به این ترتیب از زحمات گذشته او سپاسگزاری نماید.

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در ۲۵ سالگی در مکه با حضرت خدیجه رضی الله عنها ازدواج کرد، یک سال بر اثر خشکسالی، قحطی شد و **حلیمه سعدیه** به علت تهیدستی به مکه آمد تا معاش زندگی خود را تأمین نماید. نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و شرح حال خود را بیان نمود. پیامبر اکرم ﷺ از اموال خدیجه چهل گوسفند و شتر به حلیمه داد و به پاس خدمات گذشته او، احترام شایانی به او نمود.^۲

ج) پیرمردی نابینا و مسیحی به محضر امیرمؤمنان علی رضی الله عنه آمد و تقاضای کمک کرد. حاضران چنین وانمود کردند که نباید به او کمک کرد. علی رضی الله عنه پس از تحقیق دریافت که او هنگام توانمندی برای مسلمانان کار کرده و در خدمت اسلام بوده

۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۲؛ اسدالغابة، ج ۵، ص ۴۳۸.

۲. کحل البصر، ص ۵۴؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۱.

است، فرمود: شگفتا! او تا وقتی که توان داشت از او کار کشیدید، اکنون که پیر و ناتوان شده او را به حال خود واگذار کرده‌اید؟ آنگاه دستور داد از بیت المال به او کمک کردند و حقوق ماهیانه‌ای برای او تعیین نمود.^۱ به این ترتیب، از کار او در ایام جوانی قدردانی کرد، هرچند او مسیحی بود.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در همه لحظات عمر خود، نهایت شکرگزاری در پیشگاه خداوند را در عالی‌ترین مراتبش انجام می‌دادند. آنها مظهر شکر و بندگی و اطاعت بودند و شکر خود را به صورت عبادت و نهایت خضوع در برابر خداوند آشکار می‌ساختند که به ذکر چند نمونه از مقام بندگی و شکرگزاری آنها اکتفا می‌کنیم:

ابن عباس می‌گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شبی که روز آن جنگ بدر رخ داد از شب تا صبح نماز می‌خواند و اشک می‌ریخت و با نهایت خضوع دعا می‌کرد و می‌گفت: **اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي**؛ خدایا آنچه را به من وعده داده‌ای به آن وفا کن. و به سجده می‌رفت و در سجده زار زار می‌گریست و خدا را عبادت می‌کرد».^۲

آن بزرگوار آنقدر برای نماز و عبادت ایستاد که پاهایش ورم کرد و آنقدر نماز شب خواند که چهره‌اش زرد شد. آنقدر هنگام عبادت می‌گریست که بی حال می‌شد. شخصی به آن حضرت عرض کرد: مگر نه این است که خداوند گناه گذشته و آینده تو را بخشیده است، چرا خود را این‌گونه به زحمت می‌اندازی؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: «أَفَلَا أكونُ عبداً شكوراً؛ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم؟».^۳

امام باقر علیه السلام در شأن پدرش امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «آن حضرت در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند ... او در نخلستان دارای پانصد درخت خرما بود و در کنار هر کدام از آنها، دو رکعت نماز می‌خواند. هنگامی که به نماز می‌ایستاد رنگش

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۹۲، ح ۸۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۱۷.

۳. همان مدرک، ج ۱۷، ص ۲۵۷.

تغییر می‌کرد و حال او در نماز همچون حال بنده ذلیل در برابر پادشاه بزر بود. اعضای بدنش می‌لرزید و به گونه‌ای نماز می‌خواند که گویی آخرین نماز اوست و هرگز بعد از آن زنده نمی‌ماند.

شب‌ی مشغول نماز بود، یکی از پسرانش در کنارش به زمین افتاد و دستش شکست اهل خانه جیغ و فریاد کشیدند، همسایه‌ها آمدند و شکسته بند آوردند، آن کودک از شدت درد فریاد می‌کشید، شکسته بند، دست او را بست، ولی امام سجاد علیه السلام هیچ کدام از این فریادها را نشنید، تا اینکه صبح آن شب متوجه شد دست پسرش برگردنش آویزان است، فرمود: چه شده؟ ماجرا را به اطلاع آن حضرت رساندند.

در مورد دیگری آن حضرت در حال سجده نماز بود، آتش سوزی در خانه رخ داد، حاضران فریاد می‌زدند: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ النَّارُ النَّارُ! ای پسر رسول خدا آتش! آتش!».

آن حضرت سرش را بلند نکرد تا اینکه آتش خاموش گردید. پس از سجده به آن حضرت گفته شده چه چیز تو را از آتش سوزی باز داشت؟ فرمود: «الْهَيْبَةُ عَنْهَا النَّارُ الْكُبْرَى؛ آتش عظیم دوزخ، مرا از این آتش سوزی سرگرم و غافل ساخت».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸۰.

آثار گناه

عن أبي جعفر عليه السلام قال: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَظْهَرَ الزَّنَا مِنْ بَعْدِي كَثْرَ مَوْتِ الْفَجَاءَةِ، وَإِذَا طُفِفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ، وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالثَّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلِّهَا، وَإِذَا جَارُوا فِي الْأَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ، وَإِذَا تَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ، وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتِ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ، وَإِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شَرَارَهُمْ فَيَدْعُو خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^۱.

امام باقر عليه السلام می فرماید: «در کتاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یافتیم: هرگاه پس از من زنا پدیدار شود، مر ناگهانی فراوان گردد، و هرگاه از پیمانانه و ترازو کم شود، خداوند آنان را به قحطی و کمی (خواربار و سایر وسایل زندگی) گرفتار می کند، و هرگاه از دادن زکات دریغ کنند، زمین برکات خود را از زراعت و میوه ها و معادن از آنها دریغ می کند، و هرگاه در احکام به ناحق حکم کنند، در ستم و دشمنی با هم گرفتار می شوند و چون پیمان شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلط کند، و

۱. اصول کافی، ج ۴، ص ۸۱؛ تحف العقول، حکمت ۱۲۹.

چون قطع رحم کنند خداوند اموال (و ثروتها) را در دست اشرار قرار دهد، و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من ننمایند، خداوند اشرار آنان را بر ایشان مسلط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود».

نتایج گناه در زندگی انسان:

الف) عقوبت‌های اخروی که همان تجسم اعمال است که فعلاً موضوع بحث نیست.

ب) آثاری که در قلب انسان می‌گذارد مانند انواع تاریکیها و حجابها، و از بین بردن توفیقات، نشاط قلبی و نشاط عبادت، این هم از محلّ بحث خارج است.

ج) آثار اجتماعی گناه است.

تمام گناهان آثاری در زندگی بشر دارند و نابسامانی در زندگی بوجود می‌آورند که این آثار موضوع بحث است:

۱. گناهایی که رابطه آن با اثرش شناخته شده است یعنی می‌توانیم بدانیم که این گناه این اثر را دارد، مثلاً اگر دروغ زیاد شود اعتماد مردم به یکدیگر از بین می‌رود و سوء ظن و عدم همکاری زیاد می‌شود و نمی‌توان زندگی مشترک داشت.

۲. رابطه ماورای طبیعی، یعنی ما نمی‌دانیم که اگر کسی این گناه را مرتکب شود خداوند چه اثری در آن می‌گذارد.

در حدیث فوق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر زنا زیاد شود مر ناگهانی مثل سگته زیاد می‌شود، چه سگته مغزی که بخشی از مغز از کار می‌افتد، یا سگته قلبی که قلب از کار می‌افتد، اینها مر ناگهانی درونی است.

مر ناگهانی بیرونی هم داریم که زلزله و امثال آن است، البته روایت بیشتر تأکید بر جنبه درونی دارد که وقتی زنا زیاد شود مر و میر زیاد می‌شود، چرا که شهوترانی تعادل مغز و قلب را به هم می‌زند و به دنبال آن مر ناگهانی یا عقوبت ناگهانی است.

در حدیث دیگری رسول خدا ﷺ می فرماید: «یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ وَالزُّنَا فَإِنَّ فِيهِ سِتُّ خِصَالٍ، ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا وَثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ، وَيُورِثُ الْفَقْرَ، وَيُنْقِصُ الْعُمُرَ، وَأَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُوجِبُ سَخَطَ الرَّبِّ وَسُوءَ الْحِسَابِ وَ الْخُلُودَ فِي النَّارِ؛ اى گروه مسلمانان از زنا پرهیز کنید که در آن شش خصلت و نتیجه زشت هست، سه در دنیا و سه در آخرت، اما آن سه که در دنیاست: زیبایی را می برد و پریشانی و تنگدستی می آورد، و عمر را کوتاه می کند، و اما آن سه که در آخرت است: موجب خشم خدا، و بدی حساب، و جاویدان ماندن در آتش دوزخ می گردد».^۱

و این بدان خاطر است که:

اولاً: اسلام زندگی دنیا و آخرت را مرتبط به یکدیگر می داند و همچنان که می خواهد سعادت دنیای مردم را تأمین کند، در فکر تأمین سعادت زندگی پس از مر آنها نیز می باشد.

ثانیاً: بدین وسیله ایمان به معاد و حساب روز جزا و کیفر اخروی را در دل مردم تقویت می کند و آنها را از کیفر روز قیامت بیم می دهد و با بیان این حقیقت که هیچ عملی بی حساب نمی ماند، به طرز صحیحی در نهان و آشکار جلوی مردم را از گناه کردن می گیرد، و سدّ محکمی میان آنان و گناه ایجاد می کند، و انسان را در برابر طوفان شهوات و غرایز چون کوهی محکم، پابرجا و استوار می سازد.

چنانکه در حدیث آمده: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ؛ مؤمن چون کوه محکمی است که بادهای سخت او را نمی لرزاند».^۲

زیرا اگر ایمان به کیفر روز جزا در کار نباشد، قانونهای اجتماعی تنها در ظاهر می توانند تا حدود کمی جلوی تجاوزات را، آن هم به طور ناقص بگیرند، اما وقتی

۱. خصال صدوق، باب الستة، ص ۳۲۰.

۲. شرح اصول کافی، ج ۹، ص ۱۸۱.

گناهکار در جای خلوتی قرار گیرد و وسایل گناه برایش آماده باشد، قدرتی جز ایمان به معاد نمی‌تواند جلوی او را از ارتکاب گناه و جنایت بگیرد.

در ادامه حدیث حضرت می‌فرماید: اگر کم فروشی کند خداوند قحطی می‌آورد، یعنی شما کم می‌فروشی، خداوند هم کم می‌کند و قحطی می‌شود که بین این دو رابطه معنوی وجود دارد، و یا اگر منع زکات کنند، زمین برکاتش را منع می‌کند، اعم از زراعت، میوه و معادن؛ که این مربوط به حکمت خداوند است همان‌گونه که عمل می‌کنی به همان میزان پاداش دریافت می‌کنی.

هنگامی که در احکام ظلم کرده و ظلم ظالمان را اجرا کنند و حکم جائزانه بدهند، زندگی آنها همکاری با ظلم و در خدمت ظلم می‌شود.

وقتی نقض عهد کنند، خداوند دشمنان را بر آنها مسلط می‌کند، چون پیمان‌شکنی اعتماد را از بین می‌برد و وقتی اعتماد از بین رفت، اتحاد از بین خواهد رفت و دشمنان مسلط می‌شوند.

وقتی قطع رحم کنند، ثروتها در دست اشرار قرار داده می‌شود، چون قطع رحم اثر وضعی دارد که اگر رحم نکنی، خداوند هم رحم نمی‌کند و جامعه اسلامی محتاج به کارهای دیگران می‌شود.

وقتی امر به معروف و نهی از منکر نکنند، خداوند اشرار را بر آنها مسلط می‌کند، چون اگر بی تفاوت باشند، اشرار در بی تفاوتی مسلط می‌شوند، و اگر احساس مسئولیت کنند، اشرار مجال پیدا نمی‌کنند تا مسلط شوند.

بنابراین آثار وضعی گناه مثل علّت و معلول است، به عنوان مثال اگر شراب بخورد ولی نداند که شراب است، حرام نیست اما اثر وضعی خود را که مستی است، می‌گذارد.

اثر وضعی گناه گاهی در بدن و گاه در روح انسان است و قلب را سیاه کرده، نورانیت را از بین می‌برد.

نظافت و آراستگی

قال الرضا عليه السلام: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ»^۱.

امام رضا عليه السلام می‌فرماید: «پاکیزه بودن از اخلاق انبیاست».

از جمله شرایطی که برای انبیا ذکر می‌کنند این است که صفاتی که باعث تنفّر است در آنها نباشد. ممکن است در میان آنها فردی نابینا باشد، مثل یعقوب عليه السلام که نابینا شد، اما به بیماری تنفّرآمیز مبتلا نمی‌شوند، و این افسانه‌ای که درباره حضرت ایوب عليه السلام نقل شده که بدنش کرم زد، دروغ است و ساخته افراد خرافی است.

همچنین انبیا اخلاقی که مایه تنفّر است را هم نباید داشته باشند، به عنوان مثال نباید تندخو و خشن باشند، چون نقض غرض می‌شود، چرا که خداوند نبی را برای جلب مردم فرستاده است و اگر تندخو باشد مردم از او دوری می‌کنند.

همچنین انبیا از انحرافات اجتماعی که لکه ننگی به حساب می‌آید نیز باید دور باشند، چون موجب تنفّر می‌شود، به عنوان مثال اگر همسر پیغمبر از جاده عفت انحراف داشته باشد باعث تنفّر می‌شود و مردم به او اعتماد نمی‌کنند، و اما زن حضرت لوط عليه السلام و یا پسر حضرت نوح عليه السلام فقط انحراف اعتقادی و ایمانی داشتند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۳۵؛ تحف العقول، حکمت ۴.

از اینجا می فهمیم که چرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عطریات و وسایل خوش بو اهمیت می داد، و مقید به نظافت بود، مسواک می زد، و زمانی که می خواست از خانه خارج شود، خود را در ظرف آب نگاه می کرد.

مطابق این حدیث امام علیه السلام یکی از اخلاق انبیا را نظافت معرفی کرده که شامل نظافت ظاهری و باطنی می شود، یعنی آنها هم نظافت اخلاقی و هم نظافت ظاهری داشتند.

این یکی از اصول مشترک در زندگی همه امامان معصوم علیهم السلام بوده که علاوه بر آراستگی باطن و روح و روان، ظاهری زیبا، پاکیزه و آراسته داشته اند. بعضی خیال می کنند همین مقدار که انسان ایمان محکم، و باطنی پاک داشته باشد کافی است، و ظاهر و شکل و قیافه، هرگونه باشد عیبی ندارد، چنین خیالی از نظر اسلام خیال باطل می باشد، بلکه به عکس بخشی از برنامه ها و دستورهای اسلام مربوط به نظافت، زیبایی و آراستگی ظاهر، مثل قیافه و لباس و رنگ و بو است، برای روشن شدن این مطلب، لازم است به بررسی آن از جهت آیات، روایات و سیره بزرگان دین پردازیم.

زیبایی و آراستگی ظاهر از دیدگاه قرآن:

قرآن هیچ گاه این حس را سرکوب و استفاده از آن را منع نکرده و با صراحت اعلام می دارد که زینتهایی که خدا داده در ابتدا و بالذات متعلق به بندگان خوب و صالح خداست و دیگران ریزه خوار سفره مؤمنان هستند.

قرآن مجید می فرماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»؛ ای پیامبر بگو: «چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده

است؟!» بگو: «اینها در زندگی دنیا متعلق به آنهایی است که ایمان آورده‌اند (اگرچه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت به مؤمنان اختصاص خواهد داشت، این چنین آیات را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم».^۱

و می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...»؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید».^۲

این جمله می‌تواند هم اشاره به «زینتهای جسمانی» باشد که شامل پوشیدن لباسهای مرتب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می‌شود، و هم شامل «زینتهای معنوی» یعنی خصایص انسانی و فضایل اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.^۳

مرحوم بحرانی در ذیل آیه «خُذُوا زِينَتَكُمْ...» نقل می‌کند: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در موقع نماز بهترین لباسهای خود را می‌پوشید. هنگامی که از آن حضرت علت را جويا شدند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَاتَّجَمَلُ لِرَبِّي وَ هُوَ يَقُولُ: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فَاحَبَّ أَنْ أَلْبَسَ أَجْوَدَ ثِيَابِي؛ خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، به همین جهت من برای پروردگارم خود را آرایش می‌کنم که فرموده است زینتهای خود را در هنگام عبادت در بگریید. پس خداوند دوست می‌دارد که من بهترین لباسم را بپوشم».^۴

و باز مرحوم بحرانی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام لباس زیبایی پوشیده بود، عبّاد بن کثیر با حضرت برخورد کرد و لب به اعتراض گشود و گفت: تو از خاندان نبوتی، پدرت (علی علیه السلام) این گونه لباس نمی‌پوشید، لباس او بسیار ساده بود. چرا چنین لباس زیبایی به تن کرده‌ای؟ بهتر نبود لباس ساده‌تر و ارزان‌تری می‌پوشیدی؟

۱. اعراف، آیه ۳۲.

۲. اعراف، آیه ۳۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۴۷.

۴. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱۰؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۹.

امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر تو ای عبّاد! چه کسی حرام کرده است زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را؟ خداوند دوست دارد نعمتی را که به بنده‌ای عطا کرده است آن را بی کم و کاست در برش ببیند (یعنی دوست دارد که بنده‌اش به طور کامل از آن بهره گیرد).^۱

قرآن نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید، و از حدّ تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد.^۲

در شأن نزول این آیه آمده: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود. این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند و به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند پاره‌ای از لذتها و راحتیها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند،... عثمان مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت پردازد. روزی همسر عثمان بن مظعون که زن جوان و صاحب جمالی بود، نزد عایشه آمد، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی‌رسی، و زینت نمی‌کنی؟! در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسرمدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت پیش گرفته است، این سخن به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و فرمان داد که همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، حضرت بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده‌اید؟ من سنت خود را برای شما بازگو می‌کنم، هرکس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می‌خوابم و با همسرانم آمیزش

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۱؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۴۷.

۲. مائده، آیه ۸۷.

دارم و همه روزها را روزه نمی‌گیرم...»^۱

در روایات اسلامی و گفتار امامان معصوم علیهم‌السلام از هر عاملی که موجب ناپاکی و کثیفی می‌شود نهی شده، و به هر امری که باعث پاکیزگی و بهداشت می‌گردد تأکید شده است. به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می‌کنیم:

الف) علی بن جعفر علیه‌السلام می‌گوید: «عن أخيه أبي الحسن عليه‌السلام: سألتُه عن قصِّ الشاربِ، أمِنَ السُّنَّةِ؟ قال: نعم.»

وقال أمير المؤمنين عليه‌السلام: أخذُ الشاربِ مِنَ النِّظَافَةِ، وَهُوَ مِنَ السُّنَّةِ؛ از برادر امام کاظم علیه‌السلام در مورد کوتاه نمودن شارب پرسیدم که آیا از سنت است؟ فرمود: آری.^۲
امیرمؤمنان علیه‌السلام هم فرمود: کوتاه کردن شارب از نظافت و از سنت پاک اسلام است.^۳
از آنجا که شارب و سبیل بلند کمینگاه میکروب خواهد شد، و عملی بر خلاف بهداشت و نظافت است، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای فهماندن مطلب به مردم عصرش، به جای میکروب، از شیطان نام برده، چراکه شیطان در اصل به معنای هر موجود موذی است؛ و چنین فرمود:

«لَا يُطَوِّلَنَّ أَحَدُكُمْ شَارِبَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهُ مَخَابِيأً؛ قطعاً هیچ یک از شما سبیل خود را بلند نکند، زیرا اگر بلند کند، شیطان آن را کمینگاه خود قرار می‌دهد.»^۴

ب) امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «ناخنها به این خاطر گرفته می‌شوند که آنها محل خوابگاه شیطان است.»^۵

ج) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دندان چند نفر از مسلمانان را زرد دید، به آنها فرمود: «چرا دندانهای شما زرد و کثیف است؟ چرا مسواک نمی‌زنید؟»^۶

۱. تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۶۰

۲. فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷۸

۳. تحف العقول، ص ۱۰۲

۴. فروع کافی، ج ۵، ص ۴۴۸

۵. مکارم الاخلاق، ص ۷۲

۶. فروع کافی، ج ۶، ص ۴۹۵

د) امام کاظم علیه السلام فرمود: «الْعِطْرُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ؛ استفاده از عطر، از شیوه‌های رسولان خداست».^۱

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ فِي الطَّعَامِ؛ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچه را که برای مصرف عطر و بوهای خوش، خرج می‌کرد، بیشتر از آن بود که برای غذا مصرف می‌نمود».^۲

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «با هر چیزی که توان دارید نظافت کنید، چرا که خداوند متعال، اسلام را بر اساس نظافت بنا کرده است، و جز انسان پاکیزه و پاک وارد بهشت نگردد».^۳

آراستگی ظاهری در زندگی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان علیهم السلام:

۱. ابویوب انصاری میزبان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه می‌گوید: «شبی برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غذایی همراه پیاز و سیر آماده کردیم و به حضور آن حضرت بردیم. حضرت از غذا نخورد، و آن را رد کرد، ما جای انگشتان آن حضرت را در آن غذا ندیدیم. من بی تابانه به حضور آن حضرت رفته و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چرا از غذا نخوردی، و جای دست شما در آن غذا نبود تا با خوردن آن قسمت، طلب برکت کنیم؟ در پاسخ فرمود: آری غذای امروز «سیر» داشت و چون من در اجتماع شرکت می‌کنم و مردم از نزدیک با من تماس می‌گیرند و با من سخن می‌گویند، از خوردن غذا معذورم. ما آن غذا را خوردیم، و از آن پس چنان غذایی برای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آماده نکردیم».^۴

۲. امام صادق علیه السلام به قدری از عطریات استفاده می‌کرد، که هرگاه کسی وارد مسجد می‌شد و او را نمی‌دید، از محلی که بوی عطر از آن استشمام می‌شد،

۱. فروع کافی، ج ۶، ص ۵۱۱.

۲. همان مدرک، ص ۵۱۲.

۳. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۹۳.

۴. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۴.

می‌فهمید که امام صادق علیه السلام در همان محل بوده است، زیرا محلّ سجده او همیشه خوشبو بود.^۱

۳. حسن بن جهم می‌گوید: «به محضر امام کاظم علیه السلام رفتم، دیدم موی صورتش را با رنگ سیاه، رنگین نموده است، عرض کردم: فدایت شوم، محاسنت را رنگ کرده‌ای؟ فرمود: همانا خضاب کردن پاداش دارد، خضاب و آراستگی موجب افزایش حفظ عفت زنان می‌گردد، زیرا بعضی از زنان بر اثر آن که همسرانشان خود را نمی‌آریند، به فساد و بی‌عفتی کشیده می‌شوند».^۲

۱. فروع کافی، ج ۶، ص ۵۱۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۰۰.

صله رَحِم

قال رسولُ اللهِ ﷺ: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالسَّلَامِ».^۱

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «صله ارحام خود کنید حتی اینکه سلام کردن باشد».

در آیات و روایات تأکید فراوانی درباره صله رَحِم شده است. خداوند می‌فرماید: «﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾»؛ و کسانی که پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع نموده، و در روی زمین فساد می‌کنند، اینها زیانکارانند».^۲

مصدق صله رَحِم چیست؟ رَحِم کیانند؟ صله چیست؟ و فلسفه‌اش کدام است؟ بیشتر مردم صله رَحِم را مستحب می‌دانند و حال آنکه صله رَحِم یکی از واجبات و قطع رَحِم یکی از گناهان کبیره است.

ظاهر رَحِم که در روایات آمده، تمام ارحام را شامل می‌شود و دلیلی نداریم که فقط طبقه اول ارث، داخل ارحام باشد و طبقات دیگر داخل نباشد، منتها چگونگی

۱. تحف العقول، حکمت ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۴، میزان الحکمه، ج ۴، ص ۸۹.

۲. بقره، آیه ۲۷.

صله مختلف است یعنی صله‌ای که دربارهٔ درجهٔ اول مثل پدر، مادر و فرزند است، غیر از آن صله‌ای است که دربارهٔ وابستگان درجهٔ دوم است.

صله چیست؟ صله یک معنای عرفی دارد که داشتن نوعی رابطه است که این رابطه مختلف است، گاهی رابطه به این است که زندگی پدر و مادری را که در مضیقه هستند تأمین کند، (وجوب نفقه مصداق صلهٔ رحم است) و گاهی وجوب نفقه نیست، بلکه خبر داشتن از بیماران آنها و کمک کردن به گرفتاریها و مشکلات آنها در حد توان، مصداق صله است، و گاهی با یک سلام، صلهٔ رحم صورت می‌گیرد، به عبارت دیگر طوری باشد که او را بیگانه ندانند.

فلسفهٔ صلهٔ رحم چیست؟ اسلام روی مسألهٔ وحدت و انسجام خیلی سرمایه‌گذاری می‌کند به همین جهت وحدت را چند مرحله‌ای کرده است، مرحلهٔ اول وحدت در خانواده و مرحلهٔ دوم وحدت در بین فامیلها و مرحلهٔ بعد وحدت در کل مؤمنان و جامعهٔ اسلامی است، چرا که همیشه برای اصلاح، تقویت و پیشرفت جامعه، وحدت، از ضروریات است؛ و با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد. وحدت هزینهٔ زیادی لازم دارد، در صورتی که تفرقه با یک سوء ظن حاصل می‌شود.

اهمیت صلهٔ رحم تا حدی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«صَلَّةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَتَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَإِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَخْيَارٍ؛ پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می‌سازد، و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن از نیکان نباشند»^۱.

و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «صِلْ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مَاءٍ، وَ أَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا؛ پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۴.

مزاحمتی نبینند»^۱.

زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجّاد علیه السلام به فرزندش نصیحت می‌کند که از همنشینی با پنج گروه دوری کن، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده‌اند: «وإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقْتُلُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ»؛ از مصاحبت قطع رحم کننده دوری کن چرا که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم» سپس حضرت آیه ۲۲ سوره محمد را تلاوت فرمود، اما دو آیه دیگر که در ذیل حدیث آمده یکی آیه ۲۵ سوره رعد و دیگری آیه ۲۷ سوره بقره که در یکی لعن، صریحاً آمده و در دیگری کنایتاً.^۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: مُدْمِنٌ خَمْرٍ وَ مُدْمِنٌ سِحْرِ وَقَاطِعُ رَحِمٍ؛ سه گروه هستند که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند، شراب خواران، ساحران و قطع‌کنندگان رحم».^۳

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: «إِنَّ رَجُلًا مِنْ خَتَمِ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ؟ فَقَالَ: الشُّرْكَ بِاللَّهِ. قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ؛ زشت‌ترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است؟ فرمود: شرک به خدا. پرسیدند: بعد از آن؟ فرمود: قطع رحم».^۴

آثار و برکات صله رَحِم در زندگی:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «صِلَّةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهِيَ مَنْسَأَةٌ فِي الْعُمُرِ وَ تَقِي مَصَارِعَ السُّوءِ؛ صله رَحِم حساب روز قیامت را آسان و عمر را طولانی

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۱۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب من نکره مجالسته، ح ۷.

۳. خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۷۹، شماره ۲۴۳.

۴. المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۴۶۰.

می‌کند، و از مر ناگوار جلوگیری می‌کند».^۱

و همچنین فرمود: صلۀ رحم:

۱. اعمال انسان را پاک و پاکیزه می‌کند.
۲. اموال را پر رونق و پر برکت می‌سازد.
۳. بلاها و حوادث ناگوار را دفع می‌کند.
۴. رزق و روزی را زیاد می‌کند.^۲

امام باقر علیه السلام از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَ بِالْهَنْ: الْبُعَى وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا؛ سه خصلت است که دارندگان آن از دنیا نروند، تا مجازات و نتیجه آن را در دنیا ببینند: ستم کردن، قطع رحم کردن و قسم خوردن به دروغ که بوسیله آن با خدا مبارزه شود».^۳

مرحوم نراقی چند حدیث پرمعنا در باب صلۀ رحم نقل می‌کند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَقْطَعُ رَحِمَكَ وَ إِن قَطَعَتْكَ؛ قطع رحم مکن، اگر چه با تو قطع رابطه کند».^۴

و فرمود: «رحم و امانت روز قیامت در دو طرف صراطند، چون صلۀ رحم کننده و امانت گذار بر صراط بگذرد به بهشت درآید، و چون خائن امانت و قاطع رحم بگذرد هیچ عملی با این دو گناه به او سود نبخشد و صراط او را در آتش سرنگون کند».^۵

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْقَنَاءَ؛ از گناهانی که در نابودی (گناه کار) شتاب کند به خدا پناه می‌برم»، عبدالله بن کواء

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۲۹، ح ۳۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، باب من تکره مجالسة، ح ۳۳.

۳. خصال صدوق، ج ۱، ص ۱۲۴؛ ثواب الاعمال صدوق، ص ۴۹۳.

۴. جامع السعادات، ج ۲، باب صلۀ رحم.

۵. همان مدرک.

یَشْكُرِي عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آیا گناہانی هست که در فنای آدمی شتاب کند؟ حضرت فرمود: «نَعَمْ وَيْلَكَ، قَطِيعَةُ الرَّحِمِ؛ آری وای بر تو، آن قطع رحم است، خانواده‌ای هستند که گرد هم می‌آیند و یاری هم می‌کنند و با اینکه اهل گناهند خداوند به آنها روزی می‌دهد، و خانواده‌ای از هم جدا می‌شوند و از یکدیگر می‌برند، پس خداوند آنها را محروم می‌کند با اینکه اهل تقوا هستند».^۱

و فرمود: هرگاه مردم قطع رحم کنند، اموال و ثروتها در دست اشرار قرار می‌گیرد.^۲

۱. جامع السعادات، ج ۲، باب صلَّةُ رحم.

۲. همان مدرک.



تعالُد در کسب دنیا

قال ﷺ: «تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنْيَا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ مَنْ أَقْبَلَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِقَلْبِهِ جَعَلَ اللَّهُ قُلُوبَ الْعِبَادِ مُتَّفَادَةً إِلَيْهِ بِالْوُدِّ وَالرَّحْمَةِ، وَكَانَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِكُلِّ خَيْرٍ أَسْرَعُ»^۱.

از احادیث است که: «هرچه می‌توانید از سرگرمیهای دنیا خود را رها کنید، پس به درستی که هرکس با قلبش متوجه خدا شود، خداوند محبت و رحمت مردم را متوجه او می‌کند و خداوند سریع‌تر از هر چیزی به او خیر می‌رساند».

مخاطب این حدیث کسانی هستند که وقتی به آنها گفته می‌شود که چرا در انجام وظایف الهی کوتاهی می‌کنید و عبادت را خوب انجام نمی‌دهید، و چرا به کار آخرت نمی‌پردازید و فقط غرق در دنیا هستید؟ در پاسخ می‌گویند: چه کار کنیم، گرفتاریم، از کسب و کار می‌مانیم.

هموم دنیا در این حدیث به معنای غم و غصه نیست، بلکه به معنای آن چیزی است که انسان را مشغول می‌کند؛ بنابراین معنای روایت این است که تا آنجا که می‌توانید از فکرهای دنیوی فراغت پیدا کنید و خیال نکنید که اگر سراغ آخرت بروید از دنیا باز می‌مانید، چرا که: اولاً، خداوند به «وُدِّ و رحمت» قلوب بندگان را

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۶.

منتقاد و مطیع چنین شخصی می‌کند، یعنی سیل عواطف مردم به سوی شخصی که به سمت خدا رفت سرازیر می‌شود، و آن شخص با اقبال مردم روبه‌رو می‌شود. ثانیاً، اینکه خداوند چنین کسی را به سرعت به خیر و سعادت می‌رساند. مردم سه گروهند:

گروه اول: که بیشتر اینگونه‌اند کسانی هستند که بیشتر زندگی آنها صرف دنیا می‌شود.

گروه دوم: کسانی که گمان می‌کنند دنبال زندگی نرفتن و سربار جامعه شدن فضیلت است.

گروه سوم: کسانی که معتدل و بر جاده مستقیم هستند و به مقداری که حفظ آبرو کنند و آبروی جامعه اسلامی نرود، دنبال تلاش و فعالیت می‌روند؛ که در احادیث آمده این تلاش هم جزء آخرت به حساب می‌آید.

شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمده و عرض کرد: می‌ترسم دنبال دنیا و کسب و کار بروم و دنیا پرست بشوم؟ امام علیه السلام فرمود: این پولی که بدست می‌آوری برای چیست؟ گفت: انفاق فی سبیل الله می‌کنم، حج بجا می‌آورم، صلۀ رحم می‌کنم و خانواده خود را آبرومند نگه می‌دارم. حضرت فرمود: این دنیا نیست که تو خیال می‌کنی، بلکه این آخرت است، ظاهراً دنبال دنیا هستی ولی هدف آخرت است.

مالک نفس شدن

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا اشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ
و إِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ»^۱.

امام صادق عليه السلام می فرماید: «هر که در رغبت، ترس، شهوت، خشم و شادی خوددار باشد خداوند تنش را بر آتش حرام می کند».

مطابق روایت کسی که مالک پنج چیز باشد (به عبارت دیگر در پنج حالت مالک خویش باشد) بدنش بر آتش حرام است:

الف) در موقعی که به چیزی علاقه دارد، او را عاشق بی قرار نکند و حلال و حرام، خوب و بد، مکروه و واجب را فراموش نکند.

ب) اگر از چیزی می ترسد و یا از کسی متنفر است این بغض، حجاب و سبب کوفته‌های در وظایف شرعیه‌اش نشود و یا اگر با کسی دشمن است این دشمنی سبب غیبت و بدگویی آن فرد نشود.

ج) اگر به چیزی علاقه پیدا کرد، مالک نفس خویش باشد تا او را به حرام نیندازد.

۱. وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۲۳، ابواب جهاد النفس، باب ۱، ح ۸؛ تحف العقول، حکمت ۴۲.

د) هرگاه نسبت به کسی غضبناک شد، مالک نفس خویش باشد تا از حق تجاوز نکند.

ه) هرگاه از کسی خشنود شد، مالک نفس خویش باشد و معیارش خدا باشد نه مال و ثروت.

اگر مالک این پنج چیز شد خداوند بدنش را بر آتش حرام می‌کند.
از خدا بخواهیم که همیشه امیر نفس باشیم نه اسیر نفس.

حکمت

قال رسول الله ﷺ: «غَرِيبَانِ فَاحْتَمِلُوهُمَا: كَلِمَةٌ حِكْمَةٍ مِنْ سَفِيهِ فَاقْبَلُوهَا، وَ كَلِمَةٌ سَفَهٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاعْفِرْوهَا».^۱

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «دو چیز استثنایی است، اول اینکه اگر کلامی حکمت‌آمیز از انسان نادان صادر شد، آن را بپذیرید، دوم اینکه هر گاه شخص حکیمی کلام اشتباهی گفت، قبول نکنید و از سخن او پیروی نکنید».

این حدیث همان مضمون «أَنْظِرْ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ» است یعنی نگاه به سخن کن، چه کار داری گوینده آن کیست؛ اگر کلام خوب بود، از بی‌جه یا نادان یا کافر هم بود بپذیر، چون گاهی حرف خوب از انسان ناصالح صادر می‌شود و دلیلی برای نپذیرفتن آن وجود ندارد.

قرآن می فرماید: «﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾؛ پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند».^۲

۱. تحف العقول، حکمت ۱۸۵؛ خصال صدوق، باب الاثنین، ص ۳۴، ح ۳.

۲. زمر، آیه ۱۸.

مطابق این آیه قرآن می‌فرماید: بهترین کلام را انتخاب کن و تعصّب نداشته باش، که سنّش زیاد باشد و در مسائل علمی متبّع باشد، بلکه از هر کس کلام خوب را شنیدی، آن را بپذیر.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ؛ گفتار حکمت‌آمیز گمشده مؤمن است، پس حکمت را بگیر هرچند از اهل نفاق صادر شود».^۱

از سوی دیگر گاهی عالم بزرگواری اشتباه می‌کند، نباید تعصّب داشته باشیم که چون بزرگ است باید از او پذیرفت؛ نه، این طور نیست، البته در مقابل خطای عالم باید مؤدّب بود، و احترام آنها را حفظ کرد، و نباید حرمت‌شکنی کرد، چرا که آنها معصوم نیستند و جوائز الخطا می‌باشند.

در پایان ذکر این نکته لازم است که انسان باید در تمام عمر دنبال حقیقت باشد، بعضی عادت دارند که از زیردست چیزی نمی‌شنوند، که در این صورت در زندگی عقب هستند، بلکه باید به اشتباه خود اعتراف کرد و این حجابها را کنار زد.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۸۰.



خوف از خدا و قناعت

قالُ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا، وَمَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يَكْفِيهِ كَانَ أَيْسَرُ مَا فِيهَا يَكْفِيهِ»^۱.

حضرت می‌فرماید: «کسی که از خدا بترسد نفسش در دنیا با سخاوت است، و کسی که در دنیا به آنچه نصیبش گشته است راضی باشد کمترین چیز دنیا او را بس است».

در این حدیث دو مطلب بیان شده:

۱. خوف از خدا

کسی که از خدا بترسد نفسش با سخاوت است، یعنی به سادگی حاضر است از زرق و برق دنیا چشم‌پوشی کند. و بین این دو مسأله رابطه منطقی وجود دارد به این معنا که وقتی خوف از خدا دارد، معرفه الله دارد، چرا که سرچشمه خوف معرفت است، تا خدا را نشناسد خائف نیست؛ البتّه خدا ترس ندارد، چون غفور و رحیم است. در همه قرآن به جز یک سوره از او به رحمانیت یاد شده است.

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۹.

در واقع ترس از گناهان و خوف از اعمال است، البتّه خوف از خدا سرچشمه دیگری هم دارد که آن ادراک عظمت خداست، وقتی خدا را با عظمت خاص او می‌شناسد و خود را آن قدر کوچک می‌بیند، وحشت می‌کند. بعضی هستند که وقتی در مقابل افراد بزرگ قرار می‌گیرند احساس وحشت می‌کنند، که این خوف از عظمت است.

کسی که خدا را به عظمت شناخت، دنیا در نظرش کوچک می‌شود، به عنوان مثال کسی که دریا را بشناسد، قطره آب در نظرش کوچک است، و یا کسی که آفتاب را ببیند یک شمع در نظرش بی ارزش است. وقتی غیر خدا در نظرش بی ارزش شد، سخاوت می‌کند، کسی که دریا دارد صرف نظر کردن از یک قطره برایش آسان است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي قَسَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ و این دنیای شما از بر جویده‌ای که در دهان ملخی باشد، نزد من خوارتر و بی ارزش‌تر است».^۱

این یک واقعیت است، کسی که با خدا آشناست دنیا از یک برهه هم در نظرش کوچکتر است.

۲. قناعت

در بخش دوم روایت حضرت می‌فرماید: کسی که در زندگی قانع باشد، راحتی و آرامش دارد و آلودگی او کم و اعصابش راحت است. «قناعت»، اکتفا به مقدار ناچیزی از وسایل زندگی در حدّ ضرورت و نیاز است.^۲ قناعت یکی از ویژگیهای افراد با ایمان و از امتیازات انسانهای با فضیلت است. افراد قانع هیچ‌گاه چشم طمع به مال و منال دیگران ندارد و برای کسب مال و مقام، شخصیت والای خود را کوچک نمی‌کنند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. مفردات راغب، واژه «قنع».

قناعت وسیله‌ای است برای تحصیل سعادت ابدی، زیرا هرکه در خوراک و پوشاک به قدر ضرورت قناعت نماید، همیشه فارغ البال و آسوده خاطر است و اشتغال به امر دین و سلوک راه آخرت برای او ممکن خواهد بود.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «طوبى لِمَنْ هُدِيَ لِلْإِسْلَامِ، وَكَانَ عَيْشُهُ كَفَافاً وَ قَنَعَ بِهِ؛ خوشا به حال آنکه به اسلام گراید و معیشت او به قدر کفاف باشد و به آن قناعت کند»^۱.

«رُوي أَنَّ مَوْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ تَعَالَى وَقَالَ: أَيَّ عِبَادِكَ أَغْنَى؟ قَالَ: أَفْتَعُهُمْ بِمَا أُعْطِيَهُ؛ در روایت آمده که حضرت موسی عليه السلام از خدای تعالی پرسید که کدام یک از بندگانش تو غنی‌ترند؟ فرمود: هرکدام قانع‌ترند»^۲.

حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «ابن آدم، إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ، فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ، وَإِنْ كُنْتَ إِتْمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ؛ ای فرزند آدم، اگر از دنیا به قدر کفایت می‌خواهی اندکی از آن تو را کافی است و اگر زیادتر از حق خود می‌طلبی، همه آنچه در آن است تو را کافی نخواهد بود»^۳.

و نیز امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْمَعَاشِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْعَمَلِ؛ هر که از خدا به معیشت اندکی راضی شود خدا نیز به عمل اندک او راضی می‌شود»^۴.

آثار مادی و معنوی قناعت:

قناعت آثار مادی و معنوی فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲. همان مدرک، ص ۱۴۰.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک.

الف) قناعت باعث عزّت و سربلندی

فردی که دارای مناعت طبع و عزّت نفس است، در نزد همگان عزیز و سربلند است، ولی کسی که به مال دیگران چشم طمع داشت، خود را اسیر و ذلیل ساخته و مردم با چشم حقارت به او می‌نگرند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «آدمی را قناعت برای دولت‌مندی، و خوش خلقی برای فراوانی نعمت‌ها کافی است».

از امام علی علیه السلام سؤال شد تفسیر آیه **﴿فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾**^۱ چیست؟ فرمود: قناعت است.^۲

ب) قناعت، مالی است تمام نشدنی و بی‌نیازی واقعی است

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «**الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى**؛ قناعت گنجی است که فانی نمی‌شود».^۳

و همچنین می‌فرماید: «**الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ**؛ قناعت مالی است که تمام نمی‌شود».^۴

ج) قناعت باعث آسایش خاطر و آرامش روان

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کسی که به اندازه کفایت از دنیا بهره‌مند باشد، به آسایش دست یابد، و آسوده خاطر گردد، در حالی که دنیاپرستی کلید دشواری، و مرکب رنج و گرفتاری است».^۵

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام دعا عرضه داشت: **اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَ مَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْعُفْفَانَ وَالْكَفَافَ وَ ارْزُقْ مَنْ**

۱. نحل، آیه ۹۷.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۲۲۹.

۳. مشکوة الانوار، ص ۱۳۲.

۴. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۸۰.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۷۱.

أَبْعَضَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ أَمْالَ وَالْوَالِدَ؛ خدایا به محمد و آل محمد و دوستانش عفت نفس و پاکدامنی و به اندازه کفایت، روزی مرحمت فرما و به دشمنان آنها مال و فرزند بده»^۱.

در حدیث دیگری امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتر چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر بگیرد. شتربان گفت: آنچه در پستان شترهاست برای صبحانه قبیله و آنچه در ظرفهاست برای شام آنهاست و مورد نیاز خودمان می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا مال و فرزندان را زیاد کن.

سپس به گوسفند چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. چوپان گوسفندان را دوشید و هرچه در ظرف داشت در ظرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ریخت و گوسفندی نیز برای آن بزرگوار فرستاد و گفت: آنچه شیر در نزد ما بود، همین مقدار است و اگر بیش از این نیاز دارید، می توانیم برای شما آماده کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله برای کسی که جواب منفی داد، دعایی کردی که همه ما آن دعا را دوست داریم ولی برای کسی که نیاز شما را برآورده کرد، دعایی کردی که هیچ کدام از ما آن را دوست نداریم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: إِنَّ مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَاللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكِفَافَ؛ آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد، سپس فرمود: خدایا به محمد و آل محمد به قدر کفاف روزی عطا کن»^۲.

در تاریخ آمده عثمان دویست دینار به وسیله دو نفر از غلامانش برای ابوذر فرستاد، که احتیاجاتش را تأمین کند. ابوذر پرسید: آیا عثمان به کس دیگری از مسلمانان چنین پولی داده است؟ گفتند: خیر. ابوذر گفت: من هم یک مسلمانم،

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۵۹.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۴.

پس آنچه به من می‌رسد، به آنان نیز باید برسد. گفتند: عثمان گفت این پول مال شخصی خودم می‌باشد و با حرام آمیخته نشده است. ابوذر گفت: من از بی نیازترین مردم هستم و احتیاجی به آن ندارم.

غلامان گفتند: ما که چیزی نزد تو نمی‌بینیم؟ گفت: من دو قرص نان جو دارم و به این پول احتیاجی ندارم و به خدا سوگند که آن را نمی‌پذیرم، زیرا من ولایت علی علیه السلام و اهل بیت او را که پاک هستند و به حق دعوت می‌کنند دارم، به همین جهت بی‌نیازم.^۱

آثار سوء عدم قناعت:

الف) طمع عامل ذلت و خواری

اگر کسی به آنچه خدا برای او مقدر کرده راضی نباشد، چشم طمع به مال، یا مقام دیگران خواهد دوخت و برای جلب توجه و بهره‌مندی از وی ناگزیر است در برابرش خضوع کرده و زبان به اظهار فقر و درماندگی خود و تعریف بی‌جا و تملق و چاپلوسی از او بگشاید تا دل او را به دست آورد و از او بهره‌مند گردد. در این حالت، انسانیت انسان و شخصیت او پایمال می‌گردد و موجب ذلت و خواری او خواهد شد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الطَّمَعُ فِي وَثَاقِ الذُّلِّ؛ طمع کار همواره زبون و خوار

است».^۲

ب) طمع عامل آلودگی به گناه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: طمع را از خود دور سازید، زیرا طمع کلید تمام

گناهان و سرچشمه زشتیهاست و تمام نیکیها را از بین می‌برد.^۳

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۵۲.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۲۶.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۷۰.

ج) طمع عامل فقر و احتیاج

از آنجا که طمع کار به آنچه خود دارد قانع نبوده و آن را برای تأمین نیازمندیهایش کافی نمی‌داند، با چشم دوختن به مال و دارایی دیگران همیشه خود را محتاج و نیازمند به آنها نشان می‌دهد، و در نظر مردم نیز درمانده و نیازمند جلوه می‌کند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ؛ خود را از طمع دورگردان، چرا که طمع، فقر و درماندگی بالفعل است».^۱

طمع پسندیده

گاه تصوّر می‌شود که «طمع» همیشه یک صفت ناپسند و مذموم است، حال آنکه با نگاه به آیات و روایات متوجّه می‌شویم که «طمع» ذاتاً نه خوب است و نه بد، بلکه هرگاه متعلّق طمع، ناپسند و رذیله باشد، طمع به آن نیز ناپسند خواهد بود، مانند طمع به ثروت اندوزی، مقام، شهوت و... امّا هرگاه متعلّق طمع، امر پسندیده و ممدوح باشد، طمع به آن نیز پسندیده و مطلوب خواهد بود، مانند طمع به مغفرت الهی، کسب فضایل، صفات نیک، بهشت و... . امیدواریم خداوند صفت نیک قناعت را در ما بوجود آورد و صفت طمع مذموم را از ما دور گرداند؛ إن شاء الله.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۸.

حیا

قال رسول الله ﷺ: «الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «حیا از ایمان است».

علمای علم اخلاق حیا را حالت انقباض نفس می دانند که در مقابل زشتیها خود را عقب می کشد. سرچشمه حیا مثل بسیاری از عکس العملهای انسان همان معرفت و شناخت است. انسان وقتی زشتی عملی را می شناسد خودش را در مقابل آن حفظ می کند.

حیا یک عامل مهم باز دارنده است و باعث می شود که انسان به بسیاری از گناهان آلوده نشود، به عنوان مثال، حیا مانع می شود از اینکه دروغ بگوید، غیبت کند یا ریا کند. و خودش را در مقابل چنین اعمالی حفظ می کند. وقتی حیای انسان از بین رود، دیگر میان او و گناهِش مانعی وجود نخواهد داشت.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام روی حیا تأکید بسیار شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث مورد بحث می فرماید: حیا و شرم، از ایمان است.

۱. تحف العقول، حکمت ۱۶۱.

حیا یک حالت دفاعی است مثل سیستم دفاعی بدن که وقتی میکروبی وارد بدن می‌شود این سیستم آن را نابود می‌کند.

و همچنین حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَمَنْ كَثُرَ خَطْوُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی که خطایش زیاد شود حیایش کم می‌شود (چون وقتی یک بار گناه کند خجالت می‌کشد؛ اما وقتی تکرار شد دیگر خجالت نمی‌کشد و حیا کم می‌شود) و کسی که حیایش کم شد، زهدش کم می‌شود (پرهیز از گناه نمی‌کند) و کسی که پرهیز از گناهش کم شود، قلبش می‌میرد، و کسی که قلبش بمیرد، اهل جهنم است».^۱

پس بی‌حیایی انسان را به جهنم می‌کشاند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ؛ کسی که ایمان ندارد، حیا نیز ندارد».^۲

در هر جامعه‌ای گناه تکرار شود، حیا از بین می‌رود و هرگاه گناه تکرار بشود ابهت آن جامعه از بین می‌رود یا ابهت آن گناه یا ابهت آن کار خوب از بین می‌رود.

چه کنیم که حیا زیاد شود و این سپر همیشه باشد؟

دو راه وجود دارد:

۱. کسب معرفت بیشتر؛ یعنی در مورد عواقب گناه بیشتر فکر کنیم و درباره خدا معرفت بیشتر شود، و باور کنیم که عالم محضر خداست.

۲. وقتی گناهی از ما سر زد، فوراً توبه کرده و این دیوار شکسته را تعمیر کنیم.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۴۹.

۲. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۳۱؛ میزان الحکمه، ماده «الحیاء».

قرآن، پیامبر و انفاق

قالت فاطمة الزهراء عليها السلام: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ، تِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ، وَالنَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ، وَالْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

حضرت زهرا عليها السلام می فرماید: «سه چیز از دنیای شما محبوب من است: اول خواندن قرآن، دوم نگاه کردن به چهره رسول الله، سوم انفاق در راه خدا». شخصیت افراد متفاوت و دارای مراتب و درجاتی است، و از چند راه می توان شخصیت افراد را شناخت.

۱. از راه «دعا»، که بینیم دعایش چگونه است، آیا فقط برای خود و فرزنداناش دعا می کند، که در این صورت خیلی حقیر است، و یا اینکه دعایش عمومی است. علی عليه السلام وقتی دعا می کند این گونه است: خدایا آنچه از خوبیها به اولیایت درگذشته عنایت کردی و در حال عنایت می کنی و در آینده عنایت خواهی کرد، به من عطا کن.

درباره حضرت زهرا عليها السلام آمده است که امام حسن عليه السلام می فرماید: مادرم را در شب جمعه دیدم که تا صبح مشغول عبادت پروردگار و پیوسته در حال رکوع

۱. صحیفه الزهرا، قول ۱۹.

و سجود بود تا اینکه سفیده صبح نمایان گشت، شنیدم که مؤمنین را یک یک نام می‌برد و دعا می‌کرد اما برای خودش دعا نکرد، عرض کردم: مادر جان چرا برای خودت دعا نمی‌کنی؟

فرمود: اوّل همسایه بعد خویشان، **الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ**.^۱

۲. راه دوم برای شناخت فرد «شعر» است که چه شعرهایی را حفظ می‌کند یا می‌سراید.

۳. از راه محبوبیتهای انسانی یعنی چه چیزهایی را دوست دارد.

در این حدیث حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: از دنیای شما سه چیز محبوب من هست:

اوّل: تلاوت قرآن

قرآن پاک‌ترین کتاب از مبدأ پاکی و طهارت، بر پاک‌ترین قلب عالم هستی و از لبان پاک‌ترین مخلوق الهی، بر عالم وجود عرضه گردید؛ به همین دلیل کسانی می‌توانند به این کتاب نزدیک شوند و از آن بهره گیرند که ظاهر و باطنی پاک و طاهر داشته باشند. **«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»**.^۲

در قرآن خداوند پیامبرش را به چند کار مأمور می‌کند که یکی از آن کارها این است: **«وَأَنْ أْتَلُوا الْقُرْآنَ»**؛ من مأمورم که قرآن را تلاوت کنم.^۳

و در جای دیگر می‌فرماید: **«فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»**؛ پس آن مقدار که برای شما میسر است، قرآن تلاوت کنید.^۴

۱. کشف الغمّه، ج ۲، ص ۹۴.

۲. واقعه، آیات ۷۷-۷۹.

۳. نمل، آیه ۹۲.

۴. مزمل، آیه ۲۰.

آداب تلاوت قرآن:

در قرآن و روایات، برای تلاوت و بهره‌گیری از آیات، آداب و شرایطی بیان شده که به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱. پاکیزگی

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [= دست یابند]». ^۱

این تعبیر هم اشاره به پاکیزگی ظاهری دارد که برای تماس با قرآن باید با طهارت و وضو باشیم، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها زمانی میسر است که از رذایل اخلاقی پاک باشیم.

۲. طهارت دهان

احادیثی از ائمه علیهم‌السلام وجود دارد که از دهان به عنوان «راه قرآن» و «یکی از راههای پروردگار» یاد شده است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «تَطْفُؤُوا طَرِيقَ الْقُرْآنِ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا طَرِيقُ الْقُرْآنِ؟ قَالَ: أَفْوَاهُكُمْ. قِيلَ: بِمَاذَا؟ قَالَ: بِالسَّوَالِكِ؛ رَاهِ الْقُرْآنَ رَاهِ الْفَاكِيْزَةَ سَازِيدَ. پَرَسِيدِنْدَ: اِي رَسُوْل خِدا رَاهِ قُرْآنِ چِيَسْت؟ فَرَمُوْد: دِهَانِهَائِي شَمَا. پَرَسِيدِنْدَ: چِگونِه پَاكِيزِه كَنِيم؟ فَرَمُوْد: بِا مَسْوَاك زِدِن.» ^۲

در حدیث دیگری امام رضا علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند که فرمود: «أَفْوَاهُكُمْ طَرِيقٌ مِنْ طَرِيقِ رَبِّكُمْ، فَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ أَطْيَبُهَا رِيحاً، فَطَيِّبُوهَا بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ؛ دِهَانِهَائِي شَمَا رَاهِهَائِي پَرُوْرْدِگَارَتَانِ اسْت، آن رَا پَاكِيزِه سَازِيد.» ^۳

۱. واقعه، آیه ۷۹.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۵۵۸، ح ۹۲۸.

۳. همان مدرک، ص ۵۵۹، ح ۹۲۹.

دهانی که غذای مشکوک و حرام وارد آن می‌شود، دهانی که گناهان بزرگی چون دروغ، تهمت و غیبت را مرتکب می‌شود، دهانی که دل دردمندان را می‌شکند، دهانی که پیوسته مسلمانان از شرّ آن در واهمه و عذاب هستند چگونه می‌تواند محلّ تلفّظ آیات قرآن باشد؟ تلاوت قرآن باید از دهانی پاک بگذرد و گرنه آب صاف در یک نهر آلوده، بالاخره آلوده خواهد شد. اگر قرآن از دهان ناپاک بیرون آید، مصداق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که: «رُبَّ تَالٍ لِّلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یُلْعَنُهُ؛ چه بسا تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعن می‌کند».^۱

۳. پناه بردن به خدا

به هنگام تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده، به خدا پناه برد، چنانکه آمده است: «﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾؛ هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شرّ شیطان مطرود، به خدا پناه بر».^۲

۴. تلاوت به صورت ترتیل

قرآن را باید به صورت «ترتیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده، و توأم با تفکر: «﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾؛ و قرآن را با دقّت و تأمل بخوان».^۳

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَرَمَةً وَلَكِنْ يُرْتَلُّ تَرْتِيلاً، إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ، وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَتَعَوَّدْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه‌ای می‌رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده توقف کن و بیندیش (و می‌اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه بر».^۴

۱. بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴؛ میزان الحکمه، ماده «قرء»؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. نحل، آیه ۹۸.

۳. مزمل، آیه ۴.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۶، ح ۷۷۷۰.

۵. «تدبر و تفکر» در آیات قرآن

قرآن می‌فرماید: «﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾؛ آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند».^۱
در حدیثی آمده است که اصحاب و یاران پیامبر ﷺ قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر می‌آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی‌گرفتند، مگر اینکه آنچه در آیات نخستین بود از علم و عمل بجا بیاورند.

عن أبي عبد الرحمن السلمي، قال: حدثنا مَنْ كَانَ يُفَرِّئُنَا مِنَ الصَّحَابَةِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَأْخُذُونَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ آيَاتٍ، فَلَا يَأْخُذُونَ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ حَتَّى يَعْلَمُوا مَا فِي هَذِهِ مِنَ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ.^۲

و در حدیثی پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «اغربوا القرآنَ وَالتَّمَسُّوا غَرَائِبَهُ؛ قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتیهای مفاهیم آن بهره‌گیرید».^۳

آثار تلاوت قرآن:

۱. نورانیت قلب

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: تَلَاوَةُ الْقُرْآنِ؛ این دلها نیز همانند آهن زنگ می‌زند. عرض شد: ای رسول خدا، صیقل دهنده دلها چیست؟ فرمود: تلاوت قرآن».^۴

۲. ایجاد معنویت در اهل منزل

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ما اجتمع قومٌ في بيتٍ من بيوت الله يتلون كتاب الله ويتدارسونه بينهم، إلا نزلت عليهم السكينة، وغشيتهم الرحمة، وحفتهم الملائكة وذكرهم الله فيمن عنده؛ هیچ گروهی در خانه‌ای از خانه‌های خدا برای تلاوت کتاب

۱. نساء، آیه ۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۶.

۳. همان مدرک.

۴. ارشاد القلوب، ص ۷۸؛ وکنز العمال، ح ۲۴۴۱.

خدا و مباحثه آن جمع نمی‌شوند، مگر آنکه آرامش بر آنان فرود می‌آید و رحمت ایشان را فرا می‌گیرد و فرشتگان آنان را در میان می‌گیرند.^۱

۳. توسعه روزی و حضور ملائکه در منزل

«عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أمير المؤمنين عليه السلام: البيت الذي يُقرأ فيه القرآنُ و يُذكرُ الله عزَّ وجلَّ فيه، تكثرُ بركته و تحضره الملائكةُ و تهجره الشياطينُ و يضيُّ لأهل السماءِ كما تُضيُّ الكواكبُ لأهل الأرضِ، و إنَّ البيتَ الذي لا يُقرأ فيه القرآنُ ولا يُذكرُ الله عزَّ وجلَّ فيه، تقلُّ بركته و تهجره الملائكةُ و تحضره الشياطينُ؛ امام صادق عليه السلام می‌فرماید: علی عليه السلام فرموده است: خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود، و نام خدا در آن برده شود، برکت در آن خانه زیاد می‌شود، و ملائکه در آن حضور پیدا می‌کنند، و شیطانها از آن خانه دور می‌شوند، و برای اهل آسمان می‌درخشد همان‌گونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند، و خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نمی‌شود و نام خدا در آن برده نمی‌شود، برکت آن خانه کم است، و ملائکه از آن خانه رانده و دور می‌شوند و شیطانها در آن خانه حاضر می‌شوند».^۲

شاکیان در قیامت:

در قیامت شاکیانانی هستند که از انسان شکایت می‌کنند:

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت نزد خداوند شکایت می‌کند و می‌گوید: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»؛ و پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! قوم من قرآن را رها کردند».^۳

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۷۵.

۲. اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۳.

۳. فرقان، آیه ۳۰.

این شکایت پیامبر ﷺ امروز نیز هم چنان ادامه دارد، که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است، قرآنی که برنامه زندگی در آن وجود دارد؛ این قرآن را رها ساختند و دست گدایی به سوی دیگران دراز کردند و قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است؛ تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می‌کنند، و برای افتتاح خانه نو و یا حفظ مسافر و شفای بیماران و حداکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می‌کنند.

نقل شده است که ناپلئون در مورد مسلمانان تحقیق می‌کند و می‌پرسد: مرکز علمی مسلمین کجاست؟ مصر را معرفی کردند، او پس از ورود به مصر با مترجم عرب به کتابخانه آن شهر وارد شد و گفت: یکی از این کتابها را برای من بخوان. او دست برد یکی را برداشت دید قرآن است، باز کرد و این آیه آمد: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ این قرآن، به راهی که استوارترین راههاست، هدایت می‌کند.^۱

مترجم آیه را برای ناپلئون ترجمه کرد، پس از آن ناپلئون چند روز پشت سرهم می‌آمد و آیاتی از قرآن را برایش قرائت و ترجمه می‌کردند؛ بعد از آن ناپلئون دو جمله گفت:

(الف) اگر مسلمانان از دستور جامع این کتاب استفاده کنند ذلت نخواهند دید.

(ب) تازمانی که این قرآن بین مسلمین حکومت می‌کند، مسلمانان تسلیم ما نخواهند شد، مگر اینکه بین آنها و این قرآن جدایی بیفکنیم.

۲. یکی دیگر از شاکیان در روز قیامت قرآن است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «تَلَاثَةٌ يَشْكُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: مَسْجِدٌ خَرَابٌ لَا يُصَلِّي فِيهِ أَهْلُهُ، وَ عَالِمٌ بَيْنَ جُهَالٍ، وَ مُصْحَفٌ مُعَلَّقٌ قَدْ وَقَعَ عَلَيْهِ غُبَارٌ، لَا يُقْرَأُ فِيهِ؛ سه چیز نزد خدا شکایت می‌کنند: مسجدی که خراب شده و در آن نماز خوانده نمی‌شود، عالمی که در بین مردم قرار دارد و از او بهره نمی‌برند، و قرآنی که غبار روی آن را گرفته و خوانده نمی‌شود».^۲

۱. اسراء، آیه ۹.

۲. خصال صدوق، ص ۱۴۲؛ اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۷.

دوم: نگاه به چهره رسول خدا

دومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می فرماید از دنیای شما اختیار کردم و محبوب من است، نگاه کردن به صورت رسول الله است، و این به چند جهت است: یکی به خاطر اینکه پدر است و نگاه محبت آمیز به چهره پدر عبادت است. و دوم به خاطر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالم است و نگاه به چهره عالم عبادت است و سوم به خاطر اینکه پیامبر است.

سوم: انفاق

سومین چیزی که حضرت زهرا علیها السلام می فرماید از دنیای شما اختیار کردم: انفاق در راه خداست.

«انفاق» یک قانون عمومی در جهان طبیعت و در سازمان بدن هر موجود زنده است. به عنوان مثال در طبیعت، خورشید، نورش را رایگان در اختیار ما و طبیعت می گذارد، و یا وقتی که یک دانه در زمین می افشانیم، هفتاد دانه یا بیشتر از آن را در اختیار ما قرار می دهد.

در سازمان بدن موجودات نیز به همین صورت است، به عنوان مثال قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلولها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاههای بدن انسان، همه از نتیجه کار خود انفاق می کنند، چرا که زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله **﴿مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾** همه روزیها و مواهب را عطای خداوند بزرگی می داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی شود، بلکه خوشحال است، چرا که مال خدا را به بندگان او بخشیده، اما نتایج و برکات مادی و معنوی را برای خود خریده است؛ این طرز فکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می کند، و باعث می شود که هرکس خود را مدیون بداند و از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد و همچون آفتاب نورافشانی کند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.

چند نکته در باره انفاق:

۱. انفاق، مایه فزونی است نه کاهش؛ قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛ هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید، عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می‌کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است.^۱

از این تعبیر می‌فهمیم که:

اولاً: «شیء» به معنای وسیع کلمه، انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی، کوچک و بزرگ، به هر انسان نیازمند اعم از صغیر و کبیر، همه را شامل می‌شود.

ثانیاً: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می‌آورد، و رنگ بقا به آن می‌دهد، چرا که خداوند تضمین کرده، که با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر است، جای آن را پر کند.

در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که می‌فرماید: «يُنَادِي مُنَادٍ كُلَّ لَيْلَةٍ: لِدُّوَا لِمَوْتٍ، وَيُنَادِي مُنَادٍ: ابْنُوا لِلْخَرَابِ. وَيُنَادِي مُنَادٍ: اللَّهُمَّ هَبْ لِلْمُتَّقِ خَلْقًا، وَيُنَادِي مُنَادٍ: اللَّهُمَّ هَبْ لِلْمُؤْمِسِكِ تَلْفًا. وَيُنَادِي مُنَادٍ: لَيْتَ النَّاسَ لَمْ يُخْلَقُوا. وَيُنَادِي مُنَادٍ: لَيْتَهُمْ إِذْ خُلِقُوا فَكَّرُوا فِيمَا لَهُ خَلِقُوا؛ هر شب منادی آسمانی ندا می‌دهد بزایید برای مردن. و منادی دیگری ندا می‌دهد بنا کنید برای ویرانی. و منادی دیگری ندا می‌دهد خداوندا برای آنها که انفاق می‌کنند عوض قرار ده. و منادی دیگر ندا می‌دهد خداوندا برای آنها که امساک می‌کنند عوضی قرار ده. و منادی دیگری می‌گوید: ای کاش مردم آفریده نمی‌شدند. و منادی دیگری صدا می‌زند ای کاش اکنون که آفریده شده‌اند، اندیشه می‌کردند که برای چه آفریده شده‌اند».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخُلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالنَّفَقَةِ؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود».^۳

۱. سبأ، آیه ۳۹.

۲. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۳۹ سوره سبأ.

۳. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۳۴۰.

۲. انفاق باید از مال حلال و مشروع باشد، چرا که خداوند غیر آن را قبول نمی‌کند و برکت نمی‌دهد.

در حدیثی آمده است: شخصی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: دو آیه در قرآن است که من طبق دستور آن دو آیه عمل می‌کنم ولی نتیجه نمی‌گیرم. امام علیه السلام فرمود: آن دو آیه کدام است؟ عرض کرد: نخست این سخن خداوند که می‌فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم^۱ و من خدا را می‌خوانم اما دعایم مستجاب نمی‌شود.

آیه دیگر اینکه خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»؛ و هر چیزی را (در راه خدا) انفاق کنید، خدا عوض آن را می‌دهد (و جای آن را پر می‌کند)؛ و او بهترین روزی دهندگان است^۲، اما من در راه خدا انفاق می‌کنم ولی چیزی که جای آن را پر کند، عاید من نمی‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آیا فکر می‌کنی خداوند از وعده خود تخلف کرده؟ عرض کرد: نه. فرمود: پس علت عدم استجابت دعا چیست؟ عرض کرد: نمی‌دانم. امام علیه السلام فرمود: ولی من می‌دانم کسی که اطاعت خدا کند در آنچه امر به دعا کرده، و جهت دعا را رعایت کند، اجابت خواهد کرد، عرض کرد: جهت دعا چیست؟ فرمود: نخست حمد خدا می‌کنی، و نعمت او را یادآور می‌شوی، سپس شکر می‌کنی، بعد درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرستی، سپس گناهانت را به خاطر می‌آوری و اقرار می‌کنی و از آنها به خدا پناه می‌بری و توبه می‌نمایی، این است جهت دعا.

اما در مورد آیه دوم، فکر می‌کنی خداوند خلف وعده می‌کند؟ عرض کرد: نه فرمود: پس چرا جای انفاق پر نمی‌شود؟ عرض کرد: نمی‌دانم، امام علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما مال حلالی بدست آورد و در راه حلال انفاق کند، هیچ درهمی را انفاق نمی‌کند مگر اینکه خداوند عوضش را به او خواهد داد.^۳

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. سبأ، آیه ۳۹.

۳. تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۵۴؛ اصول کافی، ج ۲، باب الثناء قبل الدعاء، ح ۸.

۳. صدقه اول به دست خدا می‌رسد بعد به دست سائل؛ در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَقَعُ فِي يَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَى يَدِ السَّائِلِ؛ صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار گیرد، به دست خدا می‌رسد».^۱

امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَقَعُ فِي يَدِ الْعَبْدِ حَتَّى تَقَعَ فِي يَدِ الرَّبِّ؛ صدقه در دست بنده نمی‌افتد مگر اینکه قبلاً در دست خدا قرار گیرد».^۲

حتی در روایتی تصریح شده که همه اعمال آدمی را فرشتگان تحویل می‌گیرند، جز صدقه که مستقیماً به دست خدا می‌رسد.^۳

این مضمون از طریق اهل سنت نیز از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در صحیح مسلم و بخاری آمده است: «هیچ کس از شما صدقه‌ای از درآمد حلال نمی‌پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی‌کند - مگر اینکه خداوند با دست راست خود آن را می‌گیرد، حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می‌کند تا بزر تر از کوه شود».^۴

این احادیث بیانگر اهمیت فوق العاده خدمات انسانی و کمک به نیازمندان است.

از بعضی احادیث استفاده می‌شود که پیشوایان معصوم گاهی پیش از آنکه صدقه‌ای را به شخص نیازمند بدهند، نخست دست خود را به علامت احترام و تعظیم می‌بوسیدند، سپس آن را به نیازمندان می‌دادند، و یا اینکه نخست آن را به نیازمند می‌دادند بعد از او می‌گرفتند و آن را می‌بوسیدند و می‌بوییدند و به او باز می‌گردانیدند، چرا که با دست خدا روبرو بودند.

۴. در مورد اثرهای انفاق روایت‌های فراوانی از معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام وارد شده است.

۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۴ سوره توبه.

۲. تفسیر عیاشی، ذیل آیه ۱۰۴ سوره توبه.

۳. همان مدرک.

۴. تفسیر المنار، ج ۱۱، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۳۴.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ الصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ تَعْمُرَانِ الدِّيَارَ، وَتَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ انفاق در راه خدا و صلۀ رحمه را آباد، و عمرها را طولانی می کند».^۱

امام باقر علیه السلام فرموده است: «الْبِرُّ وَ صَدَقَةُ السَّرِّ يُنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمُرِ وَيُدْفَعَانِ عَنِ سَبْعِينَ مِثْقَلِ سَوْءٍ؛ نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را برطرف ساخته، عمر را افزون می کند و از هفتاد گونه مر و میر بد جلوگیری به عمل می آورد».^۲

انفاق مانع هلاکت اجتماع است، و هنگامی که مسأله انفاق فراموش شود و ثروتها در یک قطب جمع شود، افرادی محروم و بینوا به وجود می آیند، و دیری نخواهد گذشت که یک انفجار عظیم در اجتماع به وجود می آید که نفوس و اموال سرمایه داران در آتش آن خواهد سوخت.

۵. انفاق نباید همراه با مَنّت باشد. قرآن می فرماید: «لَا تُبْطَلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ بخششهای خود را با مَنّت و آزار، باطل نسازید».^۳

از این جمله استفاده می شود که پاره‌ای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مسأله «احباط» است.

در این آیه خداوند انفاق همراه با مَنّت و آزار را به قطعه سنگی که بر آن قشر نازکی از خاک باشد تشبیه می کند که بذرهایی در آن افشاندۀ شود و باران درشت به آن برسد و همه خاکها و بذرها را بشوید. این گونه افراد هم از کاری که انجام داده‌اند چیزی به دست نمی آورند و بهره‌ای نمی برند و هم بذرهایی که افشاندۀ اند را از دست می دهند.

انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود، اقدام به انفاق می کنند.

۶. انفاق از آنچه را که دوست دارید، قرآن می فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۳۵۴.

۲. سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۳، ماده «صدقہ».

۳. بقره، آیه ۲۶۴.

مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی‌رسید مگر اینکه از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) انفاق کنید».^۱

در اینکه مقصود از کلمه «بر» در این آیه چیست؟ مفسران نظرات مختلفی دارند. بعضی آن را به معنای بهشت و بعضی به معنای پرهیزکاری و تقوا، و بعضی به معنای پاداش نیک گرفته‌اند؛ ولی «بر» معنای وسیعی دارد و به تمام نیکیها و اعمال پاک گفته می‌شود. بنابراین یکی از شرایط رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی، انفاق کردن از اموالی است که انسان علاقه زیادی به آنها دارد.

در ذیل این آیه در تفاسیر آمده است: یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی بسیار مصفا و زیبا داشت، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر ﷺ به آن باغ می‌رفت، از آن آب میل می‌کرد و وضو می‌گرفت. علاوه بر همه اینها آن باغ درآمد خوبی برای ابوطلحه داشت. پس از نزول آیه فوق او به خدمت پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: می‌دانی که محبوب‌ترین اموال من همین باغ است، و من می‌خواهم آن باغ را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره‌ای برای رستخیز من باشد، پیامبر ﷺ فرمود: «بَخِ بَخٍ ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ لَكَ؛ آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود» سپس فرمود: من صلاح می‌دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی، ابوطلحه دستور پیامبر ﷺ را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد.^۲

۷. خداوند مجازات ثروت‌مندانی که انفاق نمی‌کنند را بیان کرده و می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ *
يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ
لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»؛ و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و

۱. آل عمران، آیه ۹۲.

۲. تفسیر مجمع البیان و صحیح مسلم و صحیح بخاری ذیل آیه مورد بحث.

پنهان) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، آنها را به عذاب دردناکی بشارت بده، در آن روز که آن را در آتش جهنم، گرم و سوزان کرده صورتها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کند؛ (و به آنها می‌گویند): این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید (و گنجینه ساختید!) پس بچشید چیزی را که برای خود می‌اندوختید!»^۱

بعضی معتقدند اینکه خداوند در میان تمام اعضای بدن تنها «پیشانی» و «پشت» و «پهلوی» را ذکر کرده، به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابل محرومان عکس العمل نشان می‌دادند: گاهی صورت را درهم می‌کشیدند و زمانی به علامت بی‌اعتنایی از رویرو شدن با آنها خودداری می‌کردند و گاهی به آنان پشت می‌نمودند.^۲

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: روزی نماز عصر را با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندیم. اصحاب اطرافش نشسته بودند ناگاه پیرمردی خدمت رسول خدا رسید که لباس کهنه‌ای پوشیده بود و از شدت پیری و ناتوانی نمی‌توانست بر جای خودش قرار گیرد.

پیغمبر متوجه او شد و از احوالش پرسید؛ عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله مردی گرسنه هستم سیرم کن، برهنه‌ام لباسی به من عطا کن، تهی دستم چیزی به من بده، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اکنون چیزی ندارم ولی تو را به جایی راهنمایی می‌کنم شاید حاجت برآورده شود، برو به منزل شخصی که خدا و رسول را دوست دارد، خدا و رسول نیز او را دوست دارند؛ برو به خانه دخترم فاطمه علیها السلام شاید به تو چیزی عطا کند. سپس به بلال فرمود: پیرمرد ناتوان را به خانه فاطمه راهنمایی کن.

بلال به اتفاق پیرمرد به خانه فاطمه رفتند. پیرمرد عرض کرد سلام بر شما ای خانواده نبوت و مرکز نزول فرشتگان. فاطمه علیها السلام جوابش را داد و فرمود کیستی؟ عرض کرد: فقیری هستم که به خدمت پدرت رسیدم، مرا به سوی شما فرستاد.

۱. توبه، آیه ۳۴ و ۳۵.

۲. تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۴ و ۳۵ سوره توبه.

ای دختر پیغمبر من هم گرسنه‌ام هم برهنه‌ام و هم فقیرم لطفاً من را بی‌نیاز کنید. حضرت فاطمه که هیچ غذایی در خانه سراغ نداشت، پوست گوسفندی را که فرش امام حسن و امام حسین علیهما السلام بود به پیرمرد داد.

پیرمرد عرض کرد: این پوست چگونه نیاز من را برطرف می‌کند؟ حضرت فاطمه علیها السلام گلوبندی را که دختر عمویش به وی هدیه کرده بود به او داد و فرمود: این را بفروش و زندگی خودت را با آن تأمین کن.

پیرمرد برگشت و جریان را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد. آن حضرت گریست و فرمود: گردن بند را بفروش تا خدا به برکت عطای دخترم برای تو گشایشی فراهم سازد. عمّار یاسر از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت که آن گردن بند را خریداری کند.

از پیرمرد پرسید آن را چقدر می‌فروشی؟ گفت: به بهای آن که شکم را از نان و گوشت سیر کنی، و یک برد یمانی بر تنم بپوشانی تا با آن نماز بخوانم، و یک دینار پول بدهی تا مرا نزد اهل و عیالم برساند. عمّار گفت: من این گردن بند را به بیست دینار و دو بیست درهم و یک برد یمانی و یک حیوان سواری و نان و گوشتی که تو را سیر کند می‌خرم. پیرمرد گردن بند را به عمّار فروخت و پولش را تحویل گرفت و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت. حضرت از او پرسید: آیا نیابت برطرف شد؟ عرض کرد: آری، به برکت عطای فاطمه علیها السلام بی‌نیاز شدم. حضرت فرمود: خدا در عوض، به فاطمه عطایی بکند که نه چشمی دیده و نه گوش شنیده باشد. و بعد به اصحابش فرمود: خدا در این دنیا چنین عطایی را به فاطمه کرده است، زیرا پدری مثل من و شوهری مثل علی و فرزندان چون حسن و حسین به او داده است. وقتی عزرائیل فاطمه را قبض روح می‌کند و در قبر از او پرسند پیغمبرت کیست؟ جواب می‌دهد: پدرم. و اگر پرسند: امامت کیست؟ جواب می‌دهد: شوهرم علی علیه السلام.

خدا گروهی از ملائکه را مأموریت داده که بعد از مردنش پیوسته بر او و پدر و

شوهر و فرزندان‌ش درود می‌فرستند. آگاه باشید که هرکس مرا بعد از وفات زیارت کند مثل آن است که در زمان حیات به زیارتم آمده باشد و هرکس به زیارت فاطمه‌ام برود مثل آن است که مرا زیارت کرده باشد.

عمار گردن‌بند را گرفت و خوش‌بو نمود و در پارچهٔ یمانی گذاشت و به غلامش گفت: این را ببر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله تقدیم کن، خودت را نیز به آن حضرت بخشیدم. وقتی غلام پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، حضرت مال را با غلام به فاطمه بخشید.

فاطمه گردن‌بند را گرفت و غلام را آزاد نمود، هنگامی که غلام دید آزاد شده است، خندید. علت خنده‌اش را پرسیدند، جواب داد: از برکت این گردن‌بند مرا شگفت آمد، زیرا گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشش داد و تهی دستی را بی‌نیاز کرد و بنده‌ای را آزاد نمود، در حالی که باز به صاحبش رسید.^۱

عفو و گذشت

قال علی عليه السلام: «الْعَفْوُ يُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ إِصْلَاحِهِ مِنَ الْكَرِيمِ»^۱.

حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: «عفو و گذشت افراد لئیم و پست را فاسد می‌کند، به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می‌نماید».

یکی از بزرگترین فضایل اخلاقی، عفو و گذشت و ترک انتقام‌جویی به هنگام قدرت است. ادامه حیات اجتماعی مبتنی بر عفو و گذشت است، زیرا اگر همه مردم در گرفتن حقوق خویش سخت گیر باشند و از کوچک‌ترین لغزشی چشم پوشی نکنند، زندگی بسیار تلخ خواهد شد و روح صفا و صمیمیت به کلی از میان جامعه رخت بر خواهد بست.

بسیاری از مردم کینه‌ها را در سینه‌های خود پنهان می‌کنند و در انتظار روزی هستند که بر دشمن خود پیروز شوند و چندین برابر انتقام بگیرند، و از همه بدتر اینکه گاه به این صفت زشت افتخار هم می‌کنند.

غارتها، هتک ناموسها، قتل عامها به طور معمول زاینده همین خوی زشت

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۱۹؛ کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۸۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۷۰.

حیوانی است. اما سیره انبیا این بوده است که هنگام پیروزی حتی الامکان گذشته‌ها را با آب عفو بشویند و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدل سازند. آیات و روایات فراوانی در بیان فضیلت عفو، و نکوهش از روح انتقام‌جویی وجود دارد، و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گواه بسیار زنده‌ای بر این معناست که نمونه‌هایی از آیات و روایات و سیره معصومین علیهم السلام را بیان می‌کنیم.

عفو در قرآن:

قرآن می‌فرماید: «**خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ**»؛ (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، به نیکبها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن)^۱.

این سه دستور که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده شده، بیانگر اهمیت عفو و گذشت است. دستور اول توصیه به عفو می‌کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد. و در دستور سوم توصیه به بی‌اعتنایی نسبت به مزاحمت‌های جاهلان است که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت می‌باشد.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد: نمی‌دانم باید از درگاه خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «**إِنَّ اللَّهَ سَيَأْمُرُكَ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تَعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ**؛ خداوند به تو دستور می‌دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی و کسی که از تو بریده با او پیوند محبت برقرار کنی»^۲.

۱. اعراف، آیه ۱۹۹.

۲. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۱۲.

«وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.^۱

این آیه ناظر به جریان افک است یعنی تهمتی که بعضی از منافقان به یکی از همسران رسول خدا ﷺ زده بودند و از این طریق می‌خواستند حیثیت پیامبر و اسلام را زیر سؤال ببرند و نشان می‌دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است، حتی گناه کاران و آلودگان؛ زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از اصحاب بعد از داستان افک قسم یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد و آنها را از شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد.^۲

به این نکته نیز باید توجه داشت که عفو به معنای گذشت است اما «صَفْح» علاوه بر گذشت، به روی خود نیاوردن و ترک ملامت است که مرحله‌ای بالاتر از گذشت می‌باشد.

عفو در روایات:

۱. پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: مَنْ كَانَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ: مَنْ ذَٰلِكَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؟ فَيُقَالُ: الْإِعْفُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هنگامی که روز قیامت می‌شود ندا دهنده‌ای صدا می‌زند هرکس اجر او بر خداست وارد بهشت شود، گفته می‌شود چه کسی اجرش بر خداست؟ در پاسخ می‌گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می‌شوند.»^۳

۱. نور، آیه ۲۲.

۲. برای آگاهی بیشتر از داستان افک به تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۹۴، ذیل آیه ۱۱ سوره نور مراجعه نمایید.

۳. تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۷۹.

۲. امام علی علیه السلام می فرماید: «الْعَفْوُ تاجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است.»^۱

می دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است و هم زینت، که بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می شود، این تعبیر نشان می دهد که عفو و گذشت در میان همه فضایل اخلاقی موقعیت خاصی دارد.

۳. باز هم امام علی علیه السلام می فرماید: «سُرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ؛ بدترین مردم کسی است که از لغزشها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند.»^۲

۴. عفو مایه عزت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَا فَوْا يُعِزُّكُمْ اللهُ؛ عفو و بخشش را شیوه خود قرار دهید، زیرا گذشت جز به عزت انسان نمی افزاید، پس نسبت به یکدیگر گذشت داشته باشید تا خدا شما را عزیز کند.»^۳

۵. امام صادق علیه السلام می فرماید: «مُرُّوتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَرَمْنَا؛ روش مردمی ما خاندان عبارت است از: عفو و گذشت نسبت به کسانی که بر ما ستم کرده اند و بخشش به کسانی که از ما دریغ داشته اند.»^۴

انواع عفو:

فضیلت عفو و گذشت به عنوان یک اصل از نظر شرع، عقل، کتاب و سنت جای تردید نیست؛ اما این بدین معنا نیست که استثنایی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش می آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می شود که در این

۱. شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۵۲۰.

۲. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۱۷۵، ح ۵۷۳۵.

۳. الحقائق فی محاسن الاخلاق، ص ۷۵؛ و اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۸، ح ۵.

۴. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۲۳؛ تحف العقول، حکمت ۲۶؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۰۱.

صورت باید از عفو و گذشت صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت. حدیثی که در اوّل بحث یادآور شدیم به این استثنا اشاره دارد که عفو و گذشت، افراد لئیم و پست را فاسد می‌کند به همان اندازه که افراد با فضیلت را اصلاح می‌کند. این حدیث دو معنا دارد:

اوّل: آدم کریم وقتی عفو می‌کند، عفوش سبب اصلاح است، چون جلب محبّت می‌کند و اصلاً به یاد نمی‌آورد و فراموش می‌کند، امّا لئیم عفوش آمیخته با منت و آزار است و در مناسبت‌های مختلف به یادش می‌آورد و آزارش می‌دهد؛ به عنوان مثال اگر به فقیر چیزی نمی‌دهی لاقبل با او نیکو سخن بگو و عذر خواهی کن و بگو ای کاش می‌توانستم به تو کمک کنم، این کار بهتر از صدقه‌ای است که اذیت و آزار را به دنبال داشته باشد و بگوید: این پول را بگیر و دیگر اینجا نیا و مزاحم من نشو، زیرا این کار باعث می‌شود که تمام آثار کمک کردن از بین برود.

دوم: انسان کریم را وقتی عفو می‌کنی، باعث اصلاحش می‌شود، در رفتارش تجدید نظر می‌کند، امّا آدم‌های لئیم را اگر عفو کنی جسورتر می‌شود.

نکته دیگر اینکه عفو در مسائل شخصی پسندیده است، امّا در مسائل عمومی و حقوق الهی نکوهیده و مذموم است. چرا که سنت و روش رسول خدا ﷺ این بود که متجاوز به حقوق الهی را مجازات می‌کرد، و حدّ خدا را جاری می‌ساخت و شفاعت هیچ شفاعت کننده‌ای را نمی‌پذیرفت. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

الف) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ لِأُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أُمَّةٌ فَسَرَقَتْ مِنْ قَوْمٍ، فَأَتَى بِهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ هَذَا حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ لَا يَصْبِحُ فَقَطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛ أُمَّ سَلَمَةَ هَمْسِرَ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کنیزی داشت که سرقت کرده بود. کسانی که مال آنها غارت شده بود حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند تا آن کنیز را مجازات کند. اُمّ سلمه درباره کنیز خود نزد پیامبر شفاعت کرد، آن

حضرت فرمود: این حدّی است از حدود الهی که نباید نادیده گرفت. سپس دست کنیز را قطع کرد.^۱

ب) زنی از خاندان اشراف به نام فاطمه مرتکب سرقت شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد حدّ الهی را درباره او جاری کنند، قبیله بنی مخزوم از این جریان به شدت ناراحت شدند و کوشیدند تا به هر وسیله ممکن مانع اجرای حد شوند، به این جهت از اسامه بن زید که مورد توجه رسول خدا بود تقاضا کردند که با آن حضرت در این باره صحبت کند و از ایشان تقاضای عفو نماید. هنگامی که اسامه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره گفتگو کرد، حضرت سخت ناراحت شد و فرمود: آیا درباره حدّی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟ سپس از جا حرکت کرد و ضمن خطبه‌ای فرمود: ای مردم علت اینکه ملت‌های قبل از شما هلاک شدند، این بود که اگر فرد بلند پایه‌ای از آنان دزدی می‌کرد، او را مجازات نمی‌کردند، اما اگر از مردم ضعیف و گمنام کسی دزدی می‌کرد، حکم خدا را اجرا می‌کردند. سپس فرمود: به خدا سوگند، اگر دخترم فاطمه دست به چنین کاری بزند، حکم خدا را درباره او نیز اجرا می‌کنم چرا که در برابر قانون خدا فاطمه مخزومی با فاطمه محمدی یکسان است.^۲

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در زمینه عفو

هنگامی که ابوسفیان و عبدالله بن امیه اظهار پشیمانی کردند، امام علی علیه السلام به آنها فرمودند: بروید در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همان جمله‌ای که برادران یوسف در مقابل عذرخواهی از حضرت یوسف اظهار داشتند بر زبان جاری کنید، پیامبر شمارا خواهد بخشید. آنها خدمت رسول خدا آمده و گفتند: «تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ»؛ به خدا سوگند، خداوند تو را بر ما برتری بخشیده؛ و ما خطا کار بودیم.^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۳۲.

۲. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳. یوسف، آیه ۹۱.

سپس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای عفو کردند. حضرت این آیه را تلاوت فرمود و از خطای آنها درگذشت: «لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می‌بخشد؛ و او مهربانترین مهربانان است.^۱

همچنین هنگامی که سپاهیان آن حضرت مکه را فتح کردند و خواستند وارد شهر شوند، یکی از آنان به نام سعد بن عبّاده - که فرمانده سپاه بود - شعار می‌داد: «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْحَرَمَةُ؛ امروز روز جنگ و نبرد است، امروز زنها اسیر می‌شوند».

وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این شعار با خبر شد، سخت بر آشفت و به علی عَلِيٌّ دستور داد پرچم را از دست سعد بگیرد و او را از مقام فرماندهی عزل کرد، آنگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بَلِ الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ؛ امروز روز رحمت و بخشش است».^۲ در حدیثی که در کتب شیعه و سنی در ذیل آیه ۱۳۴ سوره آل عمران نقل شده می‌خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین عَلِيٌّ به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام عَلِيٌّ از روی خشم سربلند کرد، کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ». امام فرمود: خشم خود فرو بردم، عرض کرد: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ». فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، گفت: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ». امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.^۳

۱. یوسف، آیه ۹۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

۳. تفسیر درالمنثور و نورالتقلین ذیل آیه ۱۳۴ سوره آل عمران؛ برای مطالعه بیشتر در زمینه عفو به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۳، تألیف آیه الله العظمی مکارم شیرازی مراجعه شود.

عَفَّتْ

قال علیؑ: «تَمَامُ الْعَفَافِ الرِّضَا بِالْكَفَافِ»^۱.

حضرت علیؑ می فرماید: «کمال عفت این است که انسان به آنچه که دارد راضی باشد».

عَفَّتْ در لغت به معنای خودداری و امتناع است^۲ و در اصطلاح به معنای خودداری از شهوت رانی حرام است.

راغب در مفردات می گوید: «الْعِفَّةُ حُصُولُ حَالَةٍ لِلنَّفْسِ تَمْتَنِعُ بِهَا عَنْ غَلْبَةِ الشَّهْوَةِ، وَالْمُتَعَفِّفُ، الْمُتَعَاظِي لِذَلِكَ بِضَرْبٍ مِنَ الْمُمَارَسَةِ وَالْقَهْرِ وَأَصْلُهُ الْاِقْتِصَارُ عَلَى تَنَاوُلِ الشَّيْءِ الْقَلِيلِ؛ عَفَّتْ، بوجود آمدن حالتی برای نفس انسان است که او را از غلبه یافتن شهوت حفظ می کند و عقیف کسی است که این حالت را بر اثر تمرین و تلاش بدست می آورد و ریشه آن اکتفا کردن بر استفاده از امکانات کم است»^۳.

در میان علمای علم اخلاق معروف است که اخلاق فضیلت میانه و معتدلی است بین افراط و تفریط اخلاقی که رذیله هستند. آنها برای اخلاق معتقد به چهار

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۹.

۲. مجمع البحرین، ماده «عفت».

۳. مفردات راغب، شماره ۳۳۹.

خلق اصلی هستند که عبارتند از: شجاعت، عفت، حکمت و عدالت که اساس و پایه تمام علم اخلاق است، پس عفت فضیلت و حد اعتدال قوه شهویه است آن هم به معنای عام کلمه که هر جاذبه‌ای را نسبت به چیزی قوه شهویه می‌گویند مانند جاذبه مال، مقام، شهوت جنسی و غیره که اگر از حد بگذرد، حرص است و اگر به حد اعتدال نرسد، تنبلی و رکورد است و اگر حد اعتدال باشد عفاف است.

می‌گویند ثروتهای دنیا در سه مرحله مصرف می‌شود:

اول: ضرورتهاست که حداقل ضروریات زندگی لباس، غذا، و مسکن است.

دوم: مسیر رفاهی است که مقداری از مرحله اول بالاتر است.

سوم: شهوت و هوسهاست، آمار نشان می‌دهد که قسمت عمده اموال دنیا در

این مرحله مصرف می‌شود.

اگر زندگی کسی مرحله اول باشد بارش سبک است و اگر دومی و معتدل باشد عقیف است و اگر به مرحله سوم رسید مایه بدبختی است و بار به قدری سنگین است که از طریق مشروع قابل حل نیست و حلال و حرام با هم مخلوط می‌شود. انسان باید قانع باشد در غیر این صورت حدی برای توقف ندارد.

عفت نیز مانند سایر صفات کمال، از مراتبی برخوردار است، که بالاترین مرتبه آن، خودداری و پرهیز از تمام محرّمات و نافرمانیهاست و به پرهیز از محرّمات شهوانی محدود نمی‌شود.

حضرت علی علیه السلام به محمد بن ابی بکر فرمود:

«إِعْلَمَنَّ أَنْ أَفْضَلَ الْعِفَّةِ الْوَرَعَ فِي دِينِ اللَّهِ وَالْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ؛ بدان که برترین پاکدامنی

پرهیزگاری در دین خدا و عمل به طاعت پروردگار است.»^۱

بنابراین خودداری از شهوت حرام، از بزرگترین و دوست داشتنی‌ترین مراتب

عفت است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَحَبُّ الْعِفَافِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، عِفَّةُ الْبَطْنِ وَ

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۳۹۰.

الْفَرَجِ؛ محبوب‌ترین پاکی نزد خدای تعالی، پاکی شکم و شهوت جنسی است»^۱.
 امام علی علیه السلام خطاب به کمیل می‌فرماید: «يَا كُمَيْلُ إِنَّ أَحَبَّ مَا تَمَثَّلُهُ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ
 بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِهِ وَبِأَوْلِيَانِهِ التَّعَفُّفُ وَالتَّحَمُّلُ وَالِاصْطِبَارُ؛ محبوب‌ترین چیزی که بندگان
 خدا اطاعت فرمانش را در آن می‌کنند بعد از اقرار به خدا و اولیایش سه چیز است:
 عَفَّتْ، تَحَمَّلَ و صَبَرَ»^۲.

و از آن حضرت می‌خوانیم: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ
 فَعَفَّتْ، لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ مجاهد شهید در راه خدا اجرش بیشتر
 از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشنداری می‌کند، چنین شخصی
 نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا باشد»^۳.

هرچه عَفَّتْ بیشتر شود، حیا هم بیشتر می‌شود و درجه غیرت هر کس به اندازه
 درجه عَفَّتْ اوست و میزان عَفَّتْ هر کس به قدر غیرت اوست.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «دَلِيلُ غَيْرَةِ الرَّجُلِ عِفَّتُهُ؛ پاکدامنی مرد دلیل بر
 غیرت مند بودن اوست»^۴.

و فرمود: «... وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛ و پاکدامنی او به میزان غیرت اوست»^۵.
 و فرمود: «مَنْ عَفَّتْ أَطْرَافُهُ حَسَنَتْ أَوْصَافُهُ؛ کسی که چشمش را پاک نگه دارد
 اوصاف و اخلاقش نیکو گردد»^۶.

و نیز فرمود: «لَا تَكْمُلُ الْمَكَارِمُ إِلَّا بِالْعَفَافِ وَالْإِيثَارِ؛ فضایل اخلاقی جز با
 پاکدامنی و ایثار کامل نمی‌گردد»^۷.

۱. تنبیه الخواطر، ص ۲۸۲.

۲. تحف العقول، ص ۱۶۷ با ترجمه.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷۴.

۴. غررالحکم، شماره ۵۴۰۸.

۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۴.

۶. غررالحکم، شماره ۵۴۲۸.

۷. همان مدرک، شماره ۵۴۱۸.

و فرمود: «الْعَفَافُ يَصُونُ النَّفْسَ وَ يُنَزِّهُهَا عَنِ الدُّنْيَا؛ پاکدامنی نفس را محافظت کرده و آن را از پستها دور نگه می‌دارد».^۱

و فرمود: «مَنْ عَفَّ حَفَّ وَ زُرُّهُ، وَ عَظَّمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرَهُ؛ هرکس پاکدامنی پیشه کند، بار گناهانش سبک می‌شود و مقامش نزد خداوند بالا می‌رود».^۲

و فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرَجَهُ؛ هنگامی که خداوند نسبت به کسی اراده نیکی داشته باشد، شکم و دامن او را پاک می‌گرداند».^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عَفْوًا عَنِ نِسَاءِ النَّاسِ، تَعَفَّفَ نِسَاؤُكُمْ؛ نسبت به زنان مردم پاکدامن باشید تا نسبت به زنان شما پاکدامن باشند».^۴

پیامدهای بی‌عفتی (شهوة رانی):

۱. فرجام سیاه

شهوة مانند ماری خوش خط و خال است که به محض نزدیک شدن و تماس با آن، زهر خود را تزریق می‌کند. لذا باید مواظب بود تا برای برخورداری از لذتی آنی و فانی، به دامی بزرگ و طولانی گرفتار نشویم.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَوَّلُ الشَّهْوَةِ طَرْبٌ وَ آخِرُهَا عَطْبٌ؛ ابتدای شهوت شادی است و پایان آن هلاکت و نابودی است».^۵

۲. اندوه فراوان

انسان با پرده درمی و باز گذاشتن درهای اعضا و جوارح خود همیشه در حال نیاز و تشنگی است، این حالت روانی منشأ افسردگیها، اندوهها و غصه‌های نامحدود

۱. غررالحکم، شماره ۵۴۲۰.

۲. همان مدرک، شماره ۵۴۲۶.

۳. همان مدرک، شماره ۹۲۶۳.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۰.

۵. غررالحکم، شماره ۶۹۴۶.

می‌شود و چنین انسان تشنه‌ای دائم به خیال آب، چشم به سراب دارد. علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «كَمْ مِنْ فَرِحٍ أَفْضَىٰ بِهِ فَرَحُهُ إِلَىٰ حُزْنٍ مُّخَلَّدٍ؛ چه شادمانیهای زیادی که شادی آن به اندوه جاودانی ختم می‌شود».^۱

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «رُبَّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا؛ چه شهوتهایی که لذتش ساعتی بیش نیست، اما اندوهی طولانی در پی دارد».^۲

۳. بردگی روح

انسانی که زمام خود را به دست اعضا و جوارحش بسپارد، به اسارت آنها در می‌آید.

علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفَكُ أَسْرُهُ؛ بنده شهوت، اسیری است که هرگز از اسارت بیرون نیاید».^۳

۱. غررالحکم، شماره ۷۳۹۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۲.

۳. غررالحکم، شماره ۶۹۶۶.

یاد خدا بودن

قال علیؑ: «كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ لِيهِ فِيهِ ذِكْرٌ فَلَعُوْهُ، وَكُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَسَهْوُهُ، وَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ فَلَهْوُهُ».^۱

حضرت علیؑ می‌فرماید: «هر سخنی که ذکر خدا در آن نباشد بیهوده است، و هر سکوتی که در آن فکر کردن نباشد سهوست، و هر نظری که در آن عبرت نباشد لهوست».

امام علیؑ ترسیم مهمی از یک انسان مؤمن و آگاه کرده که مطابق آن انسان دارای سه حالت است: یا متکلم است یا ساکت و یا نظر به چیزهایی در خارج می‌کند؛ مؤمن در این سه حالت باید سه برنامه داشته باشد، اگر سخن می‌گوید، سخنی از خدا بگوید و ذکری از خدا در او باشد؛ اگر سکوت می‌کند، سکوتش آمیخته با تفکر باشد؛ و اگر نگاه می‌کند، نگاهش عبرت باشد. سخنی که خالی از ذکر باشد لغوست و سکوتی که خالی از فکر باشد سهوست و نظری که خالی از عبرت باشد لهوست. اگر بتوانیم این برنامه را در زندگی رعایت کنیم، زندگی ما عوض می‌شود، یعنی اگر سخن می‌گوییم یاد خدا باشد چرا که اگر انگیزه الهی در آن

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۶.

باشد؛ درس، کار و خرید و فروش ذکر خدا می‌شود، و سکوتهایی که می‌کنیم، درباره اولیاء الله، معاد و یا مسائلی که انگیزه الهی دارد فکر کنیم در این صورت فکرمان هم خدایی می‌شود. نگاهمان هم اگر دارای انگیزه الهی باشد ذکر الله است. مهم این است که این قلب نمیرد و زنده باشد؛ زنده ماندن قلب هم به ذکر، فکر و عبرت میسر می‌گردد.

در کتاب «سفینة البحار» ماده «وعظ» از «امالی صدوق» نقل می‌کند که: «روی أنه كتب هارون الرشيد إلى أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: عظمي وأجز، فكتب إليه: ما من شيء تراه عينك إلا وفيه موعظة؛ هارون الرشيد برای موسی بن جعفر عليه السلام نامه نوشت که مرا موعظه کن. امام عليه السلام در جواب نوشت: آنچه چشمت می‌بیند موعظه است» یعنی تمام اتفاقاتی که در اطراف تو رخ می‌دهد دیدن آن برای تو موعظه است.

در دعای روز چهارم ماه مبارک رمضان می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ ... وَأَذِقْنِي فِيهِ حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ؛ خدایا شیرینی ذکر و یاد خویش را به من بچشان».

از آنجا که عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان است و نیروها و وسوسه‌های شیاطین از هر طرف به سوی انسان حمله‌ور می‌شود، برای مبارزه با آن راهی جز ذکر کثیر نیست و ذکر زیاد یعنی توجه به خدا با تمام وجود .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»؛ ای کسانی

که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گوید»^۱.

باید در همه حال به یاد خدا بود. به هنگام عبادت، صحنه‌های گناه، به هنگام نعمت و به هنگام بلا و مصیبت. در حدیثی که در «صحیح ترمذی» و «مسند احمد» از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است چنین می‌خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «أَيُّ الْعِبَادِ أَفْضَلُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ کدام یک از بندگان در روز

قیامت مقامشان از همه برتر است؟» فرمود: «الذاکرون الله کثیراً؛ آنها که خدا را بسیار یاد می‌کنند». ابو سعید می‌گوید: عرض کردم: «یا رسول الله و من الغازی فی سبیل الله؟؛ آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا مقام بالاتری دارند؟» فرمود: «لو ضَرَبَ بِسَيْفِهِ فِي الْكُفَّارِ وَالْمُشْرِكِينَ حَتَّى يَنْكَسِرَ وَيَخْتَضِبَ دَمًا، لَكَانَ الذَّاكِرُونَ اللهُ أَفْضَلَ دَرَجَةً مِنْهُ؛ اگر با شمشیرش آنقدر بر پیکر کفار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند و با خون رنگین شود، آنها که بسیار یاد خدا می‌کنند از او برترند».^۱

چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست.

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «كُلُّ أَحَدٍ يَمُوتُ عَطْشَانًا إِلَّا ذَاكِرَ اللهِ؛ هر کسی هنگام

مرگ تشنه جان می‌دهد مگر کسی که ذاکر خدا باشد».^۲

امام صادق ع می‌فرماید: «يَمُوتُ الْمُؤْمِنُ، بِكُلِّ مَيْتَةٍ، يَمُوتُ غَرَقًا، وَيَمُوتُ بِالْهَدْمِ، وَيُتَلَّى بِالسَّعِجِ، وَيَمُوتُ بِالصَّاعِقَةِ، وَلَا يُصِيبُ ذَاكِرَ اللهِ؛ شخص مؤمن ممکن است با هر مرگی بمیرد، غرق شود و یا دچار حیوان درنده شود و یا صاعقه او را فرا بگیرد، اما شخص ذاکر هرگز با این گونه مرگها نمی‌میرد».^۳

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: زمانی که حضرت موسی بن عمران با خداوند مناجات می‌کرد عرض کرد: «يَا رَبِّ أَبْعِدْ أُنْتِ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ؟؛ آیا از من دوری تا با صدای بلند تو را بخوانم یا نزدیک هستی تا اینکه با تو نجوی کنم؟»

«فَأَوْحَى اللهُ جَلَّ جَلَالُهُ: أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي؛ خداوند می‌فرماید: من همنشین

کسی هستم که مرا یاد می‌کند».^۴

یاد خدا برای روح انسان غذاست و تنها با یاد خداست که دلها آرام می‌گیرد:

«أَلَا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».^۵

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۵۱.

۲. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۰؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۱۳.

۳. همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۶۲؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۱۴.

۴. همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۳؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۴۱۵.

۵. رعد، آیه ۲۸.

و نتیجه آرامش و اطمینان قلب همان است که در سوره فجر آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَأَدْخِلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخِلِي جَنَّتِي»^۱.

برای ذکر خداوند حدی نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذُّكْرُ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ؛ برای هر چیزی حدی است که منتهی به آن می شود جز ذکر خدا که برای آن حدی نیست» سپس افزود: خداوند فرایضی را واجب کرده و هر که آن را بجا آورد، همان حد و انتهای آن است؛ ماه رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده و حج نیز همینطور، جز ذکر خدا که خداوند به کم آن راضی نیست و برای آن حدی قائل نشده، سپس به عنوان شاهد این آیه را خواند که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»^۲.

و امام علیه السلام در توضیح این روایت می فرماید: پدرم امام باقر علیه السلام فراوان ذکر خدا می کرد، با او راه می رفتیم ذکر خدا می گفت، به هنگام غذا خوردن به ذکر خدا مشغول بود، هنگامی که با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل نمی شد و ما را به ذکر خدا فرمان می داد، در پایان فرمود: خانه ای که قرآن در آن تلاوت شود و ذکر خدا در آن گفته شود، برکتش زیاد خواهد شد و فرشتگان در آن حضور می یابند و شیطان ها از آن فرار می کنند؛ برای اهل آسمان می درخشد همانگونه که ستاره برای اهل زمین درخشان است، اما خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست، برکتش کم و فرشتگان از آن فرار می کنند؛ و شیطان ها در آن حضور دائم دارند.^۳

۱. فجر، آیه ۲۷-۳۰.

۲. احزاب، آیه ۴۱.

۳. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء «باب ذکر الله عزوجل».

انواع ذکر:

۱. ذکر لفظی: زبان به ذکر خدا مشغول باشد.
 ۲. ذکر قلبی: باطن آدمی مشغول به ذکر باشد. ذکر قلبی می تواند با ذکر زبانی همراه باشد که در این صورت نورانیت مضاعف می شود.
 ۳. ذکر عملی: عمل او به گونه ای باشد که حکایت از شوق و محبت به خداوند و تسلیم و اطاعت نسبت به دستورات او داشته باشد.
- رسول خدا ﷺ می فرماید: «ذکر خدا باید در هر حال باشد و ذکر خدا، گفتن «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» نیست، بلکه وقتی با چیزی که بر او حرام است روبرو گردد از خدا بترسد و آن را ترک کند»^۱.

اوقات ذکر خدا:

۱. هنگام برخورد با دشمن.
 ۲. هنگام کار و کوشش.
 ۳. زمان خشم.
- رسول خدا ﷺ می فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مِنْ أَنْبِيَائِهِ: ابْنُ آدَمَ أَذْكَرُنِي عِنْدَ غَضَبِكَ أَذْكَرُكَ عِنْدَ غَضَبِي؛ خداوند به یکی از انبیائش فرمود: ای فرزند آدم مرا هنگام خشمت به یاد آور، من تو را هنگام خشمم به یاد می آورم»^۲.
۴. در شادمانیها:
- امام باقر علیه السلام می فرماید: «فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ: يَا مُوسَى أَذْكَرُنِي فِي خَلْوَاتِكَ وَ عِنْدَ سُرُورٍ لَذَاتِكَ أَذْكَرُكَ عِنْدَ غَفْلَاتِكَ؛ در تورات نوشته شده ای موسی! در خلوتها مرا یاد کن و نیز در هنگام شادیهات مرا یاد کن، تا من در هنگام لغزشهایت تو را به یاد آورم»^۳.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

۳. همان مدرک، ج ۱۳، ص ۳۲۸.

موانع ذکر خدا:

۱. اولاد و اموال

بسیاری از افراد برای بدست آوردن مال و مقام و شهوت، دست به هر کاری می‌زنند و حلال و حرام خدا را فراموش می‌کنند و نیز به سبب عشق به فرزندان، خدا را فراموش کرده و از یاد خدا غافل می‌شوند.

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، از زیانکارانند.^۱

۲. شیطان

شیطان سوگند یاد کرده که فرزندان آدم علیهم السلام را گمراه کرده و آنان را از راه خدا منحرف گرداند، به همین جهت خداوند خطر او را نیز گوشزد کرده، آنجا که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا باز دارد.^۲

۳. ناشکرترین عضو

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَيْسَ فِي الْجَوَارِحِ أَقَلُّ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ، فَلَا تُعْطَوْهَا سُؤْلِهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ در میان اعضا ناشکرتر از چشم نیست، به خواهشهای او تن ندهید که شما را از یاد خدا غافل می‌کند».^۳

۱. منافقون، آیه ۹.

۲. مائده، آیه ۹۱.

۳. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

نتایج دوری از یاد خدا:

۱. سختی زندگی

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً»؛ هرکس از یاد من رویگردان شود،

زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت.^۱

۲. همراهی با شیطان

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»؛ و هرکس از یاد خدا

رویگردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم پس همواره قرین اوست.^۲

۳. قساوت قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ فَبِهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ؛ از غفلت بر حذر باش که در آن قساوت

قلب است».^۳

خداوند به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

«لَا تَتَسَنَّى عَلَى كُلِّ حَالٍ وَلَا تَفْرَحَ بِكَثْرَةِ الْمَالِ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُقْسِي الْقُلُوبَ؛ ای

موسی، مرا در هیچ حالی فراموش نکن و به زیادی ثروت خود خوشحال مباش،

زیرا فراموش کردن من قلبها را سخت می‌گرداند».^۴

۱. طه، آیه ۱۲۴.

۲. زخرف، آیه ۳۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۳.

۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۴.

۴. خودفراموشی

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»؛ و همچون کسانی نباشید، که خدا

را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد.^۱

۵. عدم قبول اعمال

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَا عَمَلَ لِغَافِلٍ؛ عملی از غافل پذیرفته نمی‌شود».^۲

۱. حشر، آیه ۱۹.

۲. غررالحکم، شماره ۵۷۶۷.

آزمایش الهی

قال عليؑ: «ثَلَاثَةٌ يُخْتَبَرُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ، الْمَالُ وَالْمُصِيبَةُ وَالْوَلَايَةُ». حضرت علیؑ می فرماید: «سه چیز است که خرد مردان را با آن آزمایش می کنند: مال، مصیبت و مقام».

و در غررالحکم این حدیث اینگونه بیان شده:

«ثَلَاثٌ يُمْتَحَنُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ، هُنَّ: الْمَالُ، وَ الْوَلَايَةُ وَالْمُصِيبَةُ؛ سه چیز است که

خردهای آدمیان با آنها آزموده می شود: دارایی، دوستی و مصیبت».^۱

علیؑ می فرماید: «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ

إِلَّا وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عَذَابٌ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ...؛ هیچ یک از

شما نگوید «خدایا به تو پناه می برم از امتحان شدن» زیرا هیچ کس نیست مگر اینکه

امتحانی دارد. ولی کسی که می خواهد به خدا پناه ببرد، از «امتحان گمراه کننده» به

خدا پناه ببر، زیرا خداوند سبحان می فرماید: بدانید که اموال و اولاد شما مایه

امتحان شما هستند؛^۲ معنای این سخن آن است که خداوند مردم را به اموال و

۱. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۷۱.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۹۳.

اولادشان آزمایش می‌کند، تا آن کس که از روزیش خشمگین است از آن کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هر چند خداوند سبحان از مردم به خودشان آگاه‌تر است، ولی این به خاطر آن است که افعالی که با آن استحقاق ثواب و عقاب پیدا می‌کنند ظاهر گردد؛ زیرا بعضی از مردم (مثلاً) پسر را دوست دارند و از دختر متنفرند و بعضی مال فراوان می‌خواهند و از کمبود مال ناراضی هستند.

یکی از قوانین عالم هستی مسأله امتحان و آزمایش است. اگر کسی بگوید به خدا پناه می‌برم از امتحان، معنایش این است که پناه می‌برم از اینکه آفریده شوم، چون آفرینش از امتحان جدا نیست، عالم خلقت، عالم امتحان است؛ از آدم شروع شد و تا پایان دنیا هم ادامه دارد.

آزمایش الهی گسترده است و زمان و مکان معین در آن نیست. ماده آزمایش هم در آن معین نیست. آزمایش هم انواعی دارد و این امتحان و آزمایش هدف آفرینش است.

فلسفه امتحان:

امتحان خداوند از انسان برای کشف باطن او نیست، چون خداوند به اسرار آگاه است، بلکه امتحان برای ظهور استحقاق است که چه کسی استحقاق ثواب را دارد و چه کسی ندارد. قرآن می‌فرماید: «﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ * وَالْقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾؛ آیا مردم گمان کردند همین که بگویند: «ایمان آوردیم» به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می‌کنیم)، باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقق یابد»^۱.

۱. عنکبوت، آیه ۲ و ۳.

انواع آزمایش:

بعضی از امتحانها سخت و بعضی آسان است. در آیات قرآن نمونه‌هایی از آزمایش الهی بیان شده: «وَبَلَّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»؛ و شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می‌کنیم.^۱

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، و کاهش در مالها و جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان.^۲

امتحان نسبت به موقعیت اشخاص متفاوت است، آنها که قوی‌ترند امتحان آنها سنگین‌تر است و آنها که ضعیف‌ترند به همان نسبت امتحان می‌شوند؛ انبیا و اولیا هم امتحان داشتند.

قرآن نمونه‌هایی از امتحانات پیامبران را بازگو کرده است، آنجا که می‌فرماید: «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود.^۳

در زمان پادشاهی نمرود دانشمندان علم هیئت به او خبر دادند که کودکی به دنیا می‌آید و مردم را از بت پرستی باز می‌دارد و حکومت او را سرنگون می‌کند.

نمرود تصمیم گرفت که زنها را از مردها جدا کند و هر پسری که به دنیا می‌آید را بکشد. نوشته‌اند تا صدهزار طفل را از بین برد. در این زمان حضرت ابراهیم علیه السلام به دنیا آمد و مادرش او را تا سیزده سال در غار پنهان کرد، امتحان اول او مبارزه با بت پرستی بود او بتهایی را که پرستش می‌شدند، شکست؛ ولی نمرودیان بر ضد ابراهیم علیه السلام تبلیغ کردند و مردم را بر علیه او شوراندند و حتی زنانی که کارشان پشم ریزی بود از درآمد آن هیزم تهیه می‌کردند، حتی بیماران وصیت می‌کردند که

۱. انبیاء، آیه ۳۵.

۲. بقره، آیه ۱۵۵.

۳. بقره، آیه ۱۲۴.

مقداری از اموالشان را هیزم بخرند و حاجتمندان به عنوان نذر هیزم می‌آوردند، مدّت چهل روز اقدام به جمع‌آوری هیزم کردند و آتش بزرگی را افروختند و با منجنیق ابراهیم علیه السلام را داخل آن انداختند؛ در این زمان جبرئیل به او گفت: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟ آیا نیازی به کمک من داری؟» حضرت جواب داد: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛ به تو نیازی ندارم». جبرئیل گفت: «فَاسْأَلُ رَبَّكَ؛ حاجت را از خدا بخواه». حضرت گفت: او از وضعیت من آگاه است پس همین کافی است. اینجا بود که آتش مورد خطاب قرار گرفت: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ»؛ ای آتش بر ابراهیم سرد و سالم باش.^۱

لذا آتش برای حضرت ابراهیم، گلستان شد. برخی از مفسران می‌گویند: آرام‌ترین، راحت‌ترین و بهترین روزهای عمر حضرت ابراهیم علیه السلام همان روزی بود که وی در دل آتش به سر می‌برد.^۲

جالب اینکه در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم علیه السلام را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود. ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر می‌خواهید مالم را بگیرید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کرده‌ام به من بازگردانید.

تصمیم بر این شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم علیه السلام را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند. هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت من می‌ترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آیین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان برساند: «إِنَّهُ إِنْ بَقِيَ

۱. انبیاء، آیه ۶۹.

۲. امتحان سنت الهی و عامل تکامل، ص ۶۰.

فِي بِلَادِكُمْ أَفْسَدَ دِينَكُمْ وَأَضَرَ بِالْهَيْتِكُمْ».^۱

دومین آزمایش ابراهیم علیه السلام زمانی بود که به دوران پیری رسید و چون همسرش سارا عقیم بود، به پیشنهاد سارا با کنیز او هاجر ازدواج کرد و خداوند اسماعیل را به او داد. در این زمان مأمور شد تا اسماعیل و هاجر را از فلسطین به حجاز ببرد. زمانی که اسماعیل به نوجوانی رسید، آزمایش ابراهیم علیه السلام شروع شد و خداوند از او خواست که فرزندش را قربانی کند و ابراهیم علیه السلام اسماعیل علیه السلام را به قربانگاه برد و از امتحان سربلند بیرون آمد و در نتیجه از مرتبه نبوت که ابلاغ احکام است، به مقام امامت که اجرای احکام است، رسید. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».^۲

بعضی از مفسران در توضیح این آیه گفته‌اند: «بَدَلَ نَفْسُهُ لِلنَّبِيِّانِ، وَقَلْبُهُ لِلرَّحْمَانِ وَوَلَدَهُ لِلْقُرْبَانِ وَمَالَهُ لِلْإِخْوَانِ»؛ ابراهیم در راه خدا تن را به آتش و قلب را به خدا، و فرزند را به قربانی، و اموال را به برادران و یاران سپرد».^۳

قرآن در جای دیگر درباره حضرت سلیمان علیه السلام می‌فرماید: «فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»؛ و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جای آوردم یا کفران می‌کنم؟!».^۴

مطابق حدیث مورد بحث عقل مردان با سه چیز آزمایش می‌شود:

اول: مال است؛ کسی که به خاطر مال، ایمان و تقوایش را از دست می‌دهد، در واقع شخصیت خود را از دست داده و در این امتحان مردود است؛ چرا که مال ابزار است و هدف نیست.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۵۳.

۲. بقره، آیه ۱۲۴.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۴۹.

۴. نمل، آیه ۴۰.

دوم: مصیبت‌هایی است که پیش می‌آید و تحمل افراد را امتحان می‌کند. زندگی خالی از مصیبت نیست و اینها آزمایش است تا روشن شود که شخص در مصائب چه می‌کند، اگر صبر کند، حرفهای نامناسب نزند، کفران و ناشکری نکند ماجور است.

در میان پیروان مکتب انبیا نمونه‌های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می‌شود که هر کدام می‌تواند الگو و اسوه باشد.

ام عقیل زنی مسلمان و بادیه نشین بود. که فرزند خود را همراه شتران به بادیه می‌فرستاد. روزی تعدادی میهمان بر او وارد شدند، در همان وقت به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته است و از دنیا رفته است؛ زن با ایمان، به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت: از مرکب پیاده شو، و به پذیرایی از مهمانها کمک کن، گوسفندی داشت به او داد تا آن را ذبح کند و غذا را آماده کرد و نزد میهمانان گذاشت. آنها می‌خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند، یکی از حاضران می‌گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن با ایمان نزد ما آمد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟ یکی از حاضران گفت: بلی من آگاهم، گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر من فرزند مایه آرامش خاطر من گردد، او می‌گوید: من این آیات را برای او خواندم: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * وَأُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان، آنها که هرگاه مصیبتی به آنها رسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. اینها همانها هستند که لطف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت یافتگان».^۱

سپس زن رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز خواند و عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي

۱. بقره، آیه ۱۵۵-۱۵۷.

فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي، فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي؛ خداوندا من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم و رشته شکیبایی را رها نساختم، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات بر من وعده داده‌ای بر من ارزانی دار».

سپس اضافه کرد: اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند... یکی از حاضران می‌گوید من فکر کردم می‌خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می‌ماند، اما دیدم چنین ادامه داد: پیامبر اسلام ﷺ برای امتش باقی می‌ماند.^۱

سوم: ولایت که همان مقام است و بعضی از افراد با آن امتحان می‌شوند. بعضی وقتی مقام پیدا می‌کنند خود را گم نمی‌کنند مثل امام خمینی ره که خود را گم نکرد و تا آخر خود را طلبه می‌دانست.

اما بعضی هستند که چون ظرفیت ندارند وقتی به مقام می‌رسند حرکات، حرفها، و نگاهشان عوض می‌شود.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷، ماده «صبر».



بهای بدن انسان

قال الكاظم عليه السلام: «أما إنَّ أبدانكم لئسَّ لها ثمنٌ إلاَّ الجَنَّةَ، فلا تبيعوها بغيرها».^۱

امام کاظم علیه السلام می فرماید: «آگاه باشید! بدنهای شما جز بهشت بهایی ندارد، به چیز دیگری نفروشید».

شبهه این جمله را حضرت علی علیه السلام نیز فرموده است: «ألا حُرٌّ يدعُ هذه اللُّمَّاطَةَ لِأهلِها؟ إنَّه لئسَّ لِأنفُسِكُمْ ثمنٌ إلاَّ الجَنَّةَ، فلا تبيعوها إلاَّ بِها؛ آیا آزاد مردی پیدا می شود که این ته مانده دنیا را به اهلش وا گذارد؟ بدانید جان شما بهایی جز بهشت ندارد، به کمتر از آن نفروشید».^۲

از سوره العصر استفاده می شود که انسان همیشه در زیان طبیعی است؛ در درون ذات انسان سرمایه ای است که به تدریج فانی می شود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ» چرا که سرمایه انسان عمر اوست و نمی شود آن را نگه داشت، به تدریج فانی می شود و هر نفس گامی به سوی مرگ است: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ».^۳

پس عمر سرمایه ای است رو به زوال و انسان گرفتار خسران است. این سرمایه

۱. تحف العقول، ص ۴۱۰.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۵۶.

۳. همان مدرک، ۷۴.

قابل تبدیل است، اگر سرمایه یک سرمایه دار طلا باشد باقی می ماند، اما اگر سبب باشد باید تبدیل کند چون در غیر این صورت خراب می شود، حال عمر را که سرمایه ای رو به زوال است به چه تبدیل کند که زیان نکند؟ هرکس این سرمایه عمر را با چیزی معامله می کند، بعضی با هوا و هوس و لذت های دنیا و بعضی با جمع آوری ثروت و بعضی با کسب مقام.

از دیدگاه قرآن همه اینها زیان است و تنها کسانی سود می کنند که قرآن اشاره کرده است: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾. این آیه برای نجات از خسران به چهار اصل اشاره می کند:

اصل اول: مسأله ایمان است که به طور مطلق ذکر شده است، تا شامل ایمان به همه مقدسات گردد.

اصل دوم: عمل صالح است که ثمره ایمان است، به همین دلیل اغلب در آیات قرآن «عمل صالح» همراه «ایمان» به عنوان «لازم و ملزوم» یکدیگر آمده است: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾؛ هر فرد از مرد یا زن عمل صالحی انجام دهد، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم.^۱

اصل سوم: دعوت همگانی و عمومی به سوی حق است، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند.

اصل چهارم: صبر و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن است.

در حدیث مورد بحث می فرماید: آگاه باشید بدن و وجود شما هیچ بهایی جز بهشت ندارد اگر به غیر آن بفروشید ضرر کرده اید. این جنت فقط نعمت مادی نیست بلکه قرب به خدا و رضی الله عنهم است، قرآن می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي *

وَادْخُلِيْ جَنَّتِيْ﴾؛ تو ای روح آرام یافته، به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو.^۱

مرحوم نراقی می‌گوید: شیادی به مغازه یک خواروبار فروش مراجعه کرد و گفت: این گردوها هزار تایش چند است؟ گفت: مثلاً ده ریال، گفت: صد تا چند است؟ گفت: یک ریال، گفت: یکی چقدر است؟ گفت: ارزشی ندارد، گفت: یک دانه به من بده، گرفت و رفت. دوباره برگشت و گفت: خود شما گفتید یک دانه ارزش ندارد، یک دانه به من بده؟ او هم داد و رفت و برای بار سوم و چهارم برگشت و تقاضای یک دانه گردو کرد. صاحب مغازه یقۀ او را گرفت و گفت: تمام سرمایه مرا می‌خواهی از دستم ببری، به بهانه این که یکی یکی ارزش ندارد.

مرحوم نراقی بعد از نقل این داستان می‌گوید: شیطان با عمر انسان همین کار را می‌کند. همه عمر خیلی زیاد است اما یک ساعت مهم نیست، به تدریج ساعتها را می‌گیرد، امروز و فردا را می‌گیرد یک وقت می‌بینیم که تمام عمر را داده‌ایم. خوش به حال کسی که قبل از آنکه عمر خود را از دست بدهند قدرش را بدانند؛ چرا که زیانکاران واقعی آنها هستند که عمر را از دست داده‌اند.

گوشه گیری

قال الكاظم عليه السلام: «يا هشامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ قُوَّةُ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا، وَرَغِبَ فِيهَا عِنْدَ رَبِّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فَرَى الْعَيْلَةَ وَمُعِزَّهُ فِي غَيْرِ عَشِيرَةٍ»^۱.

امام کاظم علیه السلام به هشام فرمود: «صبر و سازش با تنهایی نشان قدرت عقل است، هر که با خدای تبارک و تعالی آشنا شود، از دنیا و دلباختگان دنیا کناره گیرد، و بدانچه نزد خداست دل بندد، خدا در وحشت انیس او، و در تنهایی رفیق او، و بی نیازی او در زمان نداری و عزت او در بی کسی است».

حدیث درباره بحث جدایی از اهل دنیا است، و منظور از «وحدت» در این حدیث، وحدت در مقابل اهل دنیا است. فرمود: صبر بر کناره گیری از اهل دنیا نشانه قدرت عقل است، پس کسی که خدا را به خوبی بشناسد از اهل دنیا و راغبین در دنیا جدا شده و راغب فیما عندالله می شود و در این صورت است که خداوند چند هدف برای او تشکیل می دهد: اول اینکه در وحشت، انیس او خداست، دوم اینکه در تنهایی، همنشین او خداست سوم اینکه بی نیازی او در فقر خداست و چهارم

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۱؛ میزان الحکمه، ماده «العزلة».

اینکه عزت دهندهٔ او خداست بدون اینکه دارای عشیره و خاندان باشد.

بحث اجتماعی یا انفرادی زندگی کردن در میان علمای علم اخلاق بسیار مطرح شده است. بسیاری از آنها معتقد بودند که عزلت گزیدن و به تنهایی زندگی کردن سبب تکامل انسان است، لذا پیروان خود را به جدایی از مردم و تنهایی دعوت می‌کردند، ولی از نظر قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام «عزلت» پسندیده نیست، چون زندگی و روح انسان، روح اجتماعی است و انسان مدنی بالطبع است؛ بهترین عبادات ما که نماز جمعه و جماعت و حج است، در جمع انجام می‌گیرد و اگر اصل، گوشه‌گیری است پس این جمع برای چیست؟

منتها یک استثنا دارد که در روایات آمده است و این سبب شده است که بعضی خیال کنند اصل در «عزلت» است، روایت می‌فرماید: زمانی که فساد بر اهل زمان غلبه پیدا کند وظیفهٔ انسان گوشه‌گیری است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام دربارهٔ علت گوشه‌گیری ایشان سؤال شده است ایشان در جواب می‌فرمایند: «فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ، فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسْكَنَ لِلْفُؤَادِ؛ زمانه فاسد شده و برادران تغییر کرده‌اند، بنابراین، آرامش دل را در تنهایی یافتم».^۱

اما این در صورتی است که واقعاً فساد در همه جا باشد در غیر این صورت گوشه‌گیری و تنهایی، سرچشمهٔ بسیاری از مفاسد است؛ یکی از مفاسد آن بدبینی نسبت به مردم است. دوم خودبینی و خودخواهی است که خود را اعلم الناس و ازهد الناس می‌داند و باعث می‌شود شیطان هم در تنهایی او را وسوسه کند؛ و سوم اینکه اخلاق انسان در تنهایی بد و خشن می‌شود.

اما گاهی اوقات چاره‌ای نیست جز اینکه انسان گوشه‌گیری اختیار کند که حدیث مورد بحث به آن اشاره دارد.

مرحوم نراقی در «جامع السعادات» بحث گسترده‌ای در باب «عزلت» دارد که

۱. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۶۰؛ میزان الحکمه، مادهٔ «العزلة».

خلاصه آن را ذکر می‌کنیم:

کسی که به مقام انس رسید، دوستی خلوت و عزلت و دوری از مردم بر دل او غالب می‌شود، زیرا مصاحبت و آمیزش با مردمان دل را از توجه تام به خدا مشغول می‌سازد.

از عزلت و مصاحبت کدامیک برتر است، زیرا علما در این مسأله دو نظر دارند، و اخبار نیز در این باره مختلف است، جمعی از علما عزلت و گوشه‌گیری را بر مصاحبت و در آمیختن با مردم ترجیح می‌دهند، و جمعی دیگر آمیزش و آمد و شد با مردم را بر گوشه‌گیری بر می‌دانند.

گروه اول: بر اساس آنچه در مدح و ستایش و فواید عزلت رسیده نظر دارند، مانند سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وقتی از آن حضرت درباره راه نجات پرسیده شد، فرمود: در خانه خود بنشین، و دین خود را نگاهدار، و برگناه خود گریه کن.

و گفتار امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: زمانه تباه گشت، و برادران دگرگون شدند، و تنهایی و انفراد برای آرامش خاطر و اطمینان قلب بهتر است.

و فرمود: آشنایان خود را کم کن، و از آن که می‌شناسی بیگانه شو.

و اما فوائد عزلت بسیار است: مانند فراغت برای عبادت، ذکر، فکر، انس گرفتن به مناجات خدا، و دوری از گناهایی که اغلب انسان به سبب آمیزش با مردم در معرض آنهاست، مانند غیبت، ریاکاری و دیگر آفات زبان.

گروه دوم: که مصاحبت را بر عزلت و گوشه‌گیری ترجیح می‌دهند بر اساس ظواهر اخبار در ستایش رابطه و انس و الفت گرفتن و فواید آن نظر دارند. مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ مَاتَ مَيِّتَةَ الْأَجَاهِلِيَّةِ؛ هر که از جماعت جدا شود به راه و رسم جاهلیت بمیرد».

و فرمود: از غار نشینی بپرهیزید، و با عامه مردم و جماعت باشید و در مساجد حاضر شوید.

فواید ارتباط با مردم نیز فراوان است، مانند تعلیم و تعلّم، و کسب اخلاق فاضله از همنشینی با صاحبان آن، و شنیدن مواعظ و نصایح، و رسیدن به ثواب، حضور در نماز جمعه و جماعت و تشییع جنازه، عیادت بیماران، دیدار برادران، برآوردن حاجات نیازمندان، رفع ظلم از مظلومان و شاد کردن مؤمنان.

پس نمی‌شود به طور مطلق بر ترجیح یکی بر دیگری حکم کرد و صحیح این است که گفته شود: افضل بودن یکی از آن دو نسبت به اشخاص و احوال و زمان و مکان تفاوت می‌کند، برای بعضی گوشه‌گیری و عزلت تام، بهتر است، و برای بعضی دیگر رابطه و آمد و شد. و برای بعضی دیگر میانه روی در عزلت و الفت.

برای کسی که به مقام انس و استغراق رسیده، خلوت و عزلت پسندیده‌تر است. اویس قرنی گفته است: هیچ کس را نیافتم که پروردگار خود را بشناسد و با غیر خدا انس گیرد.

و یکی دیگر از بزرگان می‌گوید: شادی و لذت مؤمن در خلوت و تنهایی به مناجات پروردگار خویش است.

یکی از بزرگان نیز می‌گوید: انسان به سبب خالی بودن از فضیلت، احساس تنهایی و وحشت می‌کند، پس به واسطه ملاقات و رابطه با مردم شاد می‌گردد و وحشت را از خود دور می‌کند؛ و چون ذات آدمی با فضیلت شد، طالب تنهایی می‌شود تا از تفکر یاری جوید و علم و حکمت را بیرون کشد.^۱

۱. جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۴۴.

همنشینی

قال علي بن الحسين عليه السلام: «مَجَالِسُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَ آدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ، وَ طَاعَةٌ وَ لُؤَاةُ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِزِّ»^۱.

امام سجاد عليه السلام می فرماید: «وقتی صالحان در یک جا جمع می شوند به نیکی دعوت می کنند، و معاشرت با دانشمندان فزونی در خرد است، و طاعت و ایقان امر (حکام الهی) کمال عزت است.»

زندگی انسان دسته جمعی است و تنها نمی تواند زندگی کند. انسان در زندگی جمعی نیاز به رفیق دارد و بدون رفیق زندگی ناگوار است و روح ناآرام می شود، لذا زندانهای انفرادی بسیار سخت است و اگر طولانی باشد باعث جنون می شود».

امام سجاد عليه السلام در این حدیث سه نصیحت فرموده است:

۱. همنشین

شخصیت انسان دارای ابعادی است، و اموری که شخصیت انسان را تشکیل می دهند مختلفند، مانند جنبه های وراثت، پدر و مادر، استاد و وسایل ارتباط

۱. تحف العقول، حکمت ۳۵.

جمعی. یکی از اموری که در ترسیم شخصیت انسان خیلی مؤثر است، همنشین است. همنشین در وضع روحی و فکری و اخلاقی انسان تأثیر می‌گذارد؛ و اثرش به قدری زیاد است که گاهی یک همنشین خوب انسان را بهشتی و یک همنشین بد انسان را جهنمی می‌کند. بنابراین باید در انتخاب دوست برای خود، کاملاً مراقب باشیم.

حدیثی از امام علی علیه السلام گواه بر این مطلب است که می‌فرماید: «إِذَا اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ حَالُ الرَّجُلِ فَلَمْ تَعْرِفُوهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَاطَائِهِ وَجُلَسَائِهِ فَإِنَّ الْمَرْءَ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَجَلِيسِهِ؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و نمی‌توانید بفهمید که خوب است یا بد، به دوستان و همنشینانش نگاه کنید چرا که انسان دین دوستانش را دارد».

این روایت نشان می‌دهد که دین و ایمان انسان بستگی به دوست او دارد. در روز قیامت جهنمیان به جهنم و بهشتیان به بهشت می‌روند، اما از آیات استفاده می‌شود که اینها یک ارتباطی باهم دارند و هم دیگر را می‌بینند و گاهی گفتگوهایی بین آنها ردّ و بدل می‌شود، از جمله آن گفتگوها این است که بهشتیان می‌گویند: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟» چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ آنها دلایلی ذکر می‌کنند: «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمَسْكِينِ * وَ كُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»؛ می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم، و اطعام مستمندان نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین و هم صدا بودیم، و سرانجام آن «وَ كُنَّا نَكُذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»؛ و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم.^۱

امام سجّاد علیه السلام در تفسیر این حدیث می‌فرماید: همنشینی با نیکان، انسان را به نیکی دعوت می‌کند. همنشینی با ائمه علیهم السلام افراد بسیاری را بزرگ کرده است، به عنوان مثال فضّه که خادمه حضرت زهرا علیها السلام بود و مستجاب الدعوه شد و بیست سال با قرآن سخن می‌گفت و یا قنبر با امام علی علیه السلام همنشین شد و به مقام عالی

۱. مدثر، آیه ۴۲-۴۵.

رسید، بنابراین همنشینی ناخود آگاه در انسان اثر می‌گذارد.

خداوند نتیجه دوستی بد را در قیامت بیان کرده و می‌فرماید:

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»؛ و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم! ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم. او مرا از یاد (حق) گمراه ساخت، بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است».^۱

مفسران در شأن نزول این آیات گفته‌اند: در عصر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو دوست به نام عقبه و ابی در میان مشرکین بودند. هر زمان عقبه از سفر می‌آمد غذایی ترتیب می‌داد و اشراف قومش را دعوت می‌کرد و در عین حال دوست می‌داشت به محضر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برسد، هرچند اسلام را نپذیرفته بود. روزی از سفر آمد و طبق معمول غذایی آماده و دوستان را دعوت کرد، در ضمن از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز دعوت نمود، هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من از غذای تو نمی‌خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی، عقبه شهادتین به زبان جاری کرد.

این خبر به گوش دوستش ابی رسید و گفت: ای عقبه از آیینت منحرف شدی؟ او گفت: نه به خدا سوگند من منحرف نشدم، ولی مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایی بخورد جز اینکه شهادتین بگویم، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد، بی آنکه غذا خورده باشد، به همین جهت شهادت دادم. ابی گفت: من هرگز از تو راضی نمی‌شوم، مگر اینکه در برابر او بایستی و به او توهین کنی، عقبه

این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش **أبی** نیز در جنگ احد کشته شد.

آیات فوق نازل شد و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می شود و او را به گمراهی می کشاند، شرح داد.^۱

تأثیر پذیری انسان از هم نشین و دوست تا حدی است که از حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل شده: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ، فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ، وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ؛ درباره کسی قضاوت نکنید تا آنگاه که ببینید با چه کسی دوستی می کند، چرا که انسان به وسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می شود».^۲

۲. آداب علما عقل انسان را زیاد می کند

آداب یعنی حرفهای علما با علما و اهل فضل، چرا که گاهی حرفهای عادی آنها در انسان اثر می کند، علاوه بر این زندگی آنها هم الهام بخش است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «در شگفتم از کسی که خواهان داشتن یاران بسیار است، چگونه با دانشمندان خردمند و پرهیزکار مصاحبت نمی کند تا از فضایل آنها بهره گیرد و در پرتو دانش آنها هدایت شود و مصاحبت آنان او را آراسته گرداند؟».^۳

۳. اطاعت حاکم عادل نوعی عزت است

حکومت اسلامی که تشکیل می شود مردم باید از آن حکومت اطاعت کنند و مخالفت نکنند، چرا که عزت آنها از بین می رود.

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۶۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۷۳.

۳. غررالحکم، شماره ۶۲۷۷.



مرگ و حیات قلب

قال رسول الله ﷺ: «ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَنْدَالِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ، وَالْجُلُوسُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «سه گروه هستند که همنشینی با آنها قلب را می میراند: همنشینی با شخص خسیس و گفتگو با زنان و همنشینی با توانگران».

«انذال» جمع نَذَلْ به معنای شخص خسیس است که تمام سخنش از بخل و مسائل پست و پایین است. در اینجا بیشتر بخل مالی مراد است که انسان را از شخصیت عالی پایین می آورد.

طایفه دوم که از همنشینی با آنان نهی شده زنان هستند که طبیعتشان این است که از زرق و برق دنیا سخن بگویند. البته زنان با ایمان حسابشان جداست و افراد معمولی مراد است که وقتی دور هم می نشینند، حرف آنها این است که زینت آلات را چه کردی، دست بند و گوشواره چه شد، در عقد فلانی چه گذشت، مهریه فلانی چه بود و خلاصه محور صحبتها فقط دنیا و زینت است.

طایفه سوم اغنیا هستند که در میان آنها همیشه سخن از پول است که در فلان

۱. تحف العقول، حکمت ۱۲۷؛ خصال صدوق، ص ۸۷.

معامله فلان مقدار سود کردم، فلان کس خانه این چینی ساخته و ...

بنابراین وجه جامعی بین این سه گروه هست که از دنیا و امور مادی سخن به میان آوردن و فرو رفتن در عالم ماده است که قلب انسان را می‌میراند، چون حیات قلب در معنویت و تقواست و به همین جهت وقتی انسان مجذوب عالم ماده شود قلب او می‌میرد.

البته این به صورت یک قاعده است که استثنا دارد چون زنان و توانگران با ایمان هم هستند، ولی اکثر توانگران فخرفروشی می‌کنند، و همچنین اکثر زنان در مورد زینت صحبت می‌کنند و این قلب دیگر مجال ندارد به خدا فکر کرده و درد فقرا را درک کند.

در مقابل افرادی هم هستند که نگاه به آنها قلب را زنده می‌کند و انسان را به یاد خدا، معنویت و قیامت می‌اندازد.

از آیات و روایات چنین استنباط می‌شود که برای قلب انسان حیات و مرگی است، غیر از این حیات و مرگی که جنبه فیزیکی دارد.

گاهی قلب می‌میرد و گاهی زنده می‌شود، گناهان قلب را می‌میراند و توبه آن را زنده می‌کند. قرآن می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ * وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»؛ مسلماً تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فرا خوانی، و نیز نمی‌توانی کوران را از گمراهیشان برهانی، تو فقط می‌توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما هستند و در برابر حق تسلیم هستند.^۱

حیات مادی آثاری دارد که زندگی و تولید مثل و... از آن قبیل است. حیات معنوی هم آثاری دارد که نورانیت، علم، تقوا و... از آن قبیل است، علاوه بر این

۱. نمل، آیه ۸۰ و ۸۱.

برکاتی در اجتماع دارد و در ایثار و فداکاری و هدایت مردم مؤثر است.

مر «قلب» این است که مواعظ را می شنود ولی تکان نمی خورد و در او اثر نمی گذارد. فقیر دردمند را می بیند ولی عکس العمل نشان نمی دهد؛ گاهی قلب چنان زنده است که کلمه‌ای از امام علی علیه السلام می شنود و صیحه می زند و روی زمین می افتد.

این یک امر طبیعی است که اگر انسان به گناه کردن (حتی کوچک) ادامه دهد به تدریج با آن انس می گیرد؛ نخست یک حالت است بعداً یک عادت می شود سپس مبدل به یک ملکه می گردد و جزء بافت انسان می شود و کارش به جایی می رسد که بازگشت برای او ممکن نیست. این همانند کسی است که آگاهانه با وسیله‌ای چشم و گوش خود را کور و کر می کند تا چیزی را نبیند و نشنود؛ اینها کسانی هستند که قلبشان سیاه شده است و افرادی هستند که وقتی عمل خلافی را انجام می دهند، ابتدا خودشان معترفند که صد در صد خلافکار و گنهکارند و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می رود و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جایی می رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی یا دینی خود می شمردند.

در حالات حجاج بن یوسف آمده که می گفت: این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط باشم و به آنها ستم کنم. گویی این همه جنایت را مأموریتی از سوی خدا برای خود می پنداشت.

و نیز نقل شده است: یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی می کرد و گفت: مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب را بر گنهکاران نازل می کند، ما همان عذاب الهی هستیم، پس هیچ گونه مقاومت نکنید.

مهم آن است که انسان مراقب باشد اگر گناهی از او سر زد بلافاصله آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر

زند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «ما مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءٌ، فَإِذَا أَدْتَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي التُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوَاءٌ، فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ، وَإِنْ تَمَادَى فِي الذَّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبَيَاضَ، فَإِذَا غَطَّى الْبَيَاضَ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا؛ هِيَجُ بِنْدَهُ مُؤْمَنِي نَيْسَتْ مَكْرَ اَيْنَكِهْ دَرِ قَلْبِ اَوْ يَكْ نَقْطَةُ سَفِيدِ وَ دَرِخْشَنْدِه اِي اَسْت، هَنْگَامِي كِه گَنْاهِي مَرْتَكَب شُود دَر اَن مَنْطَقَةُ سَفِيدِ نَقْطَةُ سِيَاهِي پيدا مِي شُود كِه اِگر توبه كند، اَن سِيَاهِي بَر طَرَف مِي شُود وَ اِگر ادا مِه دِهْد بَر سِيَاهِي اَفزودِه مِي شُود تا تَمَام سَفِيدِي را مِي پُوشانْد وَ دِيگَر صَاحِب چنين دَلِي هَرگِز بِه خَيْر وَ سَعادَت باز نَمِي گَرْدَد»^۱.

مجالست و همنشینی:

یکی از عواملی که شخصیت انسان را می سازد همنشین اوست.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ جَلِيسِهِ؛ اِنسان بَر دین دوست و همنشین خود است».

و فرمود: «وَ مَنِ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ اَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ، فَانظُرُوا اِلَى خُلَطَائِهِ، فَإِنْ كَانُوا اَهْلَ دِينِ اللهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللهِ، وَ اِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللهِ؛ هَرگاه وَضَع كَسِي بَر شِما مَشْتَبِه شُد وَ دین او را نَشناختید بِه دُوستانِش نَظَر كَندید، اِگر اهل دین و آیین خدا باشند، او نیز پیرو آیین خداست، و اگر بر آیین خدا نباشند، او نیز بهره‌ای از آیین حق ندارد»^۲.

انتخاب دوست را ساده نگیرید، وسواس داشته باشید، نگذارید فرزندان شما با هر کس دوستی کند، شاهدش همین است که مجالست با این چند گروه قلب را

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۱ به بعد.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۷۳.

می‌میراند.

در کتاب «میزان الحکمه»^۱ احادیث فراوانی در باب قلب در موضوعات مختلف ذکر شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند. ما در این مختصر نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

۱. اقسام قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «الْقُلُوبُ ثَلَاثَةٌ: قَلْبٌ مَّنْكَوسٌ لَا يَعِي عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَلْبُ الْكَافِرِ، وَ قَلْبٌ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَالْخَيْرُ وَ الشَّرُّ فِيهِ يَعْتَلِجَانِ فَمَا كَانَ مِنْهُ أَقْوَى غَلَبَ عَلَيْهِ، وَ قَلْبٌ مَّفْتُوحٌ فِيهِ مِصْبَاحٌ يَزْهَرُ وَلَا يُطْفَأُ نُورُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ؛ دلها سه گونه است دلی که واژگون است، که هیچ خیری در آن نیست و آن دل کافر است. دلی که در آن نقطه‌ای سیاه وجود دارد، در این دل خوبی و بدی با یکدیگر می‌ستیزند و هر کدام نیرومندتر بود بر دیگری چیره می‌گردد. دلی گشاده که در آن چراغی می‌درخشد و نورش تا روز قیامت خاموش نمی‌شود و آن دل مؤمن است»^۲.

۲. طهارت قلب

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنْ دَرَنِ السَّيِّئَاتِ تُضَاعَفَ لَكُمْ الْحَسَنَاتُ؛ دل‌های خود را از چرک گناهان پاک کنید، تا حسنات شما دوچندان شود»^۳.

و فرمود: «طَهَّرُوا قُلُوبَكُمْ مِنَ الْحِقْدِ فَإِنَّهُ دَاءٌ مُؤَبِّيٌّ؛ دل‌های خود را از کینه پاک کنید زیرا کینه مرضی مسری است»^۴.

۱. میزان الحکمه، ج ۸، ص ۲۱۳ به بعد.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۹۵.

۳. غرر الحکم، شماره ۶۰۲۱.

۴. همان مدرک، شماره ۶۰۱۷.

۳. عوامل قساوت قلب

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «ما جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ، وَ مَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكثَرَةِ الذُّنُوبِ؛ اشکها نمی خشکد مگر به سبب سخت شدن دلها و دلها سخت نشود مگر به سبب زیادی گناهان».^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لَا تُكثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، إِنْ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي؛ در غیر از یاد خدا، زیادگی گوئی نکنید، زیرا زیادگی گوئی در غیر یاد خدا، موجب سنگدلی می شود چرا که شخص سنگدل از خدا دور است».^۲

۴. آنچه دل را زنده می کند

حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین وصیت می کند: «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأُمَّتُهُ بِالزَّهَادَةِ؛ دل خویش را با موعظه، زنده کن و با دل کندن از دنیا، بمیرانش».^۳

و نیز می فرماید: «مُعَاشِرَةُ ذَوِي الْفَضَائِلِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ همنشینی با انسان با فضیلت، دلها را زنده می کند».^۴

۱. علل الشرایع، ص ۸۱

۲. امالی طوسی، ص ۳

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱

۴. غررالحکم، شماره ۹۷۶۹

کار و بی‌کاری

قال علیؑ: «إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً، فَاتِّصَالُ الْفَرَاغِ مَفْسَدَةٌ».^۱

حضرت علیؑ می‌فرماید: «اگر کارکردن مایهٔ رنج و زحمت است، همیشه بیکار بودن نیز موجب فساد و تباهی است».

بحث «کارکردن» و نتیجهٔ آن و هم‌چنین «بی‌کاری» و اثراتش بسیار مهم است چرا که «کار» جلوی بسیاری از مفاسد اجتماعی را می‌گیرد که یکی از مهمترین عوامل این فساد بی‌کاری است.

در روایات آمده که بهترین زمان فعالیت شیطان بعد از نماز مغرب و عشا است و ساعات اوّل شب به عنوان ساعات غفلت شمرده می‌شود که فریضهٔ نماز غفيله نیز به این منظور است، چون این ساعات پایان کار و ساعت بی‌کاری است.

حدیث مذکور کار را یک عامل در مقابل فساد و بی‌کاری را همراه با فساد ذکر می‌کند. ولی گذشته از این، کار در جای خودش اهمیت زیادی دارد. علمای بزر همه فعال بودند و سفر و حضر برای آنها فرق نمی‌کرد.

در روایات اسلامی، به مسألهٔ تلاش و کوشش برای کسب روزی اهمیّت فوق

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۱۹.

العاده‌ای داده شده و از سستی و تنبلی نهی شده است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
 «لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ، فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَ يَطْلُبُونَهَا؛ در
 تحصیل روزی تنبلی نکنید، زیرا پدران ما در این راه می‌دویدند و آن را طلب
 می‌کردند.»^۱

و در جایی دیگر می‌فرماید: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ کسی که
 برای روزی خانواده خود، تلاش می‌کند، مانند مجاهد در راه خداست.»^۲
 حتی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج
 شوند و به دنبال تأمین معاش برای زندگی بروند.^۳

از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی‌رسد، کسانی هستند که تنی
 سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می‌کنند. امام
 صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند به داوود علیه السلام وحی فرمود: اگر از بیت‌المال
 نمی‌خوردی و با دستت کار می‌کردی، البته نیکو بنده‌ای بودی، حضرت فرمود: پس
 داوود علیه السلام چهل بامداد گریست، آنگاه خداوند به آهن وحی کرد: برای بنده‌ام داود
 نرم شو. پس خداوند متعال، آهن را در دست داوود نرم گردانید. از آن پس داوود،
 روزی یک زره می‌بافت و آن را به هزار درهم می‌فروخت.

پس (در یک سال) سیصد و شصت زره بافت و آن را به سیصد و شصت هزار
 درهم فروخت و بدین ترتیب از بیت‌المال بی‌نیاز شد.^۴

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي لِأُبْعِضُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ كَسْلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ
 كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ؛ من از مردی که در کار دنیایش تنبل باشد
 متنفر هستم، کسی که در کار دنیا سهل‌انگار و تنبل باشد، در کار آخرتش نیز چنین
 است.»^۵

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۸.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۳.

۳. همان مدرک، ص ۵۰.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۲۶.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷.

و موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيُبْعِضَ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيُبْعِضَ الْعَبْدَ الْفَارِعَ؛ خداوند بنده پر خواب و انسان بی‌کار را دشمن می‌دارد».^۱

به این نکته باید توجه داشت که آنچه اهمیّت دارد کیفیت کار است نه کمیت آن؛ و این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می‌آید که اسلام در هیچ موردی روی «زیاد بودن عمل» تکیه نکرده است، بلکه همه جا به «کیفیت عمل» اهمیّت داده است. همچنین عامل اصلی سعادت انسان سعی و تلاش است و تنها با اظهار ایمان و سخن به دست نمی‌آید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ؛ پاداش هر انسانی در گرو اعمال خودش است».^۲

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛ و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست».^۳

خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ؛ پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می‌شوی به کار دیگری مشغول شو».^۴

هرگز بیکار نباش، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان کاری را آغاز کار دیگری قرار بده. هدف آیه این است که پیامبر را به عنوان یک الگو و سرمشق از اشتغال به استراحت بعد از پایان یک امر مهم باز دارد، و تلاش مستمر و پیگیر را در زندگی به او گوشزد کند، چون اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی، کم شدن نشاط، تنبلی و فرسودگی و در بسیاری از مواقع مایه فساد و تباهی و بروز انواع گناهان است.^۵

۱. الفقیه، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲. مدثر، آیه ۳۸.

۳. نجم، آیه ۳۹.

۴. شرح، آیه ۷.

۵. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۲۸.

فرازهایی از کار در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام:

پیامبر صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام به کار و کوشش برای تأمین معاش، علاقمند بودند و به دنبال آن می‌رفتند و آن را عبادت خدا می‌دانستند. در اینجا به ذکر چند فراز از زندگی آنها می‌پردازیم:

۱. روزی شرایط مادی زندگی بر امام علی علیه السلام به قدری تنگ شد که دچار گرسنگی شدید گردید. از خانه بیرون آمد و به جستجوی کار پرداخت. در مدینه کار پیدا نکرد، تصمیم گرفت به حوالی مدینه برود تا شاید در آنجا کار پیدا شود، به آنجا رفت، ناگاه دید زنی خاک الک کرده و منتظر کارگری است که آب بیاورد و آن را گل نماید. حضرت علی علیه السلام با او صحبت کرد و دریافت که او در انتظار کارگر بوده است. پس از قرارداد در مورد مزد کارگری، علی علیه السلام مشغول آب کشیدن از چاه و آماده کردن گل برای ساختمان شد و در پایان کار، مزد خود را که مقداری خرما بود از آن زن گرفت و به مدینه بازگشت. وقتی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، ماجرا را بیان نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با هم نشستند و از آن خرما خوردند و گرسنگی آن روزشان برطرف گردید.^۱

۲. شخصی می‌گوید: علی علیه السلام را دیدم، مقداری خرما خریداری کرده و خود شخصاً آن را بر دوش گرفته و می‌برد، به جلو رفتم و عرض کردم: ای امیرالمؤمنین اجازه بده من به جای شما این بار را حمل کنم فرمود: «أَبُو الْعِيَالِ أَحَقُّ بِحَمْلِهِ؛ سرپرست اهل و عیال، شایسته‌تر است که خود بار زندگی را به سوی خانه‌اش حمل کند».^۲

توجه به این نکته در اینجا لازم است که امیرمؤمنان علی علیه السلام با کار و کوشش و کشاورزی و احداث چشمه‌ها و نخلستانها، از ثروتمندترین افراد عصرش گردید و

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۳.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۳.

هزار برده از مزد دسترنج خود خرید و آزاد کرد و همه باغهای احدائی خود را وقف مستمندان و تهیدستان نمود.^۱

۳. انس بن مالک می‌گوید: پس از آنکه رسول خدا ﷺ از جنگ تبوک بازگشت، سعد انصاری به استقبال آن حضرت شتافت و با پیامبر ﷺ دست داد و مصافحه کرد. پیامبر ﷺ به او فرمود: چه صدمه و آسیبی به دست تو رسیده که دست زبر و خشن شده است؟ سعد عرض کرد: ای رسول خدا با طناب و بیل کار می‌کنم و درآمدی برای معاش زندگی خود و خانواده‌ام به دست می‌آورم و به این علت دستم خشن شده است. «فَقَبِّلَ يَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ: هَذِهِ يَدٌ لَا تَمَسُّهَا النَّارُ؛ پیامبر ﷺ دست سعد را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش دوزخ با آن تماس پیدا نمی‌کند».^۲

۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۷۴.

۲. اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۶۹.

عطاء به اندازه ظرفیت

قال الكاظم عليه السلام: «وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِالذَّرَّةِ شَرًّا أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ فَطَارَتْ فَأَكَلَهَا الطَّيْرُ»^۱.

امام کاظم علیه السلام می فرماید: «اگر خداوند بخواهد بلایی بر سر مورچه‌ها بیاورد به آنها دو بال می‌دهد تا پرواز کنند و طعمه پرنندگان شوند».

در این جمله نکته ظریفی نهفته شده است. گاهی انسان از نداشتن بعضی امکانات شکایت می‌کند، در حالی که حکمت خداوندی ایجاب کرده که این چنین باشد، و اگر این چنین نبود و او برخوردار از آن امکانات می‌شد چه بسا باعث نابودی او می‌گردید. مورچه در روی زمین آهسته راه می‌رود و دشمنی هم ندارد، فکر می‌کند که اگر می‌توانست پرواز کند به تمام آرزویش رسیده است، ولی خبر ندارد که اگر این بال و پر را داشت در آسمان طعمه پرنندگان می‌شد و بلای جانش می‌گشت.

انسان همیشه دل در گرو نداشته‌های خود دارد ولی اگر خوب دقت کند متوجه می‌شود که اگر او برخوردار از آن نعمتها بود نخواهد توانست به کمال مورد نظر خداوند نایل گردد. ما همیشه یک روی سکه را نگاه می‌کنیم و از آن طرف سکه خبر

۱. تحف العقول، ص ۶۴۲.

نداریم، لذا انسان باید همیشه بگوید: خدایا خیر دنیا و آخرت را به من بده.

ثعلبه بن حاطب انصاری مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و اصرار داشت که پیامبر در حَقِّش دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی که حَقِّش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حَقِّش را نداشته باشی». آیا بهتر نیست که تو به پیامبر خدا تأسی کنی و با حداقل امکانات بسازی، ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می پردازم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد، چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت که از دنیا رفت و ثروت سرشاری برای او باقی گذاشت. طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و گوسفند زاد و ولد کرد، آنچنان که نگهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادیهای اطراف مدینه روی آورد و آنچنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.

پس از مدتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریح این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است؛ ما مسلمان شدیم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟ هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن او را شنید فرمود: «يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ! يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ!؛ وای بر ثعلبه، ای وای بر ثعلبه» و در این هنگام آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه نازل شد «وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ...»^۱

به همین جهت خداوند به اندازه ظرفیت افراد به آنها عطا می کند.

۱. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۴۸.

دنیای مؤمن و کافر

قال رسولُ اللهِ ﷺ: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»^۱.
پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

فلسفهٔ پیدایش زندان:

فلسفهٔ پیدایش زندان دو چیز بود، یکی اینکه افرادی شرور بودند و به خاطر آنکه از شرّ آنها در امان باشند آنها را به زندان می‌انداختند و تنبیهی بود برای اشرار، دیگر اینکه این نوعی مجازات است چون طبیعت انسان آزادی خواه است، اگر به زندان بیفتد، زجر می‌کشد؛ حتی حیوانات هم اگر در قفس باشند ناراحت هستند. حیوانی که آزاد است اگر او را در قفس ببندازند، دیگر نمی‌خواند. اگر می‌بیند که حیوانی در قفس می‌خواند، به این علت است که در قفس متولد شده است و نمی‌داند آزادی یعنی چه؟

انسان به آزادی علاقه دارد، چون تکاملش را در آزاد بودن می‌بیند و اگر به زندان بیفتد، از فعالیت‌های زندگی باز می‌ماند.

۱. میزان الحکمه، ج ۳، ص ۳۱۸.

حدیث می‌فرماید: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. انسان دارای دو جنبه است: «روح» و «جسم»؛ گاهی روح آزاد و گاهی در زندان است. همین‌طور گاهی جسم آزاد و گاهی در زندان است، و گاهی اینها در دو جهت مخالف هم قرار می‌گیرند، یعنی جسم در زندان و روح آزاد است، همان چیزی که یوسف علیه السلام گفت: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ...»؛ یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند.^۱ یعنی اینها مرا به چیزی دعوت می‌کنند که روح مرا به زندان می‌کشد و اگر جسم من به زندان بیفتد برای من محبوب‌تر است. از اینجا معلوم می‌شود که چرا دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است، دنیا جایی است که روح مؤمن در محدودیت قرار دارد هرچند جسم او متنعم باشد، زیرا جسم برای او معیار نیست.

ولی کافر عکس آن است یعنی اهل جسم و ماده است، دنیا برای او بهشت است و در قیامت وقتی در عذاب الهی گرفتار می‌شود برای او زندان است. از آیات قرآن استفاده می‌شود که بهشتیان گروه گروه دور هم هستند اما دوزخیان خیر، زندانهای انفرادی دارند و حتی این مقدار که آرامش پیدا کنند و همدردی داشته باشند را هم ندارند.

بر فرض که مؤمن در این دنیا دارای نعمت باشد، اما در مقایسه با آن نعمتهای الهی که بعد از مرگ دارد، زندان است. اما کافر هر قدر در این دنیا بیچاره باشد باز هم در مقایسه با عذاب خدا در قیامت، بهشت او به حساب می‌آید. نکته تربیتی و اخلاقی حدیث این است که در مقابل مشکلات دنیا باید صبور باشیم، چون دنیا هرچه باشد زندان است و اگر می‌بینیم بعضی از کفار متنعم هستند، غصه نخوریم چون بهشت آنهاست.

علی علیه السلام در نهج البلاغه دنیا را مدح می‌کند. حضرت شنید که کسی مذمت دنیا

۱. یوسف، آیه ۳۳.

می‌کند و به او فرمود: ای کسی که نکوهش دنیا می‌کنی در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده‌ای، و فریفته باطلهای آن هستی، آیا تو خود مغرور به دنیا هستی و سپس مذمت آن می‌کنی، تو از جرم دنیا شکایت داری یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟ «... إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا، وَدَارٌ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا، وَدَارٌ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا، مَسْجِدٌ أَحِبَّاءِ اللَّهِ، وَمُصَلًّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ، وَمَهْبِطٌ وَحَى اللَّهِ، وَمَنْجَرٌ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؛ این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محل اندرز است برای آن که از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خداست، و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الله، و تجارت خانه اولیای حق».^۱

از این کلام حضرت علی علیه السلام روشن می‌شود که دنیا را می‌شود از دو زاویه نگاه کرد: یکی دنیایی که هدف باشد، و این مذموم است و دیگر دنیایی که وسیله رسیدن به آخرت باشد پسندیده است.

دنیا مسجد اولیای خداست تا سجده کنند و نماز بخوانند و تجارت خانه است تا از آن برای آخرت خود بهره گیرند.

مر وقتی برای مؤمن فرا می‌رسد به معنای شکسته شدن زندان و آزاد شدن از زندان است.

از خدا بخواهیم ایمان ما را به حدی برساند که مر را لحظه شکستن زندان بدانیم و این میسر نمی‌شود مگر اینکه تهذیب نفس و عمل صالح داشته باشیم.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

حسن عاقبت

فرازی از زیارت حضرت معصومه علیها السلام:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ، فَلَا تَسْلُبَ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ».

«پروردگارا من از تو درخواست می‌کنم که عاقبت مرا به سعادت ختم کنی و

ایمانی را که اکنون دارم از من سلب نکنی».^۱

مسأله عاقبت به خیری بسیار مهم است، چرا که گاهی انسان یک عمر در مسیر حق است اما با یک حادثه منحرف می‌شود و یا بر عکس ابتدا بر باطل بوده است ولی پایانش به سعادت ختم می‌شود، مثل حربن یزید ریاحی که امام حسین علیه السلام درباره او می‌فرماید: «بأبي أنت و أمي؛ پدر و مادرم فدای تو باد» که این جمله را درباره دیگران نفرمود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

كَتَبَ إِلَى بَعْضِ النَّاسِ: إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُخْتَمَ بِخَيْرٍ عَمَلَكَ حَتَّى تُقْبَضَ وَأَنْتَ فِي أَفْضَلِ

الأعمالِ ...

در ادامه روایت می‌فرماید: اگر این سه کار را انجام دهی در بهترین حالات از دنیا

۱. مفاتیح نوین، بخش سوم، زیارت حضرت معصومه علیها السلام.

خواهی رفت:

۱. نعمت را در معصیت خدا خرج نکن، این کار مثل این است که پولی از کسی بگیری و خنجر بخری و در شکم او فرو کنی، با هر عضوی معصیت کنی همه از آن خداست، عمر، ثروت و...

۲. انسان گناه می‌کند و خدا بردبار و حلیم است و مجال توبه می‌دهد، خیال نکن که گناه نکردی مغرور بشوی.

۳. وَأَكْرِمُ كُلِّ مَنْ وَجَدْتَهُ يَذْكُرُنَا... کسانی که به ما محبت دارند و فضایل ما را می‌گویند، محترم بشمار. به عنوان مثال اگر به فقیر کمک می‌کنی به خاطر شیعه بودن و محبت ما اهل بیت باشد.

ما از عاقبت خود خبر نداریم، و همه طالب حسن عاقبت هستند. شخصی نقل می‌کرد در مشهد با سه نفر از بزرگان برخورد کردم و از هر کدام جداگانه پرسیدم: اگر همین حالا یک دعای مستجاب داشته باشید چه چیز از خدا می‌خواهید؟ گفتند: از خدا می‌خواهیم که عاقبت ما را به خیر کند.

گاهی مر هنگام طاعت می‌آید، مثلاً سربه سجده می‌گذارد و بلند نمی‌شود و گاهی مر هنگام معصیت می‌آید، به عنوان مثال یک عمر در صف عزاداران است اما آخر در حال شراب‌خواری جان می‌دهد.

دوستی علی علیه السلام:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اگر تمام مردم دوستدار علی بن ابیطالب می‌شدند خداوند جهنم را خلق نمی‌کرد».

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عده‌ای از مسلمانان بیرون مسجد نشسته بودند، در این هنگام چهار نفر سیاه‌پوست، تابوتی را به سمت گورستان می‌بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: جنازه را بیاورید، حضرت روی آن را گشود و فرمود: ای علی این شخص

ریاح غلام سیاه پوست بنی نَجَّار است. علی عليه السلام با دیدن آن غلام فرمود: هر وقت این غلام مرا می‌دید شاد می‌شد و می‌گفت: من تو را دوست دارم. وقتی پیامبر این سخن را شنید، برخاست و دستور داد جنازه را غسل دهند، سپس لباس خود را به عنوان کفن بر تن او نمود و در تشییع جنازه او به راه افتاد. در بین راه صدای عجیبی از آسمان بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این صدای نزول هفتاد هزار فرشته است که برای تشییع جنازه این غلام آمدند؛ سپس خود حضرت در قبر رفت و صورت غلام را بر خاک نهاد و سنگ لحد را چید و در پایان فرمود: یا علی، نعمتهای بهشتی که به این غلام می‌رسد همه به خاطر محبت و دوست داشتن توست.

در تاریخ نمونه‌های فراوانی داریم که عاقبت بخیر شدند مانند: بشر حافی، فضیل عیاض، سحره فرعون، زلیخا، و آسیه زن فرعون.

در روایات اسلامی درباره سعادتمندی به طور گسترده بحث شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره شخص سعادتمند و خوشبخت می‌فرماید: خوشبخت کسی است که سرای باقی را که نعمتش پایدار است، بر سرای فانی که عذابش بی پایان است برگزیند و از آنچه در اختیار دارد برای سرایی که بدانجا رود پیش فرستد، قبل از آن که آنها را برای کسی گذارد که وی با انفاق آن خوشبخت می‌شود، ولی خود او با فراهم آوردن آن بدبخت شده است.^۱

اموری که موجب خوشبختی می‌گردد:

۱. همنشینی با علما،

امام علی عليه السلام می‌فرماید: «جَالِسِ الْعُلَمَاءِ تَسْعَدُ؛ با دانشمندان همنشینی کن، تا

خوشبخت شوی».^۲

۱. میزان الحکمه، ماده «السعادة».

۲. همان مدرک.

۲. ایمان،

همچنین آن حضرت فرموده است: از طریق ایمان است که می توان از قلّه خوشبختی بالا رفت و به شادمانی رسید.^۱

۳. پایبندی به حق،

و نیز فرمود: «فِي لُزُومِ الْحَقِّ تَكُونُ السَّعَادَةُ؛ خوشبختی، در پایبندی به حق است.»^۲

۴. محاسبه نفس،

و در جای دیگر می فرماید: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ سَعِدَ؛ هر که نفس خود را محاسبه کند، خوشبخت می شود.»^۳

۵. و آن حضرت فرمود: سه چیز است که اگر رعایت کنی خوشبخت شوی: هرگاه نعمتی به تو رسید خدا را سپاس گویی، هرگاه روزیت دیر رسید از خدا آمرزش بخواهی و هرگاه سختی به تو رسید جمله «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را زیاد بگویی.^۴

۶. و باز هم فرمود: «لَا يَسْعُدُ امْرُؤٌ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَلَا يَشْقَى امْرُؤٌ إِلَّا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ هیچ مردی جز با طاعت خدای سبحان خوشبخت نشود و هیچ مردی جز با معصیت خدا بدبخت نگردد.»^۵

نشانه های خوشبختی

در روایات ما موارد متعددی ذکر شده که اگر در کسی باشد از خوشبختی آن شخص به حساب می آید که فهرست وار ذکر می کنیم:

۱. میزان الحکمة، ماده «السعادة».

۲. همان مدرک.

۳. همان مدرک.

۴. همان مدرک.

۵. همان مدرک.

۱. خالی بودن دل از کینه و حسادت.
۲. توفیق داشتن برای انجام کارهای نیک.
۳. بخشندگی، یکی از دو سعادت است.
۴. توفیق برای خوشبختی و عدم توفیق برای بدبختی است.
۵. کتمان و رازداری، گوشه‌ای از سعادت است.
۶. سه نشانه خوشبختی: همسر سازگار، فرزند نیکوکار، و درآمدی که در روز، آن را به دست آورد و شب خانواده‌اش را بی‌نیاز کند.
۷. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «چهار ویژگی از خوشبختی مرد این است که: همشینیان شایسته، فرزند نیکوکار، زن سازگار داشته باشد و این که محل کسب او در شهر خودش باشد».^۱

افراد بد عاقبت

کسانی که بد عاقبت شدند بسیار فراوانند که نمونه‌هایی را بیان می‌کنیم:

۱. **بلعم باعورا** که از دانشمندان بنی اسرائیل بود، مقامش آنقدر بالا رفت که مستجاب الدعوه شد، و حضرت موسی ﷺ از او به عنوان مبلغ استفاده می‌کرد، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعده و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه کرامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی ﷺ قرار گرفت. این موضوع به زمان موسی ﷺ یا سایر پیامبران اختصاص نداشته و بعد از پیامبر اسلام ﷺ و تا به امروز نیز ادامه دارد که بلعم باعوراها علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه‌های منافق و دشمنان حق قرار داده و می‌دهند.

این افراد ویژگی‌هایی دارند که قرآن در آیات ۱۷۶ و ۱۷۵ سوره اعراف آن

۱. میزان الحکمه، ماده «السعادة».

ویژگی‌ها را چنین بیان می‌کند: آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده و همتهایی پست دارند و تحت وسوسه‌های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند، آنها همانند سگهای بیماری هستند که هرگز سیراب نمی‌گردند.^۱

چون فرعون تصمیم گرفت موسی و یارانش را تعقیب کند به بلعم باعورا گفت: از خدا بخواه که موسی و اصحابش به دست ما گرفتار شوند. او پذیرفت و به طرف موسی علیه السلام و اصحابش به راه افتاد تا آنها را نفرین کند. چهارپای وی از حرکت امتناع ورزید، بلعم باعورا حیوان را زد؛ خداوند حیوان را به زبان آورد و حیوان گفت: وای بر تو چرا مرا می‌زنی؟ آیا می‌خواهی همراه تو بیایم که تو پیامبر خدا و قومش را نفرین کنی؟ بلعم باعورا آنقدر آن حیوان را زد تا جان داد. در این هنگام اسم اعظم از دست او رفت.^۲

۲. **سعد وقاص** از سابقین در اسلام است که پیش از ابوبکر مسلمان شد و یکی از نامه نویسان پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما عاقبتش بد شد و با امام علی علیه السلام بیعت نکرد ولی پس از امام علیه السلام وقتی شنید که معاویه به سب و لعن علی علیه السلام می‌پردازد بر او وارد شد و گریست و در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و حدیث مباحله و حدیث منزلت را به رخ معاویه کشید.

معاویه او را از شام بیرون کرد و به فرماندار مدینه نوشت تا سعد وقاص را مسموم کند و او هم عمل کرد و سعد را مسموم کرد. سعد نه با حکومت حق کنار آمد و نه با حکومت باطل و **خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ** شد.^۳

۳. **حسان**، شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله هم متأسفانه با همه درخشش به مشکل تلون (در آغاز زندگی ایمان قابل قبول داشتند ولی بد عاقبت شدند) دچار شد. او شعری که در

۱. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۱.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۸.

۳. سفینه البحار، ماده «سعد».

غدير سرود به جای کلمه مولا کلمه امام را آورد:

وَ قَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَاِنِّي
رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَ هَادِيًا

«پیامبر ﷺ فرمود: یا علی برخیز که من تو را به عنوان امام و هادی مردم پس از خودم برگزیدم».

همین حسان پس از پیامبر اکرم ﷺ به انحراف گرایید و در زمان خلافت علی علیه السلام، عثمانی از آب درآمد و در خط مخالف قرار گرفت؛ و از اینجا سر کیفیت دعای پیامبر ﷺ در حق او معلوم می‌گردد که فرمود: «لَا تَزَالُ يَا حَسَانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ؛ تا زمانی که با زیارت ما را یاری می‌کنی مورد تأیید می‌باشی».

۴. قیس بن عمرو بن مالک کهلانی معروف به نجاشی شاعر، از اهل نجران یمن و از یاران امام علی علیه السلام بود در صفین به جنگ با شاعران شام رفت، پس از جنگ صفین در ماه رمضان به کوفه آمد و مهمان دوست خود ابوسماک شد. ولی در آن روز نهار خوردند و شراب نوشیدند و مست شدند، امام علیه السلام ۸۰ تازیانه به خاطر شراب خواری و ۲۰ تازیانه به خاطر بی حرمتی به ماه مبارک رمضان به عنوان حد به او زد. از حضرت جدا شد و به معاویه پیوست.

۵. طلحه از قریش و از اهل مکه و از پیشگامان در اسلام است، در جنگهای زیادی حضور داشت ولی سرانجام در جنگ جمل شرکت کرد و کشته شد.

۶. زبیر از خواص پیامبر ﷺ و پسر عمه حضرت و پسر صفیه دختر عبدالمطلب است. او از علاقه‌مندان علی علیه السلام و در دوران غربت پس از ارتحال پیامبر اکرم ﷺ تا به خلافت رسیدن امام علیه السلام همراه حضرت بود. زبیر وقتی دید علی علیه السلام را با اهانت به مسجد می‌برند با شمشیر به آنها حمله کرد و خروش برآورد: «يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ اَيُّعْمَلُ هَذَا بَعْلِيٍّ وَاَنْتُمْ اَحْيَاءُ؛ آیا شما زنده‌اید و با علی اینگونه رفتار می‌شود».

او از وفاداران به امام علی علیه السلام بود، وقتی علی علیه السلام فرمود: وفاداران من فردا صبح

با سرهای تراشیده و همراه با سلاح به منزل من بیایند، تنها سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر به وعده خود وفا کردند؛ و نیز در شورای شش نفره‌ای که عمر تشکیل داد او حامی علی علیه السلام بود. اما سرانجام دنیا او را فریفت و فتنه جمل را به پا کرد و در همین فتنه کشته شد و امام علیه السلام شمشیرش را گرفت و فرمود: «سَيْفٌ طَالَمَا جَلَى الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ...» چه زمان طولانی این شمشیر گرد اندوه از چهره رسول خدا زدود.»

و آن حضرت فرمود: تا زمانی که فرزند زبیر یعنی عبدالله به دنیا نیامد او از ما اهل بیت بود، اما عبدالله سبب گمراهی او شد.

۷. علی علیه السلام در جلسه‌ای که جمعی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله انس بن مالک حاضر بودند، فرمود: ای حاضران، کدام یک از شما با گوش خود شنیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ».

جمعی از جای برخاستند و گواهی دادند ولی انس بن مالک شهادت نداد، امام به او فرمود: چه چیز باعث شد که شهادت ندهی؟ گفت: پیر و فراموش کار شده‌ام. امام فرمود: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَاذِبًا فَارْمِهِ بَيْضَاءَ لَا تُخْفِيهَا الْعِمَامَةُ؛ خدایا اگر دروغ می‌گوید سفیدی (بیماری پیسی) در صورتش پدید آور که قابل مخفی کردن با عمامه نباشد.» او به این بیماری دچار شد و تا آخر عمر با او بود.

نمونه‌های دیگری که علاقه‌مندان می‌توانند به تاریخ مراجعه کنند عبارتند از: عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، أشعث بن قیس، عبیدالله بن عباس، شریح قاضی، شمر بن ذی الجوشن، شیبث بن ربیع، عمر سعد.

همیشه و در هر حال از خدا بخواهیم که عاقبت ما را ختم به خیر بگرداند،
إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

فضیلت علم و عالم

قال رسول الله ﷺ: «لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: عَالِمٍ مُطَاعٍ، وَ مُسْتَمِعٍ وَّاعٍ»^۱.

پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «زندگی برای دو نفر خوب است: یکی عالم مطاع و دوم شنونده نگهدارنده».

کلمه «واع» از وعی به معنای نگهدارنده است. در این حدیث می فرماید زندگی برای دو نفر خوب است: اول عالمی که از علم او استفاده شود، و دوم شنونده ای که بشنود و عمل کند. اگر این دو دست به دست هم بدهند سعادت جامعه تضمین می شود.

این دو قید که در روایت آمده، ساده نیست. عالم چه کند که مطاع شود و مستمع چه کند که واعی شود.

مطاع شدن شرایطی دارد و اولین شرطش این است که آنچه می گوید به آن ایمان داشته باشد. وقتی می گوید تا پای جان ایستاده ام، ایستاده باشد مثل خود پیامبر اکرم ﷺ که اولین کسی بود که ایمان آورد: «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»^۲.

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۸؛ خصال صدوق، ج ۱، ص ۴۱، باب الاثنین.

۲. بقره، آیه ۲۸۵.

من که به خود ایمان ندارم چه انتظاری دارم که مصداق عالم مطاع شوم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنقدر به آورده هایش ایمان دارد که وقتی می بیند دیگران ایمان نمی آورند و در راه ضلالت قرار دارند، می خواهد دق کند و از بس که عبادت می کند پاهایش ورم می کند: «﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾؛ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به زحمت افتی»^۱.

شرط دومش این است که همانطور که می گوید عمل کند، اگر می گوید زندگی ساده‌ای داشته باشید، اول باید از خود شروع کند، اگر از تقوا و راستگویی می گوید اول خودش باید عامل به آن باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ، أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفٍ عَابِدٍ؛ عالمی که از علمش استفاده شود بهتر از هفتاد هزار عابد است»^۲.

مسأله مهم در میان اهل علم تنها فرا گرفتن علم و عمل کردن به آن نیست، گرچه این دو خوب و صحیح است اما مسأله مهم این است که مردم از این علم بهره‌ای ببرند و هم خود به تکامل برسند و هم اجتماع را به مسیر سعادت رهنمون شوند. علمای بزرگی داشتیم که مظهر علم و تقوا بودند اما مردم از علم آنها بهره‌ای نگرفتند و علم را با خود به قبر بردند و این ضایعه بزرگی است. آنچه باعث می شود که عالم از هفتاد هزار عابد بالاتر شود، «ینتفع بعلمه» است و دلیلش این است که عابد گلیم خویش برون می برد ز آب و فقط خودش را نجات می دهد اما عالم سعی می کند که بگیرد غریق را، و گاهی هزاران نفر به برکت علم او نجات پیدا می کنند.

حالا چه کنیم که «ینتفع بعلمه» بشویم و علم ما مورد بهره برداری قرار بگیرد؟ چند راه وجود دارد:

اول: اینکه مسلح به سلاح بیان و قلم شویم، چرا که بیشتر، با این دو روش

۱. طه، آیه ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸؛ تحف العقول، حکمت ۱۹.

می‌شود علوم را منتشر کرد و این میسر نمی‌شود مگر با تمرین و ممارست بسیار زیاد. شاید مانند علامه مجلسی افراد زیادی داشته باشیم، علامه مجلسی اهل قلم بود و این همه آثار با ارزش را به یادگار گذاشت.

دوم: پرورش شاگرد است که باید به تدریس عادت کنیم.

سوم: اینکه انسان از نظر تقوا الگو شود که اخلاق و معاشرت او باعث توجه دیگران به سوی اسلام بشود.

امام علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وَ مُدَارَسَتَهُ تَسْبِيحٌ وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَ تَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ؛ علم را یاد بگیرید چرا که یادگیری علم حسنه و مذاکره آن به منزله تسبیح و بحث درباره آن جهاد و تعلیم آن به کسی که نمی‌داند نوعی صدقه و انفاق در راه خداست»^۱.

این چهار مرحله را که در روایت آمده هر کس باید طی کند، اول: فراگیری علم، دوم: تثبیت آن علم، سوم: توسعه و تکمیل آن، و چهارم: نشر آن در میان مردم است.

بعضی خیال می‌کنند که جهاد فقط با جان است در حالی که جهاد با جهل و جهاد با تهاجمات فرهنگی دشمن از مصادیق بارز جهاد است. وقتی اسم صدقه به میان می‌آید بعضی خیال می‌کنند فقط صدقه مالی مراد است و حال اینکه نشر علم از بالاترین انفاقهاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْعِلْمُ وَدِيْعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالْعُلَمَاءُ أَمْنَاؤُهُ عَلَيْهِ، فَمَنْ عَمِلَ بِعِلْمِهِ أَدَّى أَمَانَتَهُ، وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ كُتِبَ فِي دِيْوَانِ الْخَائِنِينَ؛ علم و دیعه و امانت خدا در زمین است و علما امانت‌دار آن هستند، پس کسی که به علمش عمل می‌کند، ادای امانت کرده و کسی که به علمش عمل نکند نامش در دفتر خائنین ثبت می‌شود»^۲.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. همان مدرک، ج ۷۴، ص ۱۶۶.

علم طریقیّت به عمل دارد و موضوعیّت ندارد و تمام برنامه‌های انبیای الهی مقدمه تربیت انسان است. علم بی عمل انسان را از خدا دور می‌کند و عالم اگر به علمش عمل نکند، نه تنها خودش بیچاره می‌شود، بلکه سخنانش هم بی‌اثر می‌شود. همانطوری که باران روی سنگ بند نمی‌شود و می‌ریزد موعظه عالم بی عمل هم از دل مردم می‌ریزد. چه جالب می‌فرماید امام علی علیه السلام: ای مردم اگر شما را به چیزی دعوت می‌کنم قبل از شما خودم انجام می‌دهم و اگر از چیزی نهی می‌کنم اول خودم آن را ترک می‌کنم.

نشانه مؤمن

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ».

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «کسی که نیکیه‌ها او را خوشحال و بدیها او را ناراحت کند، مؤمن است».^۱

این حدیث ممکن است دو معنا داشته باشد یکی اینکه از حسنات و سیئات خودش متأثر بشود یعنی اگر حسنه‌ای انجام داد خوشحال شود و اگر سیئه‌ای انجام داد ناراحت شود. و معنای دیگر اینکه مربوط به دیگران باشد که از حسنات دیگران خوشحال و از سیئات آنها ناراحت شود و امکان این هم هست که مفهوم عام داشته باشد و شامل هر دو مورد بشود که این نشانه ایمان است.

گاهی انسان کار خوبی انجام می‌دهد و یا دیگران کار خوبی انجام می‌دهند، اما در او اثر نمی‌گذارد، و گاهی کار بدی انجام می‌دهد و یا دیگران انجام می‌دهند، اما در او تأثیری ندارد و بی تفاوت است، این نشانه عدم ایمان است، چون حقیقت ایمان آن چیزی است که به وجود انسان جهت بدهد و اگر جهت ندهد معلوم می‌شود که پایه و اساسی ندارد، در مقابل چیزی که هماهنگ با ایمان اوست برای او

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۸.

جاذبه دارد و آنچه ناهماهنگ است برای او نفرت آور است که این نشانه ایمان است.

اگر بخواهیم ایمانمان را آزمایش کنیم از همین معیار می‌توانیم استفاده کنیم که اگر کار بدی انجام دادیم تا شب ناراحت بوده، و اگر کار خوبی انجام دادیم هر وقت آن کار خیر را می‌بینیم خوشحال شویم که خدایه ما توفیق داده است، این دلیل بر ایمان ماست.

از اینجا به این نکته می‌رسیم که یکی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، درونی و قلبی است به این معنا که اگر خلافتی در عالم رخ داد و از دستش کاری ساخته نیست ولی در قلبش احساس ناراحتی می‌کند، و اگر عمل نیکی در عالم رخ داد در قلبش احساس خوشحالی می‌کند.

پناه ببریم به خدا از روزی که گناه کنیم و ناراحت نشویم و یا کار خیری کرده و خوشحال نشویم. این ناراحتی در مقابل گناه، مرحله‌ای از توبه و پشیمانی است.



یاران امام زمان علیه السلام

قال لوط علیه السلام: «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِيَ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»^۱.

قرآن مجید از زبان حضرت لوط علیه السلام می‌فرماید: «ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود».

حدیثی درباره اصحاب و یاران حضرت ولی عصر علیه السلام و قدرت و قوت آنها در ذیل این آیه که مربوط به قوم لوط و دعا و تقاضای حضرت لوط است وارد شده است هنگامی که مهمانانی از فرشته نزد حضرت لوط آمدند، در عین حال که حضرت هنوز آنها را نمی‌شناخت. عده زیادی برای مزاحمت مهمانان به سوی خانه لوط علیه السلام حرکت کردند؛ حضرت ناراحت شد و فرمود: ای کاش قدرت داشتم و شما را درهم می‌کوبیدم.

راوی از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را سؤال می‌کند. حضرت می‌فرماید: لوط آرزو می‌کرد که یکی از یاران مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در اختیار او باشد، بعد امام توضیح می‌دهد که یاران مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این چنین هستند: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يُعْطَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَإِنَّ قَلْبَهُ لِأَشَدُّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ»

۱. هود، آیه ۸۰.

وَلَوْ مَرُّوا بِجِبَالٍ الْحَدِيدِ لَقَطَعُوهَا».

امام سه ویژگی برای یاران مهدی علیهم السلام بر می‌شمرد: اول اینکه یکی از آنها به اندازهٔ چهل انسان قدرت دارد، قوّت از نظر مدیریت، ایمان، تقوا، علم و دانش. دوم اینکه قلب آنها، یعنی اراده، شجاعت و شهامت آنها، مثل آهن محکم و شکست‌ناپذیر است.

سوم اینکه اگر از کوه‌های آهن بگذرند آنها را در هم می‌شکنند. در واقع باید همین‌گونه باشد، چرا که آنها می‌خواهند دنیا را دگرگون کنند. این اشتباه است که اگر کسی خیال کند همهٔ کارها با اعجاز و دعا انجام می‌شود؛ بلکه از اسباب ظاهری و آدمهای لایق و شایسته نیز کمک گرفته می‌شود.

یار آن حضرت بودن خودسازی می‌خواهد و باید نیروی علم، ایمان و ایثار را در خود زنده کنیم تا آن لیاقت حاصل شود. در روایات آمده است انتظار، بزرگ‌ترین عبادت است. «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۱.

بدین جهت است که بزرگ‌ترین اثر تربیتی را در شخص منتظر دارد، شخصی که انتظار امام زمان علیهم السلام را می‌کشد، سعی می‌کند خود را به آن حضرت نزدیک کرده و اعمال و رفتارش را درست کند؛ حسادت، کینه، نفاق و کارهای خلاف را از خود دور کرده و خود را به فضایل اخلاقی آراسته کند.

امیدواریم چشم ما به جمال نورانی آن حضرت روشن و منور گردد و از یاران خاص آن حضرت به حساب آییم. إن شاء الله.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

منابع

١. قرآن
٢. نهج البلاغه
٣. آثار الصادقين - مرحوم احسانبخش
٤. احياء علوم الدين - غزالي
٥. اخلاق در قرآن - آية الله العظمى مكارم شيرازى
٦. ارشاد القلوب - ابو محمد ديلمى
٧. اسد الغابة - ابن اثير
٨. اصول كافى - محمد بن يعقوب الكلينى
٩. الأمالى - شيخ صدوق
١٠. الامالى - شيخ طوسى
١١. الحقائق فى محاسن الأخلاق - ملامحسن فيض كاشانى
١٢. امتحان سنّت الهى و عامل تكامل - حسين شفايى
١٣. بحار الانوار - محمد باقر مجلسى
١٤. تحف العقول - شيخ على بن شعبة حرانى
١٥. تفسير المنار - محمد رشيد رضا
١٦. تفسير برهان - سيد هاشم بحرانى
١٧. تفسير درّالمشثور - عبدالرحمن السيوطى
١٨. تفسير روح البيان - اسماعيل حقى البروسى

١٩. تفسیر روح الجنان - ابوالفتح رازی
٢٠. تفسیر قرطبی - محمد بن احمد انصاری قرطبی
٢١. تفسیر قمی - علی بن ابراهیم قمی
٢٢. تفسیر مجمع البیان - شیخ طبرسی
٢٣. تفسیر نمونه - آیه الله العظمی مکارم شیرازی
٢٤. تفسیر نورالثقلین - الحویزی عبد علی العروسی
٢٥. تنبیه الخواطر - مجموعہ ورام
٢٦. تہذیب الاحکام - شیخ طوسی
٢٧. ثواب الأعمال - شیخ صدوق
٢٨. جامع السعادات - محمد مہدی نراقی
٢٩. حیاة الامام موسی بن جعفر علیہ السلام - شیخ باقر شریف القرشی
٣٠. خصال - شیخ صدوق
٣١. سفینة البحار - شیخ عباس قمی
٣٢. شرح غررالحکم - جمال الدین ابن الحسین الخوانساری
٣٣. شرح نہج البلاغہ - ابن ابی الحدید
٣٤. صحیح بخاری - محمد بن اسماعیل بخاری
٣٥. صحیح مسلم - مسلم بن حجاج
٣٦. صحیفۃ الزہرا - شیخ جواد قیومی
٣٧. علل الشرایع - شیخ صدوق
٣٨. فاطمہ بانوی نمونۂ اسلام - ابراهیم امینی
٣٩. فروع کافی - مرحوم کلینی
٤٠. کحل البصر - شیخ عباس قمی
٤١. کشف الغمہ - شیخ علی بن عیسیٰ اربلی

٤٢. كنز العمال - متقى هندی
٤٣. كنز الفوائد - شيخ ابو الفتح كراجكى
٤٤. مجمع البحرين - فخر الدين الطريحي
٤٥. مجموعه ورام - ابو الحسن ورام بن ابى فراس الأشرى
٤٦. محجة البيضاء فى تهذيب الاحياء - ملاً محسن كاشانى
٤٧. مستدرک الوسائل - محدث نورى
٤٨. معانى الاخبار - شيخ صدوق
٤٩. مفاتيح نوين
٥٠. مفردات الفاظ القرآن - راغب اصفهانى
٥١. مكارم الأخلاق - شيخ حسن طبرسى
٥٢. من لا يحضره الفقيه - شيخ صدوق
٥٣. ميزان الحكمه - محمّدى رى شهرى
٥٤. وسائل الشيعه - شيخ حرّ عاملى